

نقش شاعران و شاهان تورک‌تبار

در تکامل زبان و شعر فارسی

بعد از آن که دین مقدس اسلام در آسیا و شمال افریقا انتشار یافت و با گذشت زمان به آیین عمومی اکثریت مردمان این مناطق مبدل گردید، فرهنگ و ثقافت ملل مختلف را به هم پیوند داد و زمینه پیدایش تمدن عظیمی را به وجود آورد که به نام تمدن اسلام و عرب و یا تمدن اسلام یاد می‌شود. تمدن اسلام پدیده بزرگی است که مظاهر گوناگون آن را در حیات مادی و معنوی تمام ملل منسوب به عالم اسلام به اشکال گوناگون میتوان مشاهده کرد. ساحه ای از زندگی ملل مسلمان وجود ندارد که از منشور این تمدن نگذشته باشد. باگذشت زمان، مسلمانان به موفقیت های چشمگیری در علوم و فنون نایل آمدند و به ایجاد آبدی های مادی و معنوی عظیمی دست یافتند که هم اکنون بخش جدایی ناپذیر فرهنگ جهانی است. مسلمانان با ترجمه دانش و فلسفه یونان قدیم و انتقال آن یکجا بادانش و فرهنگ آفریده خود به جهان غرب، دریچه های حکمت، هنر و ادب را به روی آنان گشودند.

درین دوره مناسبات دوستانه میان کشورهای مسلمان افزایش یافت. "یکی از پی آمدهای مهم این مناسبات وارتباطات، تأثیر زبان های تورکی و فارسی بریکدیگر و آمیزش و اختلاط باهم است. بویژه پس از رویکار آمدن دولتهای تورکان در منطقه، که سالیان و سده های درازی (در ایران بیش از هزارسال بعد از اسلام) ادامه یافت، فرایند این آمیزش و اختلاط وسعت و شدت فزاینده ای کسب کرد. درین جریان زبان تورکی، بیشتر به عنوان زبان لشکری و حاکمیت و زبان فارسی - دری زبان ادب و عرفان (وبعضاً اداری) به کار میرفت."

در نتیجه آمیزش فرهنگ ها، به غنای زبان و ادبیات ملت های مختلف مسلمان افزوده شد و تأثیر متقابل آن علاوه بر تحکیم دوستی و اخوت میان آنان، ثمرات نیکی به بار آورد که سنت شعر گویی در دو یا چند زبان را میتوان یکی از نموده های آن به شمار آورد. در قرن های هفتم و هشتم که شعر فارسی مدارج رشد و تکامل خود را می پیمود، برخی از شاعران معروف چون سعدی و حافظ و بعداً جامی و دیگران ابیات و مصاریعی به زبان تازی می سرودند و جز غزل های خود میساختند. طور مثال به ابیات ذیل حافظ و جامی توجه بفرمایید:

- شب وصل است و طی شد نامه هجر

« سلام هي حتي مطلع الفجر »

- « ما لسلمي و من بذى سلم
این جيراننا و كيف الحال »

- « الصبر مر و العمر فان
يالييت شعري حتام القاه »

- از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
« اني رأيت دهرأمن هجرک القيامة »

هرچند کازمودم، از وی نبود سودم
« من جرّب المجرب حلت به الندامة »

از جامی:

« أحنّ شوقا الي ديار لقيت فيها جمال سلمى » (یا که آجن شوقاً)

که می رساند از آن نواحي نوید لطفی به جانب ما

شیخ سعدی به مناسبت سقوط بغداد قصیده غریبی به زبان عربی سروده که نمودار تسلط کامل او بر این زبان و قدرت شعری اوست.
برخی از شاعران بنام تورک چون امیر خسرو دهلوی، هلالی چغتایی، زیب النساء بیگم اساساً به زبان فارسی و عده ای هم مانند میرزا غالب و احمدشاه ظفر به زبان های فارسی و اردو اشعار خود را سروده اند. گروهی دیگر از آنان چون مولوی رومی بلخی و میرزا عبدالقادر بیدل بخش اساسی آثار خود را به فارسی سروده، اما بعضاً به زبان تورکی نیز شعرانشاد کرده اند. در مورد شاعر بزرگ نظامی گنجوی باید گفت که او شاعر چیره دست تورکی زبان بوده، بر طبق معلومات علی افندی حلمی داغستانی مسؤل کتابخانه خدیویه مصر در فهرست کتابهای نشر شده سال 1306 قمری مطبوعه عثمانیه موجود در کتابخانه مذکور، دیوان تورکی نظامی گنجوی موجود است [محمد رحمانی فر، نگاهی نوین به تاریخ دیرین تورکهای ایران، نشر اختر، ص 157]

همچنان شاعر بزرگ ایران دوکتور محمد حسین شهریار طی مصاحبه- ای که در شماره هفتم مهر ماه سال 1367 کیهان فرهنگی نشر شده گفته است:

« نظامی گنجوی هم می خواست لیلی و مجنون را به تورکی بنویسد، ولی پیکي از شروانشاه رسید که در آن دستور داده بود تا به زبان فارسی بسراید و به این موضوع خود نظامی گنجوی هم در مقدمه لیلی و مجنون اشاره نموده است. »

(گفتگو با شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، ص 180، تهران، 1379).

نویسنده معروف **دوکتور رضا براهنی** در مقاله تحقیقی عالمانه ای که در مورد زبان و ایجاد صمد بهرنگی تحت عنوان «**اسطوره صمد و موضوع زبان**» در - نامه کانون نویسندگان ایران - نوشته و کتاب قبل الذکر، آنرا اقتباس کرده، شاعران و نویسندگان آذربایجان را به چهار گروه تقسیم نموده، در مورد گروه چهارم که ناگزیر بوده اند به زبان حاکم در سراسر ایران یعنی زبان فارسی بنویسند چنین می گوید: "تعداد این قبیل نویسندگان و شاعران به راستی بی شمار است و برخی از آنان در تحقیق، نقد ادبی، تاریخ نویسی، شعر و قصه، صاحب سبک و شیوه در زبان فارسی هستند. بیک معنی اینان همان کاررا کرده اند که تعداد زیادی از نویسندگان گذشته آذربایجان، ترکان ایران و یا نیمه ترکان کرده اند: نظامی، شمس تبریزی، مولوی، قطران، خاقانی تا پروین اعتصامی و ایرج میرزا و تقی رفعت تاکسروی، صمد بهرنگی، غلام حسین ساعدی، بهروز دهقانی و اشرف دهقانی." (ص، 477 کتاب مذکور)

شاعر عالی مقام و بزرگترین ممثل سبک ادبی هند میرزا عبد القادر بیدل که شاهکارهای ماندگاری در زبان فارسی از خود بجا گذاشته، با آنکه زبان و تبار تورکی داشت، بنابه خواست زمان اشعار خود را جز در بعضی موارد به فارسی میسرود. دوکتور عبد الغنی دانشمند هندی می نویسد که یک منظومه 65 بیتی تورکی بیدل را در نسخه خطی دیوان او موجود در کتابخانه معارف کابل دیده و یک بیت از آن نقل کرده است.

امیر خسرو دهلوی - این تورک هندی لقب، آنچنان که نوایی در خاتمه دفتر پنجم خمسه خود "سد اسکندری" تصریح می کند، نسب تورکی داشته و با نیروی سخن تمام سرزمین هارا از عرب تا عجم زیر نفوذ خود قرار داده است:

یانا خسرو اول ترک هندی لقب

که سوز بیرلا آلدی عجم تا عرب

بر طبق پژوهش های پروفیسور شهرانی امیر خسرو از قبیلۀ تورکان لاجین هزاره بوده است. او بیت زیر را از امیر خسرو نقل می کند:

" ترک هندوستانی ام من، هندویی گویم جواب

شکر مصری ندانم کز عرب گویم سخن "

با وجود این، او تمام اشعار خود را به زبان فارسی نوشته و در قطار پیشاهنگان ادبیات کلاسیک این زبان قرار گرفته است.

به نوشته دوکتور صفا در صفحه 146 جلد 4 " تاریخ ادبیات در ایران "، "شعرتورکی

گفتن امری تازه نیست، و در حقیقت به وسیله شاعران پارسی گوئی مثل سلطان ولد پسر جلال الدین محمد بلخی و شاه قاسم انوار و قبولی و امثال آن آغاز شده، ولی نضج واقعی آن در عهد تیموریان حاصل گشت". درین مورد باید گفت که اولاً - شعر تورکی از زمانه های خیلی باستان حتی قبل از اسلام وجود داشته و نمونه هایی که شیخ محمود کاشغری در اثر گرانبهای خود " دیوان لغات التترک" آورده دلیل انکار ناپذیر آنست.

ثانیاً - شعرتورکی گفتن در آسیای صغیر به وسیله خود مولانا جلال الدین رومی - بلخی

آغاز شده، نه پسرش سلطان ولد و ما درین مقاله پیرامون این موضوع معلومات داده

ایم. ثالثاً - شعر تورکی در آسیای میانه و تورکستان شرقی توسط شاعر بزرگ یوسف خاص حاجب باسرودن " قوتادغوبیلیک "(دانش رسیدن به سعادت" و توسط احمد یوگنکی باسرایش " عتبه الحقائق" و بعد از آنان به وسیله خوارزمی و دیگر شاعران راه رشد خود را پیموده است. رابعاً- مولانا و پسرش سلطان ولد و نیز شاه قاسم انوارو قبولی شاعران تورکتبار بوده اند.

طوری که گفتیم سنت سرایش شعر به زبان های فارسی و تورکی توسط یک شاعر، محصول آمیزش فرهنگ ملتهای ماست، بخصوص در دوران حکمروایی تیموریان و ادامه دهندگان آن - کورگانیان هند، این عنعنه پسندیده در ایران، ترکستان، خراسان و هندوستان اقبال وسیع یافت و حتی می توان گفت که توسعه این سنت شعری محصول دوره تیموریان و ناشی از سیاست فرهنگی متکی بر وسعت نظر، سعه صدر و برخورد احترام آمیز آنان به زبان و کلتور ملل دیگر بخصوص زبان فارسی بوده است.

این وسعت نظر و سعه صدر، در طول قرنهای یکی از ویژگی های تاریخی اقوام تورک تبار بوده و در مراحل مختلف تاریخ، خود را نشان داده است. طور مثال دوره سلطنت غزنویان یکی از ادوار درخشان زبان و ادب فارسی محسوب می شود. محمود غزنوی تورکی تبار حامی بی بدیل شعر و ادب فارسی بوده که بقول مؤرخان در حدود چهارصد شاعر فارسی گوی از تشویق و حمایت او برخوردار بوده اند. آن چنان که استاد خلیل الله خلیلی در کتاب «سلطنت غزنویان» تأکید میکند، برخلاف ادعای برخی از جعل کنندگان تاریخ، وی از دانش و سطح عالی معلومات بهره کافی داشته و فارسی را به اسلوبی زیبا می نوشته چنانچه استاد نمونه زیبایی از نوشته فارسی او نقل میکند.

همچنان فیلا لوگ های مشهور تورکی تبار- اسماعیل بن حماد الفارابی باتألیف اولین فرهنگ عربی بزبان عربی بنام «صاح اللغة» و جارا الله الزمخشری خوارزمی مؤلف تفسیر معروف «الکشاف» باتألیف لغتنامه "مقدمة الادب" و جاحظ ادیب بزرگ عرب با تألیفات بی نظیر خود در راه رشد و تکامل زبان عربی، مورد تمجید و ستایش دانشمندان عرب و غیر عرب قرار گرفته اند. متن این اثر زمخشری به زبان عربی و ترجمه متن به سه زبان تورکی، فارسی و عربی است و متضمن توضیح 6500 لغت میباشد .

محقق دانشمند ایرانی دوکتور ذبیح الله صفا در صفحه 450 جلد پنجم بخش یکم کتاب ارزشمند خود « تاریخ ادبیات در ایران » پس از بررسی عصر مورد بحث خود به نحو زیرین ارزیابی واقعینانه میکند: « عصر کورگانی در آن سرزمین (یعنی سرزمین هند) که بی هیچ گونه تردید یکی از بهترین دوره های ترویج زبان و شعر فارسی در سرزمین هند و عهد تشویق و ترغیب مؤلفان و نویسندگان و شاعران پارسی گوی بحد اعلاى امکان در سراسر دوران تاریخ ادب فارسیست و دیگر هیچگاه نظیری نیافت و نخواهد یافت...» بحقیقت باید

گفت که نهضت دوران کورگانیان هند در ادب فارسی نجاتبخش واقعی شعر و ادب فارسی از زبونی و رهایی دهنده آن از تنهایی و انخزال بود.»

آقای صفا در جای دیگر می افزاید: «شاهان و شاهزادگان کورگانی هند، در حقیقت ظرافت طبع و گرایش به شعر و ادب فارسی و صنعت های ظریف ایرانی را از نیاکان با ذوق خود به ارث برده بودند...» «براستی اگر ایران آن زمان دو پناگاه بزرگ فرهنگی عثمانی و کورگانی هند را نداشت، ادب فارسی به روزگار بدی دچار میشد.»

استاد در جای دیگر میگوید: «لشکرکش قهاری چون تیمور همچنان که قدرت سلالة تیموری را پیریزی کرد، توجه سلالة خود را به هنر و ادب نیز آغاز نمود و بانی چنین کاری در دولت بود.»

آنچه دوکتور صفا نوشته عین حقیقت است. زیرا شاهان و شهزادگان تیموری نه تنها حا میان شعر و ادب و مشوقان شاعران و هنرمندان بودند، بلکه غالباً خود آنان به زبان تورکی و فارسی ویا به یکی ازین دو زبان شعر می سرودند و قریحه آزمایی میکردند. ابیات و غزلهایی که از میرزا اولوغ بیگ و خلیل سلطان نواده های تیمور گرفته تا آخرین شاهان سلالة بابر می هند به یادگار مانده و دواوین اشعاری که برخی از ایشان تدوین کرده اند، از ادامه این سنت ادبی حکایت می کند. ما درین مقاله شاعران تورکی تباری را که در سرزمین های مختلف، این سنت شعری را ادامه و انکشاف داده اند، با نمونه های کلام شان طور مختصر و بعضاً مفصل معرفی می نماییم.

در خراسان

امیر علیشیر نوایی

چون سلطان حسین بایقرا براریکه قدرت تکیه زد، دوست دوران تحصیل خود علیشیر نوایی را از سمرقند فراخوند و به عالیترین مقام دولتی آن وقت توظیف نمود. بر طبق نوشته مورخ مشهور خوندمیر، سلطان حسین بایقرا در سال 862 منصب "امارت دیوان اعلی" را به وی تفویض کرد و او با دربر نمودن جبه طلادوزی شده و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد. مولانا برهان الدین عطاو الله رازی درباره تاریخ تفویض این منصب به امیر علیشیر، این قطعه را سروده است:

میر فلک جناب علیشیر کز شرف
عاجز بود ز درک کمالات او خرد

دیوان نشست آخر شعبان به داد و عدل
از لطف شاه غازی و الحق چنین سزد

چون مهرزد به دولت سلطان روزگار
تاریخ شد همین که "علیشیر مهرزد"

این احترام و باورنسبت به نوایی، کاملاً به جابود. زیرا در زمان سلطنت سلطان حسین و صدارت این شاعر بزرگ اوزبیک و تمام تورکان جهان، خراسان و ترکستان شاهد دگرگونی های شگفت انگیزی در ساحت دانش و فرهنگ گردید. نوایی، این شخصیت بزرگ انساندوست که ستاره فروزان این دوربود، به صفت یک دانشمند پیشاهنگ و سیاستمدار برجسته، در نیمه دوم قرن 15 رنسانس شرق را در خراسان و ترکستان رهبری کرد و در راه آبادانی خراسان که آنرا «**کشور عظیم المثل**» میخواند و پایتخت زیبای آن شهر هری که زادگاهش بود و باغ هایش را رشک بهشت برین و «**خیا بان**» آن را **راه فردوس برین** میدانست [شهره سوی جنت فردوس که جویند فانی به یقین دان که خیابان هرات است] تمام امکانات مادی و صلاحیت دولتی خود را به کاربرد و با استفاده از دارایی شخصی خود بیش از 370 بقعه خیر از قبیل مدرسه، خانقاه، مسجد، کتابخانه، جاده، کانال، کاریز، چشمه، پل، حوض و شفاخانه احداث کرد و ساختمان آبدیه های بزرگی چون آرامگاه علی ابن ابیطالب در شهر مزار شریف، مسجد جامع بزرگ مصلا هرات (که بر طبق نوشته مرحوم غبار، به دستور امیر عبد رحمان توسط جنرال الیمسدن انگلیسی مین گذاری و انفجار داده شد و یکجا با آن بنای عظیم مدرسه گوهرشاد بیگم که به قول مرحوم فکری سلجوقی رواقها و گنبد های آن با خطوط و نقوش نفیس و شگفت انگیز خود آیت زیبایی و شاهد زنده صنعت معماری قرن 15 کشور بود، منفجر گردید) و بازسازی مسجد جامع هرات را نظارت و رهبری کرد.

به قول داکتر صفا در صفحه 384 جلد چهارم "تاریخ ادبیات در ایران": "نوایی عواید خود را در راه خیرات و مبرات و تشویق و ترغیب اهل ادب و هنر و ایجاد آثار عام المنفعه صرف میکرد و از آن آثار خیر هنوز قسمتی باقیست مثل ایوان جنوبی صحن عتیق آستان رضوی، نهر آب بالا خیابان در مشهد، رباط سنگ بست، رباط دیز آباد، بند آجری قریه تروق در نزدیکی طوس، مقبره قاسم الانوار در قریه لنگر نزدیک تربت جام و قسمتی از مزار عطار نیشابوری یعنی سنگ مزار آن شاعر که موجود است و این مایه بازمانده 370 بقعه ای است که ایجاد یا تعمیر کرده و 90 رباطی است که ساخته". (البته آنچه داکتر صفایادآوری کرده، فقط بقایای ابنیه ای است که در حدود ایران اعمار شده - نویسنده).

ادوارد برون دانشمند انگلیس در جلد سوم "تاریخ ادبی ایران" که توسط علی اصغر حکمت به نام "از سعدی تا جامی" ترجمه و تحشیه شده می- نویسد: "اهمیت و عظمت میرعلیشیر هم از جهت نویسندگی و هم از حیث پشتیبانی او از اهل علم و فضل بقدری ظاهرو نمایان است که میتوان او را بی مبالغه ماسیناس زمان و کشور خود او خواند". به توضیح علی اصغر حکمت در حاشیه، ماسیناس نام یکی از بزرگان روم قدیم است که حامی ادب بود و دوست هراس شاعر بزرگ لاطین بوده است، متولد بسال 73 و متوفی بسال 8 قبل از میلاد.

این شاعر نام آور که در اشعار تورکی « نوایی » و در شعر فارسی « فانی » تخلص میکرد، باسرایش اشعار به زبان مادری و نیز به زبان دری عنعنۀ سرایش شعر در دوزبان را ترویج کرد و سرمشق و نمونه برای دیگران شد و بیش از 32 اثر ماندگار از خود بجا گذاشت. او با دیوان فانی و یازده قصیدۀ خود در زبان فارسی، دیگران را به دنبال خود کشانید.

بدون تردید، نوایی استاد مسلم شعر و ادب در هردو زبان بود. به قول دوکتور ذبیح الله صفا در صفحه 148 کتاب «تاریخ ادبیات در ایران»، نوایی بزرگترین کسی است که شعر تورکی را به حد اعلای کمال رسانیده و توانسته به همه انواع شعر فارسی از مثنوی و قصیده و غزل و غیره شعر ترکی بسراید. او خودش گفته است :

**معنی اشعار رنگینم به ترکی بیحد است
فارسی هم همچو درهای ثمین گر بنگری**

**گویا در راست بازار سخن بگشاده ام
یک طرف دکان قنادی و یکسو زرگری**
همچنان به نوشته شمس الدین سامی در کتاب ارزنده " قاموس الاعلام "، هیچ کس در جهان به مانند او شعر خوب و زیاد نه گفته است.
علیشیر نوایی و دوست و مرشد او مولانا عبدالرحمن جامی ممثل دوستی فارسی زبانان و تورکی زبانان خراسان و ترکستان بودند و عنعنۀ انشاد شعر در هردو زبان را تشویق و ترغیب میکردند.

نوایی گرویده شاعران بزرگی چون سعدی، حافظ، خسرو دهلوی و نظامی بود. به جامی بالاتر از یک دوست، به مثابه یک مرشد می-نگریست. جامی نیز برخی از آثار خود را به تشویق او نوشته و او را اساسگذار خمسه سرایی در زبان تورکی میدانست و خمسه تورکی او را در اسکندرنامۀ خود چنین ارج می نهاد :

**ز چرخ آفرین ها بر آن کلک باد
که این نقش مطبوع از آن کلک زاد**

**به ترکی زبان نقشی آمد عجب
که جادو دمان را بود مهر لب**

**ببخشید برپارسی گوهران
به نظم دری در نظم آوران**

**که گر بودی آن هم به نظم دری
نمادی مجال سخن گستری**

به میزان آن نظم معجز نظام

نظامی که بودی و خسرو کدام

چو او بر زبان دگر نکتہ راند
خرد را به تمییزشان ره نماید

زهی طبع تو اوستاد سخن
زمفتاح کلکت گشاد سخن

سخن را که از رونق افتاده بود
به کنج هوان رخت بنهاده بود

تو دادی دگر باره این آبروی
کشیدی به جولانگه گفت و گوی

صفایاب از نور رای تو شد
نوا بی زلف نوای تو شد

جا می بعضا ابیاتی به تورکی نیز می سرود. دو غزل ملمع از او بجا مانده و ما دو بیت از یک غزلش را درین جا ذکر میکنیم :

ای لبت پر خنده و چشم سیاهت مست خواب
"ایکی زلفینگ آره سیده آی یوزینگ دور آفتاب"

مستی می میکند روی ترا غرق عرق
"با ده ایچسنگ توکیلو ایکی فیزیل یوز دین گلاب"

نوایی تمام زندگی خود را وقف شعر و ادب، انکشاف علوم و فنون، عمران و آبادانی مملکت ساخت. به قول ادوار براون در کتاب قبل الذکر، نوایی خود موسیقیدان ماهر و نوازنده ای استاد و نقاشی چیره دست بوده است که به گفته بابر موسیقی شناسانی بی نظیر مانند قول محمد و شیخ نائی و حسین عودی همه ترقی و پیشرفت خود را مدیون وی هستند (ص 742). عبدالحی حبیبی در کتاب "هنر عهد تیموریان" خود، از زبان خوند میرمی نویسد که وزیر مشهور هرات امیر علیشیر نوایی خود نیز در تصویر و نوشتن کتاب شخصی بمانند بود.

او بعد از فیلالوگ بزرگ شیخ محمود کاشغری مؤلف «دیوان لغات التترک» به زبان عربی، بزرگترین حامی زبان تورکی است. او با وارد کردن موضوعات مهم حیاتی در ژانر غزل، تقویه و توسعه شیوه های افاده، اسلوب بیان صورخیال در شعر تورکی را انکشاف بخشید و پروسه گذار از اوزان هجایی به اوزان عروضی را به کمال رسانید و بانوشتن رساله «محاکمة اللغتين» کسانی را که مدعی بودند در زبان تورکی ایجاد آثار بزرگ امکان ندارد، با پاسخ های علمی خاموش ساخت. به گفته ادوارد براون "آخرین مؤلفات وی کتابی است به نام محاکمة اللغتين که در آن سعی

کرده برتری زبان ترکی را بر فارسی به ثبوت برساند. این کتاب را یک سال قبل از وفات خویش تألیف کرده است (از سعدی تا جامی ص 744). دانشمند روسی و. بارتولد در کتاب ارزشمند خود به نام "تاریخ ترکهای آسیای میانه" که توسط دکتر غفار حسینی به فارسی ترجمه و بسال 1376 در تهران چاپ شده در رابطه به این موضوع می نویسد: "تاجایی که ما اطلاع داریم، هیچ شاعر ترکی پیش از او بخصوص در آسیای صغیر جرأت نکرده بود به چنین کاری دست بزند" او توصیه میکند هرگاه اطلاعات بیشتر و جامعتر از زندگی و تالیفات او بخواهند، باید به مقاله سودمندی که مسیو بلن M. Blin فرانسوی درباره او نوشته و در روزنامه آسیایی پاریس بسال 1861م طبع شده مراجعه فرمایند (ص 255).

همچنان او، با سرایش چهاردیوان «خزا ئن- المعانی» و شاه اثر خود «خمسه» در زبان تورکی آبدی های ادبی عظیم به وجود آورد.

اگر بخواهیم تمام شاعران، خوانندگان و نوازندگان، مذهبیان و خطاطان، اطبا و ریاضیدانان و نمایندگان سایر رشته های دانش و فرهنگ این دورر ایکایک به حساب بگیریم، طوماری طویل ساخته خواهد شد. ازین رو به اختصار با استفاده از منابع مختلف برخی از مشاهیر آنان را یادآور میشویم:

از سامان: شاه مظفر نقاش، نقاش و مذهب کمال الدین بهزاد، میرک نقاش.

از موسیقیدانان: قل محمد، شیخ نائی و حسین عودی.

از خطاطان: سلطان علی مشهدی، خواجه عبدالله مروارید که میرزا بیرم خان بارها دستانش را بوسیده است.

از شعرا، نویسندگان و دانشمندان: عبدالرزاق سمرقندی مؤلف کتاب "مطلع السعدین"، هلالی چغتایی، دولتشاه سمرقندی مؤلف "تذکرة الشعرا"، میر خواند مؤلف کتاب "روضة الصفا"، خوندمیر مؤلف کتابهای "حبیب السیر و خلاصة الاخبار"، زین الدین محمود واصفی مؤلف کتاب "بدائع الوقائع"، بنائی، کمال الدین حسین واعظ کاشفی مؤلف کتاب "انوار سهیلی"، مولانا عبدالرحمان جامی مؤلف آثار متعدد که برخی از آنها را بنام علیشیر نوایی تقدیم کرده است و دیگران.

مؤرخان و مؤلفان دیگر علیشیر نوایی را چه در زمان حیات و چه بعد از وفات با القاب رکن السلطنة، اعتمادالملک و الملة، مقرب حضرت خاقانی، نظام الملة و الدین و غیره ذکر کرده اند. از جمله دولتشاه سمرقندی در "تذکرة الشعرا"، سام میرزا در "تحفة سامی"، زین الدین واصفی در "بدائع الوقائع"، همچنان مؤلفان روضة الصفا، حبیب السیر، و خلاصة الاخبار در اطراف ترجمه حال و آثار وی معلومات مفصل داده، احترام و ارادت خود را نسبت به وی ابراز داشته اند. به طور مثال دولتشاه سمرقندی معرفتپوری و انساندوستی نوایی را ستوده، خدمات بزرگ او بخصوص پروژه ای را که باکندن کانالی طولانی از میان کوهها آب چشمه بزرگ را به شهر مشهد آورده، باحیرت و شگفت یادآوری کرده، آن را به مثابه معجزه عصر ارزیابی میکند. او در قصیده ملمع 26 بیتي تورکی- فارسی خود، شخصیت نوایی و مقام علمی و ادبی او را بهایی بلند قایل می شود. چند بیت ازین قصیده:

صبحدم آچتی یوزینی پرده نیلوفری

جلوه بپردی حسنینی زیبا عروس خاوری

از افق تا شد ید بیضای موسی آشکار
بوالعجبکاران شب را رفت سحر سامری

مظهر دولت علیشیر اولکه شیر حق ایرو
هر معارکده ایننگ فتح و سعادت رهبری

آنچنان کاز مقدم سید شده یثرب عزیز
گشت دارالفضل عالم از وجود او هری.

همچنان یکی از صوفیان بنام هندوستان شاه جهانگیر هاشمی، 34 سال پس از وفات
علیشیر نوایی، در اثر "مظهر الاسرار" خود که به جواب "مخزن - الاسرار" نظامی
گنجوی پرداخته، از علیشیر نوایی و سلطان حسین بایقرا به نیکی یاد کرده، راه و روش
آنها را در امور مملکتداری ارجی بلند می نهد و چنین اظهار فکر میکند:

داشت امیری به هزاران کمال

نادرو ممتاز و عدیم المثل

شیردل و صاحب شمشیر بود

نام خوشش میرعلیشیر بود

کردیکی خمسه ترکی رقم

داد صلا بر عرب و بر عجم

مادر ذیل نمونه هایی از کلام نوایی تقدیم میکنیم.

از قصیده « تحفة - الافکار »

- آتشین لعلی که تاج خسروان را زیوراست

اخگری بهر خیال خام پختن در سراسر

شاه اگر عادل نباشد زوست ویرانی ملک

خسرو بی عاقبت خسر بلادو کشوراست

ظالم و عادل نه یکسانند در تعمیر ملک

خوک دیگر در شیار ملک و دهقان دیگر است

- نگار ترک تاجیکم کند صدخانه ویرانه

بدان مژگان تاجیکانه و چشمان ترکانه

- از خیال آن میان فکر محالی داشتم

بود اگرچه بس محال اما خیالی داشتم

- گر پرده اندازد مهم آن روی آشناک را

سوزم به آه خویشتن نه پرده افلاک را

از

- فانی عجب مدان اگر آن گل شگفته است

اشک ابرسان تو بشگفت اگر شگفت

از اشعار تورکی او:

- دیدی هرنی که قیلیمیش آدمیزاد تفکر بیرله بیلیمیش آدمیزاد

ترجمه:

گفت، هر آنچه را که آدمی در عمل پیاده کرده، به نیروی تفکر بدان پی - برده است.

• یوزجفا قیلسامنگا بیر قتله فریادایلامان
ایلگا قیلسه بیرجفایوز قتله فریاد ایلام

ترجمه:

اگر صد بار با من جفا کند، یک بار هم ناله سر نمی دهم، اما اگر یک بار هم به مردم ستم روا دارد، صد بار فریاد می کشم.

سلطان حسین بایقرا [حسینی]

شاعر نام آور دیگر این دور ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا ست که بقول داکتر صفا از سلاطین مشهور دانش پرور و شعر دوست تیموری است. او در اشعار ترکی و فارسی «حسینی» تخلص می کرد و اشعار آبداری در هر دو زبان سروده است. دیوان ترکی او که مشحون از غزلیات رنگین و مضامین بدیع و شیرین است، نمایانگر استعداد عالی و طبع لطیف و سرشار اومی باشد. علیشیر نوایی مجلس هشتم - آخرین بخش کتاب «مجالس النفاوس» خود را به ارزیابی اشعار او تخصیص داده و بعد از ذکر تمام مطالع دیوان او از بدیهه سرایی و نکته سنجی هایش مثال های آورده است.

هر چند کتاب مشهوری به نام «مجالس العشاق» در زبان فارسی به وی منسوب است و یک نسخه نفیس خطی آن در فوند نسخ خطی کتابخانه انستیتوت شرقشناسی

ابوریحان بیرونی مربوط اکادمی علوم اوزبیکستان نگهداری میشود، اما ظهیرالدین محمد بابر در بابرنامه این کتاب را از آن کمال الدین حسین گازرگاهی دانسته که به نام سلطان حسین نوشته است. دیوان ترکی او به اهتمام کاندید اکادمیسین دوکتو محمد یعقوب واحدی در سال 1346 از طرف انجمن تاریخ افغانستان اقبال نشر یافته است.

در زمان حکمروایی این سلطان ادب دوست و هنرپرور وزیر روشن- ضمیرش نوایی، شهر هرات پایتخت خراسان به مرکز تجمع شاعران، دانشمندان، نقاشان و هنرمندان بزرگی چون عبد الرحمن جامی، کمال الدین بهزاد، حسین واعظ کاشفی و دیگر اهل دانش و فرهنگ مبدل گردیده بود که همه در تحت حمایت و رعایت دولت بودند و پیوسته مورد تشویق و ترغیب قرار می گرفتند. در ذیل دو بیت از اشعار فارسی و ترکی حسینی تقدیم می شود:

عشقم او تیدن کیلیب مجنون بیر او چقون ایسته دی
آل دیدیم سونغاچ ایلیک باشدین آیاهی اورته دی

ترجمه: مجنون آمد و از آتش عشقم قبسی خواست. گفتم بگیر، اما همین که دست دراز کرد، سر تا پایش سوخت.

در غم عشقت مرا نی تن نه جانی مانده است

این خیالی گشته و از آن نشانی مانده است

ملک الکلام لطفی هروی

به قول نوایی در «مجالس النفایس» لطفی هروی **ملک الکلام** زمان خود بود و در اشعار فارسی و تورکی نظیر نداشت، اما دیوان تورکی او شهرت بیشتر یافته و دارای مطالع متعذر الجواب میباشد، از آن جمله مطلع ذیل را یادآور می شود:

نازک لوک ایچره بیلی چه یوق تار کیسوی

اوز حدینی بیلیم بیلیدین اولتورور قوی

ترجمه:

تار کیسو در نازکی نمی تواند با کمرش همسری کند. ازین رو، حد خود را می شناسد و از کمرش پایینتر می نشیند. درین بیت شاعر در وصف نازکی کمر معشوق و درازی موی او مبالغه می کند.

لطفی در زبان فارسی به اشعار مشکل قصیده سرایان زیادی جواب گفته و خوب گفته است. او 99 سال زیست و در آخر عمر شعری به ردیف آفتاب سرود که شعرای معاصرش از آن استقبال کردند، اما هیچ کس نتوانست مطلعی همپایه او

بسازد و آن چنین است:

ای ز زلف شب مثال سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه دربر آفتاب

لطفی در لحظات آخر حیات خود مطلع غزلی انشاد میکند و چون نمیتواند آن را تکمیل نماید، بگفته نوایی وصیت میکند تا حضرت مخدومی [نورا] یعنی حضرت جامی آن را تکمیل نماید و درج دیوان خود بسازد. جامی این خواهش او را می پذیرد و آن مطلع را تکمیل و ثبت دیوان خود میسازد. مطلع مذکور این است:

گر کار دل عاشق با کافرچین افتد
به زانکه به بدخویی بی مهرچنین افتد

درین اواخر آرامگاه لطفی در نزدیکی شهر هرات با کتیبه سنگی در یکی از قریه های نزدیک شهر هرات کشف گردیده و از طرف فوند بین المللی ظهیرالدین محمد بابر اوزبیکستان بر آن مقبره قشنگی ساخته شده است.

سهیلی

امیر شیخیم سهیلی از رجال برجسته و معتمد سلاطین دانش پرور تیموری چون سلطان ابوسعید میرزا و سلطان حسین میرزا و دوست و مصاحب نزدیک علیشیر نوایی بود و در هردو زبان شعر می سرود. به قول نوایی بعضا اشعار ترکی او در غایت لطافت می بود. از آن جمله به مطلع ذیل توجه کنید:

زهد ایلی تسبیح دیب حیران قالور اوباش ارا
رشته جسمیم نی کورسه قطره قطره یاش ارا

ترجمه: اگر زاهد رشته جسم مرادر بین قطره های اشک مشاهده کند، به حیرت می رود و آنرا گمان تسبیح میکند.

نوایی گفته که او یک مثنوی بنام «ایلی و مجنون» نیز دارد. اینک مطلع یک قصیده عیدیه او:

شکر ای دل که دگر بار به صد زیب و جمال
گردن شاهد عید است در آغوش هلال

و نیز از اوست:

دل چو شکسته ای مکش عاشق خسته حال را
سنگ ستم چه میزنی مرغ شکسته بال را

خلیل سلطان

خلیل سلطان پسر میرانشاه بن تیمور که 807 تا 812 در سمرقند سلطنت داشت، گروهی از شاعران را در سرای خود تربیت میکرد و آنانرا به صلوات می نواخت. او بغایت خوش طبع و ظریف و نکته پرداز بود و همیشه در مجلس او خوش طبعان حاضر بودند و خود نیز شعر را پخته میگفت. به نوشته داکتر صفا خواجه عصمت در تعریف دیوان اشعار او گفته است: دل کبابیست کز و شور برانگیخته اند و ز نمکدان خلیش نمکی ریخته اند

همچنان نوه دیگر تیمور اسکندر میرزا پسر عمر شیخ بن تیمور که به سبب حکومتش تا سال 818 در شیراز به اسکندر شیرازی شهرت داشت و زین-الدین ابابکر میرزا (818) پسر سلطان ابوسعید میرزا (873) پسر سلطان محمد میرزا پسر میرانشاه بن تیمور شعر فارسی و ترکی را خوب می سروده است.

مسعود میرزا سلطان مسعود

میرزا پسر سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید میرزا (متوفی 913) که در فارسی "عارفی" و در ترکی "شاهی" تخلص میکرد و برادرش میرزا ثانی (بایسنقر ثانی) که "عادلی" تخلص میکرد. غزل زیر از اوست:

دردل من بسکه مهر آتشین رخساره ای است
داغ خونین بردلم نبود که آتشپاره ای است
آن که برد از من قرار و صبر و عقل و دین و دل
آفت دینی، بلایی، کافری خونخواره ای ست
گشته ام دیوانه و ز مردم گریزان میشوم
چون مرا در سینه سودای پری رخساره ای است
"عادلی" را ای که می پرسی به کوی عشق کیست
درمندی، خاکساری، بی کسی، بیچاره ای است

نوایی از شاعران ذواللسانین دوره تیموری بیست تن را با نمونه های اشعارشان معرفی میکند که ما برخی از آنان را با اضافه معلومات خود به اختصار ذکر می کنیم:

مولانا آصف

شاعر خوش کلام بود، با تخیل نازک مضامینی بکرو بدیع می آفرید. مطلع زیبایی از یک غزل او:

نریخت درد می و محتسب ز دیر گذشت
رسیده بود بلایی ولی به
خیر گذشت

بایسنقر میرزا

میرزا غیاث الدین بایسنقر پسر شاهرخ میرزا، شاعر خوش قریحه و یکی از شاهان

سقاوت پیشه هنر پرور سلا له تیموری و خطاط چیره دست هرات در سال 1444 میلادی (837 ق) از جهان درگذشت و پس از انجام مراسم تکفین در «باغ سپید» در مقبره بی که مادرش **ملکه گوهرشاد بیگم** ساخته بود به خاک سپرده شد. او خطوط هفتگانه را به مهارت کامل می نوشت، اما در نوشتن خط ثلث مهارتی خاص داشت و استادی توانا بود. به تصریح استاد پرویز بشرمل، هنرستان خطاطی و نقاشی هرات مرهون این شهزاده والا گهر میباشد. درین هنرکده 400 تن کاتب، مصور، مذهب و مجلد کار میکردند. جعفر بایسنقری رئیس کتابخانه آن نگارستان بود. به همت این شهزاده والاتبار کاملترین و صحیحترین نسخه خطی شهنامه فردوسی تهیه و به ما رسیده است. این نسخه بینظیر به خط بایسنقر میرزا در موزیم گلستان تهران موجود است که 22 تصویر از شاهکارهای نقاشی هرات را در خود دارد. **پروفیسور د. پرت رئیس موزیم بریتانیا، این کتاب را در تاریخ زندگی بشر، عالیتترین و گرانبهاترین کتاب دانسته است.** در مسجد گوهرشاد مشهد نیز کتیبه بی به خط ثلث جلی او موجود است که برپیشانی ایوان مقصوره به حیث یکی از شاهکارهای هنر خطاطی جاداده شده. به قول نوایی خطاطان، نقاشان، نوازندگان و سرایندگانی که در تربیت او به کمال رسیده، در عهد هیچ پادشاهی نرسیده اند.

در زمان شاهرخ میرزا در نتیجه ایجاد روابط سیاسی باچین، مبادله هیئت ها و نمایندگان بین هر دو کشور آغاز شد. هنگامی که او یک هیئت خود را به ریاست "شادی خواجه" به کشور چین می فرستاد، بایسنقر میرزا نیز یکی از هنر مندان بنام هرات "غیاث الدین نقاش" راضیمه هیئت میسازد. به نوشته کمال الدین عبدالرزاق در "مطلع السعدین" «وبه تاکید تمام خواجه غیاث -الدین را گفته بود که از آ نروز که از دار السلطنه هرات بیرون رود، تا به روزی که باز آید، در هر شهر و ولایت آنچه بیند از چگونگی راه و صفت ولایت و عمارت و قواعد شهرها و عظمت پادشاهان و طریقه ضبط و سیاست ایشان و عجائب آن بلاد و دیار و اطوار ملوک نامدار، روز بروز بطریق روزنامه ثبت نماید". این هیئت چون در رمضان سال 825 هق به هرات برگشت، خواجه غیاث الدین سفرنامه ای راکه باخود آورده بود، تقدیم بایسنقر میرزا نمود. بایسنقر میرزا از قریحه عالی شعری نیز برخوردار بود. هنگامی که برادرش سلطان ابراهیم میرزا چند بار خواننده و سازنده خواجه یوسف را از او طلب کرد، بایسنقر قبول نکرد و این بیت را به برادر خود نوشت:

**مایوسف خود نمی فروشیم
توسیم سیاه خود نگهدار
دو بیت از اشعار او تقدیم میشود:**

**ندیدم آن دورخ، اکنون دوماه است
ولی مهرش بسی درجان ما هست**

**غلام روی او شد بایسنقر
غلام خو برویان پادشاهست**

بایسنقر تلاش داشت تا مانند پدر و مادر در ساحت انکشاف دانش و فرهنگ خدمات زیاد انجام دهد، اما مرگ نابهنگام مجالش نداد. تاریخ وفات او را به اسلوبی بدیع چنین دریافته اند:

سلطان سعید، بایسنقر سحرم
گفتاکه: بگو به اهل عالم خبرم
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست:
« بادا به جهان عمر دراز پدرم »

ابوالقاسم بابر

سلطان ابوالقاسم بابر میرزاکه از سال 852 تا 861 حکومت میکرد، مردی شاعر دوست و شاعر بود و در شعر بابر تخلص میکرد. این غزل مشهور او را برخی منابع از جمله "تذکره دولتت شاه" ذکر کرده است:

در دورما زکهنه سواران یکی می است
وان کو دم از قبول نفس میزند نی است
این سلطنت که ما زگدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است
می نوش و جرعه ای به من دردمند بخش
رند شرابخواره به از حاتم طی است
دارد به زلف او دل ز نار بند ما،
سودای کفرو کافری و هرچه دروی است
"بابر" رسید ناله زارت به گوش یار
لیلی وقوف یافت که مجنون درین حی است

اولوغ بیک میرزا

میرزا محمد تره غی معروف به اولوغ بیک میرزا، چهارمین پسر شاهرخ میرزا در سال 1394م از بطن ملکه گوهرشاد بیگم به دنیا آمد. پس از فراگیری دانشهای معمول وقت از طرف پدر به صفت والی ماوراؤالنهر تعیین گردید. به نوشته دانشمند روسی و. بارتولد در کتاب "تاریخ ترکهای آسیای میانه": «اولوغ بیک مانند پدر بزرگش فقط به مصاحبت با فضلا و کسب دانش از آنان قناعت نکرد، بلکه خود به فراگرفتن دانش و بخصوص دانش اخترشناسی مشغول شد و نمونه ای ارائه داد که در فرهنگ اسلامی نادر است، و آن **مردی فاضل بر تخت فرمانروایی** بود (معاصران ما او را با اسکندر شاگرد ارسطو مقایسه میکنند، چراکه فردی نظیر اولوغ بیک را نمیتوان در تاریخ فرهنگ اسلامی یافت). آثار علمی او و نزدیکترین پیروانش در میان مسلمانان به عنوان دقیقترین تحقیقات در علم ستاره شناسی مشهور است... اولوغ بیک نه تنها خود یک عالم ستاره شناس شد، بلکه توانست شاگرد و جانشینی از میان اطرافیان ترکش تربیت کند که علی قوشی (قوشچی-ش) نامیده میشد» (ص 268 کتاب

مذکور).

او پادشاهی دانشمند، ستاره شناسی چیره دست، ریاضیدان و جامع کمالات عصر خود بود. به ابتکار او رصدخانه اولوغ بیک در سمرقند اعمار گردید. در پهلوی آن مرکزی برای علوم ریاضی تاسیس کرد که 60 تن دانشمندان این ساحه در آنجا مصروف پژوهشهای علمی بودند. همین گروه به رهبری اولوغ بیک به نوشتن فرمول های سینوس و تانجانت در ریاضی موفق شدند. میرزا اولوغ بیک در علم تاریخ نیز احاطه وسیع داشت و قرآن کریم را در ظرف شش ماه از بر کرده بود. «زیچ کورگانی» که او را شهرت جهانی بخشیده، همچنان «تاریخ اولس اربعه» گواه زنده شخصیت پرنیوخ اوست. اولوغ بیک مردی آزاده و آزاد اندیش بود، به تصریح بارتولد در جشنهایی که برپا میشد، خوانندگان زن نیز ترانه میخواندند و این به مذاق متعصبان و تاریک اندیشان وقت سازگار نبود. این پادشاه عدالت پرور به تحریک مثنوی عناصر متعصب ضد دانش و معرفت در سال 1450 به دستور پسر نیمه دیوانه اش عبد اللطیف حاکم بلخ به قتل رسید. اولوغ بیک اشعار لطیفی میسرود و ما بیتی از او نقل می کنیم:

هرچند ملک حسن به زیرنگین تو است

شوخی مکن که چشم بدان درکمین تو است

بدیع الزمان میرزا

سلطان بدیع الزمان میرزا پسر ارشد سلطان حسین بایقرا مرد شمشیر و قلم بود، در زمان حکمروایی پدر ولایت مناطق مهم کشور را به عهده داشت. محافل او بخصوص در بالا حصار کابل خالی از اهل شعروادب

نبود. نوایی میگوید که او آراسته با جمال ظاهری و پیراسته با کمال باطنی و در عین حال مردی رزمجو و سخاوت پیشه بود. طبعی روان داشت و در هر دو زبان شعر میسرود. نوایی او را شایسته ترین جانشین سلطان میدانست، به لیاقت و عدالت پروری او باور کامل داشت. چنانچه مقالت بیستم «حیره الابرار» خود را به بیان خصایل ستوده او تخصیص داده، او را فرامیخواند تا ضمن کاربرد لطف و کرم و قانون و سیاست، همیشه عدالت و انصاف را شعار خود بسازد و یادآور میشود که عدالت مایه آبادانی ملک میگردد. شاه عادل کافر مملکت را آباد میکند اما شاه ظالم مسلمان آنرا به باد فنا میدهد. نمونه کلام او:

- مہ من بی گل رویت دلم خون گشته چون لاله
جگر هم از غم هجرت شده پرکاله پرکاله

- وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را
شکستی زان میان نورسته شاخ گلبن مارا

- ای صبا گر سورسه حالیم شمه ای اول سروناز ایورولوب باشیغه مین سرگشته دین بیتکور نیاز

ترجمه: ای باد صبا اگر آن سروناز جویای احوالم شود، بعد از طواف به دور سرش مراتب نیاز من سرگشته رابه عرض وی برسان.

شاه غریب میرزا

این شهزاده، پر استعدادترین فرزند سلطان حسین بایقرا بود که «غریبی» تخلص میکرد. به قول نوایی او باشوخی طبع، ذهن وقاد، تخیل نازک و تعقل دقیق در نظم و نثر بی رقیب و درقوه حافظه و متخیله بی نظیر بود. به ترکی و فارسی شعر می سرود.

درین اواخر فوتو کاپی نسخه خطی دیوان اشعار ترکی و فارسی او که در کتابخانه علمی هامبورگ آلمان موجود بوده، توسط نمایندگان آن به فوند بین المللی ظهیرالدین محمد بابر در ولایت اندجان اوزبیکستان اهدا شده و با مقدمه و اهتمام دوکتور شفیه یارقین بسال 2001 در تاشکند به طبع رسیده است. از اوست:

• دوستان هرگه گذر سوی مزار من کنید

جای تکبیرم دعای یار جان من کنید

• بازم بلای جان غم آن ماه پاره شد

ای وای آن مریض که دردش دوباره شد

• قیسی بیر گلچهره اول گلبرگ خندانیم چه بار

قیسی بیر شمشاد قد سرو خرامانیم چه بار

ترجمه:

کدام ماهروی گل رخسار، زیبایی آن گلبرگ خندان مرا دارد و کدام شمشاد قد می تواند با سرو خرامان من لاف همسری بزند.

فریدون حسین میرزا

فریدون حسین میرزا متخلص به "فریدون" پسر دیگر سلطان حسین بایقرا نیز از استعداد بلند شاعری برخوردار بود و غزل را خوب می سرود. نمونه کلام او:

تراکه خال سیه درچه زندان است
هزار یوسف گم گشته بر تو حیران است

براه عشق چو بنهاده ای قدم، زاهد
مگو که قطع بیابان عشق آسان است
زراه عشق سلامت نمی توان رفتن
که کوه های بلا ریگ این بیابان است
هرآنکه خاک سرکوی دوست منزل کرد
به پیش دیده او به زباغ رضوان است
ز تیغ یار "فریدون" مکش سر تسلیم
چراکه بودن و نا بودن تو یکسان است

محمد علی

این شخصیت برازنده، مامای علیشیر نوایی و برخوردار از قریحه شعری در هر دو
زبا فارسی و ترکی و بهره مند از هنر خطاطی و استعدادخوانندگی و نوازندگی و مورد
عنایت و توجه سلطان حسین بایقرا بوده است. یک بیت از اشعار فارسی او:

**چشم بیمار تو هر دم ناتوانم میکند
لعل جانبخش تو جانا قصد جانم میکند**

همچنان علیشیر نوایی شعرای ذیل را طور موجز با نمونه های کلام شان معرفی
میکند: مولانا شوقی، مولانا ضیا، ساقی، مولانا امیری، مولانا حاجی ابوالحسن،
مولانا ترخانی از اندخوی، درویش نازکی، مولانا یقینی، مولانا بلالی، سید حسن
اردشیر و از شهزادگان تیموری سید احمد میرزا و یکعده دیگر همه از جمله
شاعران ذواللسانین همان دور بوده اند.

یک سیمای تابناک دیگر دوران تیموری، امیر دولتشاه سمرقندی مؤلف "تذکره
الشعرا" که به نام تذکره دولتشاه شهرت یافته، از مؤلفان و نویسندگان فارسی
زبان معاصر علیشیر نوایی است. او از حیات پرتجمل سلالة خود که دودمانی بنام
بوده اند چشم پوشیده، با اختیار فقر به کار دهقانی و کسب فضل و کمال اشتغال می
ورزیده است. نوایی کتاب او را نمودار استعداد و کمال او تعریف کرده، به قریحه
شعریش اشاره می کند.

دولت شاه در تذکره الشعرا خود قصیده ای ملمع در 26 بیت بزبان فارسی و
ترکی دارد و ما از آن بیتهای چند می آوریم:

صبحدم آچدی یوزینی پرده نیلوفری

جلوه بیردی حسینی زیبا عروس خاوری

ترجمه: صبحگاهان چون پرده نیلوفری به کنار رفت، عروس زیبای خاوری [
آفتاب] با حسن خیره کننده خود جلوه گر شد.

از افق تا شد ید بیضای موسی آشکار
بوالعجبکاران شب را رفت سحر سامری
مظهر دولت علیشیر اول که شیر حق ایرور
هر معارک دا ایننگ فتح و سعادت رهبری
ترجمه:

علیشیر که شیر حق و مظهر دولت است، در تمام معرکه ها پیروزی و سعادت
اورا رهبری میکند.

آنچنان کز مقدم سید شده یثرب عزیز
گشت دارالفضل عالم از وجود او هری

در هندوستان

[دوران کورگانیان هند]

ظهیرالدین محمد بابر

ویسران او

در دوران کورگانیان هند که ادامه دهندگان سلطنت سلاله تیموری بودند، به
تأسی از سیاست تشویق و حمایت بنیانگذار این دولت ظهیرالدین محمد بابر شاه و
فرزندان او، عنعنه شعسرایی به زبان های ترکی و فارسی ادامه یافت.

بابر که به تصدیق محققان شرق و غرب با نوشتن «بابرنامه» مؤلف بهترین
وارزشمندترین اوتو- بیوگرافی در جهان شناخته شده که توسط یک پادشاه به رشته
تحریر درآمده، علاوه بر دیوان اشعار، آثاری در فقه، تصوف، عروض و موسیقی
نیز دارد. او که غزلسرایی چیره دست و منقدی توانا است، به هردو زبان شعر می
سرود. شاهکار او «بابرنامه» که به زبان ترکی نوشته شده و تا کنون چند بار به
زبان های مختلف چون فارسی، فرانسوی، انگلیسی، جاپانی و اخیراً عربی ترجمه
شده، روزتاروزبه مثابه یک اثر ماندگار اهمیت روزافزون پیدا میکند.

متن انتقادی دیوان بابر در بیش از 500 صفحه شامل مقدمه مفصل توسط

دوکتوشفیقه یارقین، شامل لغتنامه، فهارس و تعلیقات در سال 1362 در کابل نشر شد. نمونه هایی از اشعار بابر:

• خراباتی و رندو می پرستم

به عالم هرچه می گویند هستم

• آمد بهار و دلشده ای راکه یار نیست

پروای لاله زار و هوای بهار نیست

در روزگار فتنه بسی دیده ام ولی

چشم تو فتنه ای ست که در روزگار نیست

• کیم کور و بتورای کونگل اهل زماندین یخشیلیغ

کیم که آندین یخشی یوق، کوز توتمه آندین یخشیلیغ

ترجمه:

ای دل از مردم زمان که خوبی دیده است؟ حتی از کسی هم که بهتر از او و سراغ نداری، انتظار نیکی نداشته باش.

هرسه پسر بابر از قریحه شعری برخوردار بوده، دوتای آن ها – همایون میرزا و کامران میرزا صاحب دیوان بوده اند. تاریخ فرشته رباعی ذیل راکه همایون به سپهسالار خود محمدبیرام خان فرستاده، نقل کرده است:

ای آن که انیس خاطر محزونی

چون طبع لطیف خویشتن موزونی

چون میدانی که بی تو چون می گذرد

چون میپرسی که در فراقم چونی

دیوان کامران میرزا حاوی اشعار لطیف و دلنشینی است که از جودت طبع و استعداد بلند او در مضمون آفرینی گواهی میدهد. دوکتور شفیه یارقین تز داکتری خود را در موضوع «زندگانی و آثار کامران میرزا» نوشته و در سال 1999 در تاشکند از آن حمایه کرده است. اینک مطلعی از یک غزل او:

چشم بر راه تو داریم و شد ایامی چند

وقت آن شد که نهی جانب ما گامی چند

گلبدن بیگیم دختر بابر میرزا زن فاضله ای بود که با بهره داشتن از انواع فضایل از استعداد شعری نیز برخوردار بود. او مؤلف کتاب ارزنده «**همایون نامه**» است که برای بررسی یک بخش تاریخ کورگانیان هند، منبع موثق و نادر به حساب می‌رود. یک بیت از او:

هر پری رویی که او با عاشق خود یار نیست

تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

سرای بابر و جانشینان او مانند سایر شاهان سلاله تیموری مرکز تجمع شعراء، ادبا، دانشمندان و هنرمندان بود و هرکدام آنان مورد تشویق و ترغیب قرار می‌گرفتند. یکی از عجایب روزگار که در سلاله های شاهی دیگر جهان کمتر نظیر آن دیده شده، اشتغال شاهان و شهزادگان تیموری و سلاله بابر به شعروادب و اشتراک زنان و دختران شان در کار پیشبرد و انکشاف فرهنگ و دانش آن زمان است. دختران بابر، نواده ها و عروس های او نه تنها با ایجاد خود بلکه با حمایه و ترغیب خود محیط علم و هنر را توسعه میدادند.

مثلا به محیط ادبی دربار جهانگیر پسر اکبر توجه کنید. نورجهان بیگم همسراو که در عین داشتن و جاهت و جمال از قریحه شعری و بدیهه سرایی نیز برخوردار بود، گاهی با شوهر خود مشاعره می نمود. روزی جهانگیر با دیدن هلال ماه رمضان می گوید:

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان بیگم بداهه میگوید:

کلید می‌کده گم گشته بود پیدا شد

و نیز جهانگیر:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

نورجهان بیگم:

پای در زنجیرو کف بر لب مگر دیوانه است

استاد حضرتقل دلیل طی مقاله ای در شماره 34-5 مجله «چاووش» سال 1379 ص 80-81 حادثه جالب ذیل را ذکر می کند و ما آن را به اختصار نقل می

کنیم: روزی نورجهان پادشاه، با یک قلندر به این شرط شطرنج بازی می کند که در صورت باخت، شاه یکی از باغهای چهارگانه خود را که هر کدام بنام یکی از زنان چهارگانه او [جهان آرا، حیات آرا، دل آرا و فنا آرا] نامیده می شد به وی بدهد. بازی آغاز می شود و فرصت زیاد نگذشته شاه در آستانه مات شدن قرار میگیرد. زنان که در بازی شطرنج مهارت داشتند و از عقب پرده ناظر حرکات بودند، با- لترتیب یکی بعد دیگر با ابیات ذیل شاه را مخاطب قرار میدهند:

نورجهان بیگم که باغ جهان آرا به وی متعلق بود می گوید:

تو پادشاه جهانی جهان زدست مده

که پادشاه جهان را جهان به کار آید

ملکه حیاة النساء :

جهان خوش است ولیکن حیات می باید

اگر حیات نباشد جهان چه کار آید

ملکه فناؤالنسا :

حیات و جهان چون همه بی وفاست

فنا را طلب کن که آخر فناست

ملکه دلارام با چال گفتن هم جهانگیر را از مات شدن نجات می دهد و هم باغها را :

شاهها دورخ بده و دلارام را مده

پیل و پیاده پیش کنی، کشت اسب و مات

فرزندان شاهجهان

شاهجهان که آبدۀ « تاج محل » نام او و همسرش ممتاز محل را جاودانی ساخته است، فرزندان زیادی داشت که از آن جمله اورنگ زیب عالمگیر، دارا شکوه قادری و دخترش جهان آرا بیگم به انواع علوم و فنون زمان وارد و هر یک خصلت ویژه ای داشتند. مثلاً اورنگ زیب سیاستمداری چیره دست، عالم فقه و فنون موسیقی و ادبیات بود. دارا شکوه قادری عالم تصوف و پیرو طریقه قادریه بود و کتابی بنام «سفینة الفضلا» در بیان احوال مشاهیر صوفیه به زبان فارسی نوشته و نیز پنج کتاب مربوط به تصوف هند را از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. جهان آرا بیگم مثل برادر خود سرسپردۀ تصوف و پیرو طریقه چشتیه بوده، اما بعداً گرویدۀ طریقه قادریه

شده است. او مراتب سیر سلوک خود را در تصوف، طی رساله ای بنام «صاحبیه» بیان کرده و این شعر صوفیانه که نوعی از شطحیات است از وی نقل شده:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا
پادشاهی چه که دعوی خدایی بکنم

دارا شکوه قادری

شهزاده محمد دارا شکوه متخلص به "قادری" نواده بافضل و دانش ظهیرالدین محمد بابر، پسر بزرگ شاهجهان پادشاه هندوستان است که یکی از ورزیده ترین نویسندگان و مؤلفان و مترجمان دوران سلطنت کورگانیان هند به شمار میرود. به نوشته دکتر احمد تمیم داری مؤلف کتاب "عرفان و ادب در عصر صفوی"، "دارا شکوه حضور استادانی چون ملا عبداللطیف سلطانپوری عالم و حکیم حنفی مذهب هند، حضرت میرک شیخ، شیخ احمد دهلوی، سرمد کاشانی شاگرد ملا صدرا، میرزا ابوالقاسم میرفندرسکی و شیخ ناصر محمد را درک کرد و با معارف عرفانی و دینی اسلام و هندو آشنا گشت و در حیات خود ضمن انجام دادن کارهای درباری و دولتی خویش به تالیف و ترجمه کتابهایی پرداخت که هر یک واجد اهمیت و قابل استفاده است".

از آنجاکه دارا شکوه جوینده پرسواس حقیقت و معرفت بود، به تصوف و عرفان گرائید و با تعلیمات پیش کسوتان مکاتب عرفانی و طریقت های تصوف عمیقاً آشنایی حاصل کرد و چون سخت گرویده صوفی معروف شیخ عبدالقادر گیلانی و سلوک او بود، تخلص "قادری" را برای خود انتخاب نمود. او نه تنها بامتصوفان اسلام، بلکه با زاهدان و خبرگان هند نیز در تماس بود و با تعلیمات تصوفی آنان آشنایی پیدا میکرد. چنانچه در اواخر زندگی خود طی مدت ششماه کتاب سراج (سرالاسرار) را با کمک "پند تان"، "سنیاسیان بید" و "اوپانیشادان" از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. این کتاب که ترجمه پنجاه اوپانیشاد میباشد و به اصول آموزش علوم سری اختصاص دارد، در جمله آثار او متعلق به فرهنگ هند و مهمترین اثر به حساب می آید.

ما آثار فارسی دارا شکوه را که در زمینه فرهنگ اسلامی و نیز فرهنگ هندی تالیف کرده است، با استفاده از کتاب داکتر احمد تمیم داری و منابع دیگر هندی ذیلا معرفی میکنیم:

- "سفینه الاولیا"، در بیان مهمترین طریقت های تصوف و ترجمه احوال مشایخ آن.
- "سکینه الاولیا"، که مشتمل بر یک مقدمه و شرح حال شیخ عبدالقادر گیلانی، مناقب و کرامات او می باشد، ترجمه آن بزبان اردو بسال 1920 در لاهور به طبع رسیده است.
- "رساله حق نما"، که در بیان وحدة الوجود و شرح مقوله های آن میباشد. متن فارسی و ترجمه انگلیسی آن به نشر رسیده است.
- "حسنات العارفین"، مجموعه ای از شطحیات که معتقدین به وحدت وجود در حالت جذب بزبان می آرند و ظاهراً خلاف شرع به نظر میرسد.

5- "مجمع البحرين"، که با این بیت آغاز میشود:

- بنام آنکه او نامی ندارد

به هرنامی که خوانی سربرارد

- کفرو اسلام در رهش پویان

و حده لا شریک له گویان

مؤلف درین اثر خود 22 موضوع را مورد بحث قرار داده و سعی نموده تا میان اسلام و دین هندو قدر مشترکی پیدا کند. این کتاب در سال 1185 هجری توسط شیخ احمد مصری به عربی ترجمه شده و مولوی محفوظ- الحق آنرا به اردو برگردان نموده و با شرح حال مؤلف در سال 1929 در کلکته به طبع رسانده است.

6- "سراکبر" (سراسرار)، ترجمه پنجاه اوپانیشاد از زبان سانسکریت به زبان فارسی.

7- "دیوان اشعار داراشکوه"، که از آن دو نسخه خطی موجود است.

8- نامه های عرفانی، که به مشایخ همزمان خود نوشته.

9- "طریقه الحقیقه" یارساله معارف که بسال 1341 در لاهور چاپ شده.

10- "رساله سوال و جواب"، مکالمه داراشکوه و بابا لال که در سال 1897 در دهلی چاپ شده.

این شهزاده عارف و معرفت پرور که در میان دانشمندان قرن یازدهم هجری از لحاظ احاطه بر موضوعات عرفانی و متود کاوشهای علمی، آزاد اندیشی و وسعت مشرب خود بی رقیب بود، در اوج پختگی و باروری علمی، قربانی منازعات سیاسی گردید و در 45 سالگی (بسال 1069) چشم از زندگی پوشید.

زیب النساء بیگم

این دختر اورنگ زیب عالمگیر زیر تربیه خاص پدر و مادر خود به مدارج بلند دانش و ادب رسید و به مثابه ورزیده ترین شاعره زمان خود دیوان اشعاری نفیس و ماندگار در زبان فارسی از خود به یادگار گذاشت. او معاصر شاعر بزرگ ابوالمعانی بیدل، ناصر علی و یک عده شاعران دیگر بود و بعضا با برخی از آنان مشاعره و یا مقابله داشت. طور مثال وقتی که این غزل را سرود:

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در هواست

سر به صحرا می زنم لیکن حیا زنجیر پاست

میگویند میرزا عبدالقادر بیدل به جواب او این بیت را نوشته است:

عشق تاخام است باشد بسته ناموس و ننگ

پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست

او شاعری بدیهه سرا بود. روزی هنگام تفرج در باغ این شعر را باخود زمزمه میکرد:

چهار چیز که دل می برد، کدام چهار

کباب و باد و گلگشت باغ و روی نگار

چون متوجه می شود که پدرش به او نزدیک آمده است، بلا درنگ موضوع شعر را چنین تغییر میدهد:

چهار چیز که دل میبرد، کدام چهار

نماز و روزه و ورد صباح(?) و استغفار

در منابع هندی آمده است، روزی شاعر معروف هند ناصر علی غزلی با مطلع ذیل می سراید:

از هم نمی شود زحلاوت جدا لبم

گویی رسیده بر لب زیب النساء لبم

بدون تردید گفتن شعری بدین صراحت در رابطه به دختر پادشاهی مانند اورنگ زیب، حد اعلائی جسارت و گستاخی بود. ولی از آن جاکه سلاله بآبروی سعه صدر، مسامحه و گذشت را از نیاکان خود به ارث برده بودند، زیب النساء در جواب او فقط به گفتن این بیت اکتفا می کند:

ناصر علی به نام علی برده ای پناه

ورنه به ذوالفقار علی سر برید مت

برخی از منابع هندی عشق نافرجام افسانوی را به او نسبت می دهند. مطابق این روایت او با جوانی زیبا بنام عاقل خان که والی یکی از ایالات هند و برخوردار از قریحه شعری بود عشق می ورزید. روزی عاقل خان او را بر بام قصر دیده می گوید:

سرخپوشی لب بامی به نظر می آید

زیب النساء بلا درنگ جواب میدهد:

نه به زاری نه به زور و نه به زر می آید

زیب النساء از وجاهت و زیبایی کم نظیری برخوردار بود. من یک تصویر خیلی قشنگ او را در میان نسخ خطی متعلق به سید محی الدین گوهری دیده بودم که توسط

یک نقاش هندی همان عصر کشیده شده بود و از لحاظ هنری ارزش بلندی داشت. زیب النساء به این حسن و جمال خداداد ملتفت بود و برآن می‌بالید و بعضاً با ابراز احساسات زنانه آن را انعکاس می‌داد. اینک ابیاتی چند از دیوان او:

● دختر شاهم ولیکن روبه فقر آورده ام
زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساء

-

● بلبل از گل بگذرد گردر چمن بیند مرا
بت پرستی کی کند چون برهن بیند مرا

در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل
هرکه دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

- بیا که زلف کج و چشم سرمه سا این جاست

نگاه گرم و اداهای دلربا این جاست

کتابخانه عالم ورق ورق جستم

خط تو دیدم و گفتم که مدعا این جاست

ز فرق تابه قدم هرکجا که می‌نگرم

کرشمه دامن دل می‌کشد که جا این جاست

زکات حسن اگر میدهی برای خدا

بیا که «زیب نسا» همچو من گدا این جاست

این هم قطعه شعری لطیف از زیب النساء بیگم:

ای آبشار نوحه گر از بهر چیستی

چین برجبین فگنده زاندوه کیستی

دردت چه درد بود که چون من تمام شب

سررا به سنگ میزدی و می‌گریستی

بهادر شاه ظفر

اکثریت نواده های بابر استعدادهای شعری خوبی داشته اند که نمونه- های اشعارشان در تذکره ها و منابع مختلف ذکر شده است. آخرین پادشاه این سلاله بهادر شاه ثانی در دو زبان اردو و فارسی شاعری توانا بوده و در شعر «ظفر»

تخلص می کرده. سرای او مجمع شاعران و دانشمندان بوده است. نمونه کلامش:

بتی سرکشی کافری کج کلاهی
به رخ آفتابی، به رخسار ماهی

نه در خاکساری چو من بینوایی
نه در ناز و تمکین چو او پادشاهی

عبدالرحیم خاخانان

یکی از چهره های درخشان دوران بابریان هند میرزا عبدالرحیم ملقب به خان خانان وزیر و مشاور جهانگیر پادشاه بود که در ترکی و فارسی طبیعی وقاد و رساداشت وی حامی اهل هنر و شعرو ادب بود. دیوان وی مشتملبر قصائد و غزلیات در زبانهای تورکی ودری است. دیوان اشعار او بار بار به طبع رسیده.

از یک غزل مشهور او دو بیت ذیل را طور نمونه کلام او تقدیم می کنیم:

شمار شوق ندانسته ام که تاچند است
جزاین قدر که دلم سخت آرزومنداست

مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است و بهای من چند است

میرزا بیدل

میرزا عبدالقادر بیدل که از ترکان برلاس بود، بسال 1054 در عظیم آباد هند تولد یافت و درعهد اورنگ زیب عالمگیر نواده بابر مورد اعزاز و احترام فراوان قرار گرفت. بر طبق معلوماتی که در یکی از منابع هندی خوانده ام اورنگ زیب ازوی خواهش می کند تا یک شهنامه تورکی بسراید، اما بیدل به نسبت کبرسن از قبول آن معذرت می خواهد.

اوبزرگترین شاعر سرزمین هند است که سبک هندی را با آثار پر- محتوا و مملو از تخیلات شیرین و اندیشه های عرفانی و فلسفی خود غنا بخشیده وبه مدارج عالی تکامل رسانده و به لقب «ابوالمعانی» ملقب گردیده است.

بیدل که زبان مادریش ترکی بود بنابه خواست زمان آثارعظیم خودرا به زبان فارسی ایجادکرد، اما گاهی به زبان ترکی نیز شعر می سروده است. داکتر عبدالغنی دانشمند هندی در کتاب ارزنده خود بنام «احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل» که توسط مرحوم میر محمد آصف انصاری به دری ترجمه ودرسال 1351 هجری درکابل نشر شده می نویسد: «علاوه برآن در دیوان کابل (در کتابخانه معارف) که بسال 1309 هجری قمری به خط غلام حسین کابلی کتابت شده،

علاوه بر آثار منظوم و منثور فارسی 65 بیت که به زبان ترکی از طرف بیدل انشاد گردیده شامل می باشد. درین جا تنها یک بیت از قصیده را ذکر می کنم:

« ای تخت تیموری اوزره نا در

بو جمله غا حا فظ اولدی قادر»

ترجمه:

ای که بر اریکه تیموری چونان نادر دوران تکیه زده ای، با قدرت و صلاحیت، شایستگی نگهبانی آنرا داری. ظاهراً این شعر در مدح یکی از شاهان تیموری سروده شده است.

کلیات بیدل و دیوان اشعار او بار بار در هندوستان و یک بار نیز در مطبوعه معارف کابل و غزلیات بیدل از ردیف الف الی ردیف دال در دوره سراجیه به طبع رسیده است. از دانشمندان افغانستان استاد صلاح الدین سلجوقی و دیگران پیرامون آثار و افکار بیدل کتب و مقالات زیادی نوشته اند. در اوزبیکستان اکادمیسین پروفیسور ابراهیم مومنوف در اطراف اندیشه های فلسفی بیدل کتابی نگاشته که معروف است. بیدل شناسی در ایران با کتاب ارزشمند دوکتور محمد رضا شفیعی کدکنی به نام «شاعر آینه ها» و کتاب حسن حسینی به نام «بیدل، سپهری و سبک هندی» آغاز یافت. تاجایی که بنده معلومات دارم سالها قبل استاد سعید نفیسی ضمن سفر خود در کابل هنگامی که برای ملاقات با دانشمند بزرگ مرحوم استاد هاشم شایق افندی شاعر و بیدل شناس معروف، به منزل شان آمده بود، استاد یک نسخه کلیات بیدل را به وی اهدا می نماید. نمونه هایی از سخنان بیدل:

• بحر طبع من بیدل قلزم معانی هاست

مصرعی اگر خواهم سرکنم غزل دارم

• میکند یک دیده بیدار کار صد چراغ

روزن این خانه تاریک بردل واکنید

• بیدل تجد دی است لباس خیال من

گر صد هزار سال براید کهن نیم

• موقع شناس عصیان ذلت کش خطا نیست

می حکم شیر دارد در ماهتاب خوردن

• هر جا صلاهی محرمی راز داده اند

آهسته تر زبوی گل آواز داده اند

• ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرو و سمن در

تو ز غنچه کم نه دمیده ای در دل گشا به چمن در

با استناد به آنچه گفته آمد، باید افزود که سیاست فرهنگی بابریان هند مبتنی بر سعه صدور مسامحه در برابر اقوام، زبانها، ادیان و مذاهب دیگر زمینه رشد و بالندگی علوم و فنون از جمله شعر و ادب فارسی را مساعد ساخت. ازین رو بی سبب نیست که دانشمند ایرانی دوکتور ذبیح الله صفا در کتاب « تاریخ ادبیات در ایران » ضمن یاداری از شاعران بنامی که در کنف حمایه و تشویق شاهان و شاهزادگان بابری می زیستند یاد آور می شود: « بدینگونه باید پذیرفت که باروری ادب فارسی که بر اثر تشویق شاهان و شاهزادگان تیموری از عهد میرزا شاهرخ و پسرش بایسنقر آغاز شده و در دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در مرکز ادبی و هنری هرات به کمال رسیده بود، با پادشاهی جلال الدین اکبر از سر گرفته شد. » دوران جلال الدین اکبر با اصلاحات و تجدیدی که او در زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر راه انداخت، بخصوص با گامهای وسیعی که در راه انکشاف موسیقی و ادب برداشت، کاملا متمایز است. مثلا به دستور او بدون هیچگونه تعصب مذ هبی شاه اثر اساطیری هند « مها بهارات » در دو مجلد قطور بزبان فارسی ترجمه شد و در زمینه نزدیک ساختن مذاهب هنود با اسلام فعالیت هایی صورت گرفت.

در ایران و آذربایجان

ختایی

ترکان صفوی ایران نیز حامی شعر و ادب فارسی بودند. مؤسس این سلاله شاه اسماعیل صفوی به هر دو زبان شعر انشاد می کرد. دیوان اشعار ترکی او که با تخلص " ختایی " سروده شده در سال 1996 از نشر برآمده ست. به گفته داکتر صفا وی نامه هایی در 1400 بیت سروده که بسال 1948 در باکو به طبع رسیده و دیوان اشعار تورکی او را هم اکادمی علوم آذربایجان در سال 1966 به نشر رسانده است. به نوشته آزاد رستموا در کتاب " سیر غزل در ادبیات آذربایجان " ختایی بیشتر در غزلیات غنائی عاشقانه شهرت کسب کرده است. شعر و غزل عرفانی هم دارد. برخی از غزلهای وی تماما باز زندگی زمینی و واقعی پیوند دارد. یک بیت از اشعار تورکی عارفانه وی:

مسجده و ارمق نه حاجت، دیدیم ای زاهد مانا
روح ایله زلفو آنین، کفر ایله ایمان دیر مانا

از اشعار فارسی او:
بازگرد ای جان که جسم بی تو در افگندگی است
مرده ای را باردیگر آرزوی زندگی است
گر منم اینجا، دلم آنجاست در خدمت مقیم
گرچه زان حضرت تنم دور است، جان در بندگی است
پیش مهر عارضت مه خودنما گرشد چه شد
هر چراغی را به قدر نور خود تابندگی است

یک بند از تخمیس زیبایی او بر غزل مشهور حافظ:
تو آن گلی که خراب تو گل‌عدارانند
اسیر بند کمند تو شهسوارانند
به بند دانه و دامت چومن هزارانند
" غلام نرگس مست تو تاجدارانند
خراب باده لعل تو هوشیارانند "

در عهد صفویان تعداد شاعرانی که به ترکی و فارسی شعر می سروده اند کم نبوده اند، از آن جمله سام میرزا عده ای از شاعران ذواللسانین این دور را در کتاب « تحفة سامی » معرفی کرده است.

محمد فضولی

مقتدرترین شاعر ترکی سرای سده دهم هجری محمد بن سلیمان بغدادی متخلص به « فضولی » میباشد که به قول داکتر صفا از طائفة بیات و اصلا اهل آذربایجان بوده و چون زندگانش بیشتر در بغداد گذشته، به همین سبب به بغدادی شهرت یافته است.
در سال 941 به قلمرو دولت عثمانی، به دربار سلطان سلیمان قانونی پذیرفته شد و تا سال وفاتش بسال 963 در کمال اعزاز و احترام حیات بسربرد.
فضولی بزبانهای تورکی، فارسی و عربی تسلط کامل داشته و علوم متداوله عصر خود چون فلسفه، منطق، طب و ریاضیات را فرا گرفته بود و در هر سه زبان آثار زیبا و ماندگاری از خود بجا گذاشته است.
کلیات فارسی او مشتمل بر قصیده، غزل، قطعه، رباعی و یک ساقینامه بنام " هفت جام" به چاپ رسیده است. آثار تورکی او چون انیس القلب، بنگ و باده، صحبة الاثمار، حدیقة الشهداء و رساله ای بنام لطائف المعارف یا سفرنامه روح دارد که مناظره ای است میان روح و عشق و نیز رساله ای بنام رندوزاهد پرداخته که بسال 1275 در تهران چاپ شده است. مثنوی لیلی و مجنون او که به پیروی از علیشیرنویسی سروده شده، لطیف و مشهور است.

به نوشته دانشمند آذربایجانی آزاده رستموا " غزل آذربایجان با آثار فضولی به قله رفیعی نائل آمد. طی قرن‌ها مقلدین زیادی با سحر آثار فضولی تسخیر شدند... علت آن بیش از هر چیز در آن است که آثار و غزلیات فضولی از جنبه بدیعی و بیان نسبت به آثار سایر شعرای ترک زبان خصوصا شعرای تورکی آنری برتری دارد.. فضولی طرفدار وحدت وجود عرفانی بوده است. او در رساله عربی خود موسوم به "مطلع الاعتقاد" با تیزبینی عالمانه خویش به تحلیل و نقد جریانات فکری، فلسفی و تصوف زمان خودی پردازد و در آثار خود "هفت جام"، "رند وزاهد"، "صحت و مرض" شرح بدیعی از اعتقادات عرفانی خود را ارائه میدهد".

او بدون تردید بعد از علیشیر نوایی در زبان ترکی بزرگترین شاعر است که دیوانش بار بار در باکو، ترکیه و سه بار در تاشکند به طبع رسیده و مورد قبول خاص و عام قرار گرفته است. نمونه های شعر او:

مارا هلاک غمزه خونریز کرده ای

تیغی عجب به کشتن ما تیز کرده ای

دل را نمی رسد ز فرح پای بر زمین

تا بسته اش به زلف دل آویز کرده ای

شدتازه داغ شوق توتا باغ حسن را

آراسته به سبزه نوخیز کرده ای

ایدل به اهل زهد نداری ارادتی

زین ناکسان خوشست که پرهیز کرده ای

بغداد را نخواست فضولی دلت مگر

کاهنگ عیش خانه تبریز کرده ای

چند بیت از غزل‌های مشهور ترکی او:

لبی نین نکته سیدن بیخبر در زاهد غافل

بو پنهان نکته نی بیر واقف اسرار اولندن سور

غمینگده شمع تک یاندیم، صبادن سورمه احوالیم

بواحوال شب هجران بنیمله یار اولندن سور

کوزوم یاشلیغترین حالین نه بیلسون مردم غافل

کواکب سیرینی شب تا سحر بیدار اولندن سور

ترجمه: زاهدغافل،

از نکته لب او بیخبر است. این نکته نهان را از کسی جویا شوکه واقف اسرار باشد. در اندوه فراق تو چون شمع سوختم و آب شدم. حال زار مرا از باد صبا چه میپرسی، احوال این شب هجران را از کسی بیس که با من یار بوده- است. در غفلت خفتگان، از آنچه بر چشمان اشک آلودم میگذرد چه خبر دارند؟ سیرکواکب را از کسی جویا شوکه شبانگاه تا صبحدم چشم بر هم ننهاده و بیدار مانده است.

بت نورسیم نمازه شب وروز راغب اولمیش

بونه دیندر الله الله ، بته سجده واجب اولمیش

ترجمه:

بت نورسیده ام شب وروز میل نماز دارد. خدایا، این چه دینی است که در آن سجده کردن بر بت واجب آمده است.

درین باره که این شاعر والا مقام چرا کلمه ای مانند « فضولی » را به صفت تخلص خود برگزیده است باید گفت که کمینه چند دهه قبل در مقاله ای تحت عنوان " فضولی، محیط زندگی و شخصیت او"، ترجمه دوکتور خیامپور، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال سوم، شماره های 1 - 2 خوانده بودم که به حواله خود او گفته شده بود، چون حریفان همیشه اشعار او را با تخلص هایش یکجا سرقت کرده و از آن خود اعلان میکردند، شاعر مجبور شده تا برای جلوگیری از آن، این تخلص را برای خود انتخاب نماید.

صائب تبریزی

شاعر نام آور دوران صفوی، ستاره درخشان سبک هندی، استاد مسلم غزل، سراینده بیش از یکصد و بیست هزار بیت در زبان فارسی و صاحب دیوان بزرگ در زبان ترکی میرزا محمد علی صائب - صائبا میباشد. به گفته مرحوم امیری فیروزکوهی در مقدمه دیوان صائب، او که مدت هفت سال زندگی خود را در کابل، لاهور، آگره، دکن و برهانپور هندوستان سپری کرده، مورد تقدیر و احترام دربار بابرین قرار داشت و با میرزا احسن الله ملقب به ظفرخان متخلص به «احسن»

حکمدار کابل در مراسم تاجپوشی شاه- جهان اشتراک کرده قصیده ای بدین مناسبت قرائت کرد و بنا به نوشته منابع مختلف هندی به دریافت القاب و عناوین و مناصب نایل گردید و بعد برگشت به ایران عنوان « **ملک الشعرا** » به وی داده شد. به قول **علی اکبر دهخدا** در «**لغتنامه**» یک دیوان صائب به زبان ترکی است و به قول امیری فیروزکوهی با حواله به منابعی که مورد استفاد او قرار داشته از دیوان ترکی او چند نسخه در ترکیه موجود است. او میگوید: در منبعی که من دیدم تعداد اشعار دیوان ترکی او به بیست هزار تخمین زده شده است.

دوست محترم من پروفیسور دوکتور عنایة الله شهرانی که در ایالات متحده امریکا مصروف تحقیقات علمی و ادبی و نشر کتاب ها می باشد، طی مکتوبی به من نوشته بود که: **من دیوان ترکی صائب را در سال 1966 در نزد یکی از ارادتمندان صائب- شاعر غزلسرا در سبک هندی آقای عبدالعزیز پورغنی دیده ام.**

صائب طی اقامت چهارساله خود در شهر کابل قصیده غرایی در وصف این شهر سروده که خیلی شهرت دارد و ما بیتی چند از آن انتخاب و تقدیم خوانندگان محترم می نمایم:

خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش

که ناخن بردل گل می زند مژگان هر خارش

حساب مه جبینان لب بامش که می داند

که صد خورشیدرو افتاده در هرپای دیوارش

چه موزون است یارب طاق ابروی پل مستان

خدا از چشم شور زاهدان بادا نگهدارش

دیوان صائب باربار در ایران، استنبول، هند از جمله در بمبی و لکنهو چاپ شده است. در «**دیوان صائب تبریزی**» که به کوشش محمد قهرمان از طرف شرکت انتشارات علمی به چاپ رسیده، 19 غزل ترکی او نیز جاداده شده. ما مطلع دو غزل او را طور نمونه از اشعار ترکی اوذ کرمی کنیم که به نوشته محمد دیهیم مؤلف کتاب "تذکره شعرای آذربایجان" از جمله پنج غزل تورکی او است که توسط حمید سید نقوی (حامد) یکی از شعرای بلند پایه و فاضل معاصربه فارسی ترجمه و نشر شده است:

دوتولموش کونگلومی جام ایله شادان ایلمک اولمز

ال ایلن پسته نین آغزینی خندان ایلمک اولمز

ترجمه:

دل افسرده ام باباده شادان چون توان کردن
دهان پسته را بادست خندان چون توان کردن

خط غباری، عارضین آیات قرآن ایله میش
حسن صاحب شوکتین موری سلیمان ایله میش

ترجمه:

جلوه خط عارضت آیات قرآن کرده است
مور را حسن جهانگیرت سلیمان کرده است

داکتر شهریار

نام کامل این شاعر پراوزه سید محمد حسین بهجت تبریزی می باشد که به نام «**شهریار**» شهره آفاق گردیده است . او در سال 1281 در دهکده خشکناپ از توابع آذربایجان شرقی ایران متولد شد . تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود به سر رسانید و آنگاه برای ادامه تحصیل به تبریز و سپس به تهران رفته شامل مدرسه عالی طب (فاکولته طب) شد، اما در اثریک عشق نافرجام که منجر به تبعید ش از تهران به نیشاپور گردید، به تحصیل پایان داد و در سال 3101 به کار در دستگاه دولت شروع کرد .

شهریار بزرگترین شاعر ترکی گوی پس از علیشیر نوایی و مولانا فضولی و بزرگترین شاعر غزلسرا در زبان فارسی پس از سعدی و حافظ است . نیما یوشیج پدر شعر نو در ایران به یک دوست خود نوشته بود که «**بایدبگویم شهریار**» تنها شاعری است که من در ایران دیدم.»

مناسبات دوستانه میان شهریار و نیما یوشیج نهایت مستحکم و شگفت انگیز است . او باخوندن «افسانه» نیما ، گرویده او می شود و به قصد دیدار با نیما به معیت دوست خود امیری فیروزکوهی به نقاط دوردست مازندران سفر میکند ، اما موفق به دیدن او نه می شود. منظومه «**دومرغ بهشتی**» که افاده کننده جستجوی پرسواس شاعر و آینه احساسات مملو از صمیمیت اونسبت به نیماست، داستان مرغی است تنها که بدنبال جفتی چون خود میگردد ، مرغی که از تبار او بوده، سرودی چون سرودهای او و روحی آزاده چون روح او داشته باشد... سرانجام پس از انتظار طولانی، آن مرغ بهشتی به منزل شاعرمی آید و همان طوری که حسن پور زنجانی میگوید: و برآستی ، لحظه ، لحظه ای باشکوه و فراموش ناشدنی است هم برای شهریار ، هم برای نیماو هم برای شعر معاصر فارسی که در آن دوشاعر بزرگ، هریک به عنوان نماینده شایسته ای از دو فصل مشخص شعر امروز، آغوش به روی هم میکشایند. این صحنه- ایست که در آن غزل امروز، با شعر نیمایی آشتی می کند و مثنوی بر گونه شعر آزاد بوسه میزندوبار دیگر مضحک بودن جنگ و ستیز بر سر قالبهارا، به رخ میکشد. بندهای شعر خیلی زیبا و دلنشین است

جمشید علیزاده که کتاب: «گفتگو با شهریار» به اهتمام او به طبع رسیده در مقدمه ای که بر این کتاب نوشته میگوید: «او بزرگترین شاعر دوزبانه سراسر تاریخ ادبیات ایران است و همین امر است که به او در میان بزرگان شعر این سرزمین جایگاهی خاص و منحصر می بخشد».

نویسنده مقدمه پس از یک بررسی مختصر اشعار عربی و فارسی خاقانی و سعدی و اشعار عربی مهناز دیلمی و ابونواس می نویسد: «همچنین با تفاوت های بنیادینی که از هر لحاظ میان زبان و ادبیات عربی و ترکی وجود دارد؛ تأکید صرفاً روی این نکته است که شهریار در بین شاعران نولسانین ادبیات ایران تنها چهره ای است که در هر دوزبان شاهکار آفرین و نقطه عطف بشمار می آید.»

شهریار ضمن گفتگویی با رادیو تبریز اظهار داشته بود که ذوق و حساست ادبی خود را بیشتر مدیون مادر خود میباید. مادرش با آن که سواد خواندن و نوشتن نداشته، اشعار بسیار لطیف ترکی را به خاطر داشته و چون شعر لطیفی میخوانده می لرزیده و اشک می ریخته «.. این بود که علاوه بر وراثت، حال و هوای مادرم از کودکی در روح من منعکس شد. در 4-5 سالگی اولین شعری که من حس کردم و به ذائقه سپردم را مادرم خواند، این دو بیت ترکی بود که هنوز در مغز من صدا میکند و به نظر من از لطیفترین اشعار دنیا است:

گنتمه ترسا بالاسی منده سنه سایه گلیم
دامنیدن یاپوشوم منده کلیسایه گلیم
یاکه سنگل گینه اسلامی گولوم ایله قبول
یاکه تعلیم ائله من مذهب عیسایه گلیم

مضمون شعر چنین است: ای یار ترسازاده، دورنرو، من نیز چون سایه به دنبالت روانم. به دامنت می آویزم و به کلیسا میروم. یابیا اسلام را بپذیر و یا به من بیاموز تا به مذهب عیسی درایم. او در جای دیگر میگوید: «مادرم روحا یک شاعر بود و من بیشتر جنبه شعریم را از او به ارث برده بودم. شعر ترکی زیاد سروده ام.»

شاعر اولین شعر خود را به زبان ترکی در 7 سالگی می گوید و در 9 سالگی اولین شعر فارسی خود را می سراید که یک بیت آن چنین است:

من گنهکار شدم وای به من مردم آزار شدم وای به من

او با بسیاری از شعرا و هنرمندان معا صرخود از جمله ملک الشعرا بهار، عارف قزوینی، امیری فیروزکوهی، ایرج میرزا، کمال الملک، حبیب سماعی، ابراهیم صهبا، نیمایوشیج، صادق هدایت، فریدون مشیری، کسرائی، رضا براهنی، دوکتور محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)، سایه (هوشنگ ابتهاج)، نادر

نادریور، دکتور مرتضی رضوی نشست و برخاست و با مهدی اخوان ثالث ، سیمین بهبهانی، دکتور حمید مصدق و دیگران ملاقاتها داشته است .

شاعران ، دانشمندان و ادیبان ایران و خلق آذربایجان او را گرامی داشتند و به آثار فارسی و ترکی او دل بستند. اودر اولین کنگره نویسندگان ایران به ریاست ملک الشعرای بهار شرکت داشت و « دومین کنگره سراسری شعر ایران » در تبریز به ریاست اوتشکیل شد. در فروردین 1363 « کنگره بزرگداشت استاد سید محمد حسین شهریاربه مناسبت هشتادمین سلگرد تولد او» در تبریز برگزار شد .

داکتور شهریار که درسالهای آخرزندگی به تصوف و عرفان روی آورده ، تا حدودی گوشه گیر شده بود، نسبت بیماری در شفاخانه مهر تهران بستری شد . آیت الله خامنه ای که رئیس جمهور وقت بود، از اوعیادت به عمل آورد. سرانجام داکترشهریار یکی از بزرگترین شاعران فارسی و ترکی به عمر 83 سالگی در 27 شهریور سال 1367 در بیمارستان مهردرگذشت . در تشییع جنازه او تا آرامگاه ابدیش «مقبره الشعرای تبریز» بیش ازچهل هزارنفر اشتراک داشتند ودر سراسر آذربایجان عزای عمومی اعلام شد.

محققان، شاعران، ومنقدان زیادی در ایران ، جمهوری آذربایجان و ترکیه پیرامون احوال و آثار این سخن سرای بزرگ مقالات زیادی نوشته و ابراز نظر کرده اند. شهریار آثار بزرگ و ماندگاری در هر دو زبان آفریده که از نظر محققان، اکثریت آن بی بدیل و شاهکار به حساب می آید .از آن جمله است:

- دیوان شهریار که باربار و یک بار هم در مجموعه پنج جلدی به طبع رسیده.

- « حیدر بابایه سلام » (سلام به حیدر بابا) به ترکی آذربایجانی که شاه -اثر او در زبان مادری قبول شده و باربار در ایران ، آذربایجان و ترکیه با شرح وتعلیق وترجمه حال شاعر نشر شده.

- «سهندیه » که بنام شاعر مشهور آذربایجان «بولود قره چورلو » بزبان ترکی سروده شده.

- « دو مرغ بهشتی » بزبان فارسی.

- « افسانه شب » به زبان فارسی.

- « هذیان دل » بزبان فارسی.

- «قهرمانان استالینگراد» به زبان فارسی.

- «پیام به اینشتین» به زبان فارسی.

- « تورکون دیلی » (زبان ترکی) قطعه ای بزرگ در باره خصوصیات و افتخارات این زبان.

- « بهجت آباد خاطره سی » بزبان ترکی.

- « خان ننه » بزبان ترکی.

نظر شاعران ایرانی در مورد داکتر شهریار و آثار او:

ملک الشعرا بهار که با استادسعید نفیسی و پژمان بختیاری بر چاپ دیوان شهریارمقدمه نوشته اند، درباره او چنین ابراز نظر کرده اند: « شهریار نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق است - ملک الشعرا بهار.»

«راستی حق اوراست که با سخنان دلکش خود ، دلهای آشفته را نیز درمان بخشد وهم پزشک تن وهم طبیب [روان باشد - استاد سعید نفیسی.»

«زبان دلپذیر این شاعر پندار پرست، [راوی] دقیقترین افکار عاشقانه و حاوی زیباترین لطائف شاعرانه است. منظومه روح پروانه او توده آتشی است که دل را از حرارت خویش می گدازد - پژمان بختیاری.»

نیما یوشیج پدر شعر نو درایران که منظومه مطولی مشحون از راز و نیازشاعرانه بنام «منظومه به شهریار» نوشته وبا نامه مختصری به شاعر تقدیم کرده است می نویسد: «چشمداشت عمده این است که این هدیه ناقابل را به منزله برگ سبزی که درویشی به آستان ملوک تحفه میبرد، از دوست خود بپذیرید. این نمونه کار من نیست. این یک نمونه صفای من است. دوست شما نیما یوشیج.»

دوکتور منوچهر رضوی:

زاولین شعر گرفتی لقب "مفخر شرق"

بیدقت بادیه نارفته همه فرزین بود

پارسی، ترکی وتازی همه دردست تو موم

کلک جادوی تو ازاین همه گوهرچین بود

سایه (هوشنگ ابتهاج):

• شهریارا تو بمان بر سر این خیل یتیم

پدرا، یارا ، اندوهگسارا تو بمان

• عروس طبع من ای "سایه" هرچه دل ببرد

هنوز دلبری شعر شهریارش نیست

بیژن ترقی:

زبان شعرتو از بارگاه الهام است
که خود زجانب پروردگار می آید

مگر به خواب ببینیم شاعری چون تو
فهمیم و نادره در روزگار می آید

پژمان بختیاری:

اینجاست شهریاری و اینجاست شهریار
وان شاعر بلند سخن شهریار ماست

گلشن کردستانی:

شکوهی به پیشانی روزگاری
جهان سخن را مگر شهریاری

فروغ از تو خیزد مگر آفتابی
هنر از تو خیزد مگر شهریاری

مشفق همدانی طی قصیده بزرگی که بنام "معبد خورشید" خطاب به او نوشته:

شهریار پهنه پهنور اندیشمندی
کز هنرتاج شرف برتارک شعرانهاده

نی ترا امروزتنها زیب دامن کرده، گوهر
پارسی را گنج در گنجینه فردا نهاده

دوکتور محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) در راه سفر به تبریز و نخستین دیدار با
شهریار در شعر «سرمنزل خورشید»:

نک بر در میخانه رندی که همه عمر

می جز ز خم خواجه ننوشید رسیدیم

در حضرت آن پیر که پشمینه حافظ

بر قامت جز او نبرازید رسیدیم

مهرداد اوستا : آن تازگی و جهش که در غزل شهریار وجود دارد، نه در غزل امیری وجود دارد و نه در غزل رهی، که اینها هر دو از مهمترین غزلسرایان روزگار ما هستند.

بهمن فرسی مترجم «حیدربابا» به شعر فارسی : .. در تنهٔ بیش و کم تناور شعر ایران درین قرن ، هیچ شعری را بلند یا کوتاه ، موزون یا بی وزن ، نمی توان نشان داد که نفوذ مستقیم و بی درنگش در اهل زبان و نه تنها اهل شعر به پای حیدر بابا برسد... شرمگینم که فارسی من ، در جای جایش ، آب روان شعر شهریار را از بسترهایی سنگلاخ گذرانده است.

سپیده در مصاحبه با شهریار: من آذربایجانی نمیدانم، اما در تبریز که بودم هر که را دیدم گفتم: ما در خانه یک قرآن داریم و یک «حیدربابا» و حیدر بابا به این طریق برای مردم آذربایجان ابدی و افسانه ای شده است.

شهریار در برابر این سوال که : استاد، زبان ترکی را در آیندهٔ ایران چگونه می بینید، میگوید:

ترکی ، فارسی، عربی به تنهایی نمی تواند وجود داشته باشد. زبانها همه به یکدیگر وابسته اند و هریک به نحوی نقصی دارند. در دنیا زبانی نیست که مستقل باشد. مثلاً در زبان عربی آنقدر لغت ترکی هست که خودشان هم نمیدانند. برای نمونه «بلبل» در اصل ترکی است که آن را « بلبله » میگویند و به صورت « بلابل » جمع بسته اند ، فارسی هم همینطور. در فارسی لغات ترکی زیاد است... البته در زبان ترکی هم واژه های فارسی و عربی وجود دارد. زبان مادری هر کسی برای خودش بیش از سایر زبانها شیرین است ، اما مهم اینست که نباید تعصب داشت.

از سخنان شهریار در بارهٔ خودش و اشعارش:

باید از حافظ آموخت. هفتصد سال بود که حافظ تنها مانده بود. غزل در بن بست قرار گرفته بود، تا آنکه من آمدم.. اگر ما از حافظ و سعدی تبعیت کنیم آن وقت میتوانیم به جایی برسیم. کاری که من کردم همین بود. حالا نه تنها به حافظ رسیدم، بلکه از او هم گذشتم. حافظ دیگر " افسانهٔ شب". " دو مرغ بهشتی". " هذیان دل" و " ای وای مادرم" را ندارد. علتش اینست که من از آنها نبریدم. من دنبال کار آنها را گرفتم.

به جواب سوالات کیهان فرهنگی: منظومهٔ «حیدر بابایه سلام» که امروزه ورد زبان تمام ترکهای دنیاست ، با چه انگیزه ای سروده شده؟

... مادرم روحا یک شاعر بود و من بیشتر جنبهٔ شعری را از او به ارث برده بودم . شعر ترکی زیاد سروده ام ... حیدر بابا هم اولین شعری است که مادرم با تأثیرات سحر انگیز خود موجب سرودن آن شد.

در ذیل نمونه هایی از اشعار شهریار برگزیده از دیوان او تقدیم میکنیم:

• برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم
حیف از آن عمر که در پای تو من سرکردم

عهد و پیمان تو باما و وفا با دگران
ساده دل من که قسم های تو باورکردم

تو شدی همسراغیار و من از یارودیار
گشتم آواره و ترک سرو همسر کردم

• آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا
بیوفا حالا که من افتاده ام از پا چرا

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سنگدل این زودتر میخواستی، حالا چرا

• برو که خرده گرفتن به عاشقان نه رواست
که دست عقل تو از نخل عشق ما کوتاست
تو شهریار، سخن را به آه می بندی
که بر نیامده از سینه آسمان پیماست

• فلک گو بامن این نامردمی و مر
که من سلطان عشق و شهریار شعر ایرانم

چو شهسوار فلک گر به نیزه زرین
گلوی شب نشگافم بریده باد سرم

لحظه های هیجان آمیزی از آمدن نیما به سراغ شهریار که در « دو مرغ بهشتی »
تصویر شده است :

شبچراغان روشنگر شهر

رنگ و وارنگ ، دل می ربایند

لاله رویان به طرف خیابان

زیب و فر ، رنگ و بو می فزایند

آمد از گرد ره این مسافر

دخترانش به هم می نمایند

این همان شاعر آسمانی است!

دو بنداز منظومه ترکی « حیدر بابا »:

« من سنین تک داغا سالدیم نفسی

سنده قایتار، گویلره سال بو سسی

بایقوشون دا ، دار اولماسین قفسی

بوردا بیر شیر داردا قالب باغیریر

مروت سیز انسانلری چاغیریر...

ترجمه از اسماعیل فیروز ثمرین :

«مانند تو در کوهستان فریاد برآوردم

تونیز پژواک صدایم را به آسمانها برگردان،

ای کاش قفس جگدم برایش تنگ نشود.

درینجا شیری در تنگنا مانده و نعره می کشد

و انسانهای بی مروت را به امداد می طلبد ...

حیدر بابا گون دالیوی داغلا سین

اوزون گولسون بولاغلا رین آغلا سین

اوشاقلارین بیر دسته گل باغلا سین

یل گلنده ویرگتیر سین بو یانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم او یانا

ترجمه:

حیدر بابا خورشید همیشه پشتت را گرم نگهدارد

همیشه چهره ات خندان و چشمه هایت گریان باشد.

بگذار بچه هایت یک دسته گل ببندند
و چون شمال بوزد، آنرا به سوی ما پرتاب کنند
شاید بخت خفته من بیدار شود.

در ترکیه

انشاد شعر در دوزبان ترکی و فارسی از زمان مولوی رومی در سرزمین ترکیه که سابقاً روم نامیده می شد وجود داشت، اما بعداً در اثر تشویق و حمایت سلاطین عثمانی افزایش یافت. سلاطین مقتدر عثمانی - سلطان سلیم و سلطان سلیمان هر دو شاعران بنام در زبانهای ترکی و فارسی بودند. نمونه ای از اشعار سلطان سلیم:

در عاشقی دودیده من چون گریستند
خوبان خجل شدند و بهم خون گریستند
از غم بسوختند چو دیدند حال من
آنانکه بر ملامت مجنون گریستند
در فکرم ای سلیم که چون گشت حال شان
آنهاکه دور از آن لب میگون گریستند

نمونه کلام پسر او سلطان سلیمان که در هر دو زبان شعر می نوشت:

دیده از آتش دل غرقه در آبست مرا
کار این چشمه ز سرچشمه خرابست مرا

طوری که داکتر صفا می نویسد، شاهان عثمانی حامی ادب، شعرا و منشیان ادبشناس بودند و با ادیبان بزرگ نظیر جامی نیز مکاتبه داشتند. جامی به سبب عنایات خاصی که از سلاطین عثمانی میدید، دفتر سوم مثنوی "سلسله الذهب" خود را بنام بایزید کرد و در آغاز آن چنین یاد نموده است:

مهبط العز و العلی سلطان بایزید ایلدرم شه دوران
خاک یونان زمین از او گلشن جان یونانیان از او روشن

و در مدح سلطان محمد فاتح او را "شاه مجاهد غازی" نامیده است:

پیش شاه مجاهد غازی
بکشا لب به نکته پردازی

امادترکیه بزرگترین پیشگام در عرصه این سنت، جلال الدین رومی - بلخی مشهور به مولوی یا مولانا است.

جلال الدین رومی - بلخی

خداوند گار بلخ جلال الدین محمد بن بهاؤالدین ولد از احفاد خوارزمشاهان بسال 604 هجری در بلخ زاده شده و در سال 672 در شهر قونیه ترکیه زندگی را پدرود گفته است. ترکیه درگذشته بنام کشور روم یاد می شد، ازین رومولانا به نسبت این که قسمت اعظم حیات خود را درین سرزمین سپری کرده و آثار خود را در آن جا نوشته و در همان جا دفن گردیده است، بنام مولوی رومی شهرت یافت. بنا به قول مؤلف دانشمند کتاب «نگاهی نوین به تاریخ دیرین تورکهای ایران» محمدرحمانی فر، مادر بهاؤالدین دختر سلطان محمد خوارزمشاه بوده و از همین رو برخی از منابع مولانارا از جمله ترکان خوارزمشاهی به حساب آورده اند.

مولانا از اجوبه های تاریخ ادبیات دری بوده، باشاهکارهای بزرگ خود «مثنوی معنوی» و «دیوان شمس» شهرت جهانی بدست آورده است. شیخ بهاؤالدین عاملی، «مثنوی معنوی» او را چنین ارزیابی میکند:

من نمی گویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر، ولی دارد کتاب

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآنی به لفظ پهلوی

مثنوی او چو قرآن مدل

هادی بعضی و بعضی را مضل

اقتباس محترم محمد امین اوچقون از ص 6 مقدمه مثنوی طبع کابل از روی چاپ ایران بر اساس طبع لیدن.

مثنوی از نقطه نظر احتوای اندیشه های عرفانی و فلسفی و برخی اندیشه- های دائر به تکامل انسان، کتابی نادر و بی همتاست. طور نمونه به ابیات ذیل توجه کنید:

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم ز حیوان سرزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس که داند چون ز مردن کم شدم

بار دیگر چون ملک پران شوم

آن چه کاندرد و هم ناید آن شوم

مولانا در لابلاي مثنوی برخی مسائل خیلی مهم و مرکب فلسفی چون مسئله تضاد و وحدت دیالکتیکی اضداد را صدها سال قبل از هیگل چنان استادانه بیان میکند که خواننده از آن به شگفت اندر می شود، حتی برخی از محققان گفته اند که او زبان یونانی را نیکو میدانسته و با اندیشه های فلاسفه یونان از نزدیک آشنایی داشته است.

مولوی از نمایندگان تصوف مبتنی بر ذوق و شوق و جذبه و احساس است و با آنکه یک عده زیاد اندیشه های فلسفی را در آثار خود انعکاس داده است، معتقد است که به حق و حقیقت فقط از طریق مکاشفه و اشراق میتوان پی برد، نه از راه معقولات. بنا بر آن عقل و خرد آدمی را در قلمرو عشق راهی نیست:

**پای استدالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین بود**

مولوی تمام انسان هارا از یک اصل میدانند و همه را جوینده یک حقیقت می شمارد و ماهیت انسان را بالاتر از جنس و قبیله و معتقدات مذهبی ارزیابی میکند. او مثنوی را برای انسانیت – برای تمام انسانها سرده است. او اگر بعضا از قوم و قبیله ای نام می برد، بر اساس یک ضرورت مبرم این کار را می کند. مثلا در جلد دوم کلیات دیوان شمس تبریزی رباعی 1187 را چنین می خوانیم:

**بیگانه مگیرید مرا زین کویم
در کوی شما خانه خود میجویم**

**دشمن نیم ارچند که دشمن رویم
اصلم ترک است اگرچه هندی گویم**
یک بیت از مثنوی معنوی مولوی:

**ترکجوشی کرده ام من نیم خام
از حکیم غزنوی بشنو تمام**

مولانا در غزل 1318، صفحه 489، جلد 1 کلیات شمس تبریزی میگوید:

**من ترکم و سرمستم، ترکانه سلح بستم
درده شدم و گفتم، سالار سلام علیک**

غزلهای شماره 1362، 1183، 1363، 1382، در ترکیب خود ابیات زیبایی ترکی دارد.

و نیز ازو است:

نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه

و:

**ترکی همه ترکی کند، تاجیک تاجیکی کند
من ساعتی ترکی شوم، یک لحظه تاجیکی کنم**

به گفته برخی از محققان در بعضی از منابع در متن این رباعی بجای کلمه «هندی» کلمه «دری» آمده است. برطبق نظر پژوهندگان احوال و آثار مولانا او این رباعی را به جواب کسانی که وی را بیگانه در دیار خود می دانستند که به زبانی بیگانه برای آنها شعر می سرود، به دفاع از خود نوشته است.

محمد حلیم یارقین در مقدمه ای که بر ترجمه 162 رباعی مولانا توسط دوکتور شفیه یارقین نوشته و بسال 1376 در کابل نشر شده، به حواله یک منبع می نویسد: «مجالس شعرای روم» که در زمان شاه طهماسب صفوی در شهر تبریز به رشته تحریر کشیده، درباره شاعران ترکی سرای زیادی معلومات می دهد و از جمله مولانارا نیز در جمله ترکی سرایان معرفی کرده از اشعار فارسی، فارسی - ترکی ملمع او نمونه ها ذکر کرده که از آن جمله دو بیت ذیل را می آوریم:

دانی چرا به عالم یالغیز سنی سیورمن

چون دربرم نیایی اندر غمت اولرمن

روزی نشست خواهم یالغیز سنین قاشیندا

هم سن چاخیر ایچرسن، هم من قومیز چیلرمن

ماهی چوشمس تبریز غیبت نمود گفتند

از دیگری نپرسید، من سویله دیم آریرمن

بزرگترین شاعر فارسی گوی و ترکی سرای معاصر داکتر محمد حسین شهریار میگوید: «مولوی را نمیتوان تنها شاعر نامید، بلکه او را بزرگترین متفکر میدانم. من حافظ و سعدی و مولوی را نبی هم میدانم.»

در ترکستان

عبیدی

زمانی که سلاله بابر در هندوستان و حدود افغانستان امروز حکمروایی داشتند، در ترکستان سلاله شیبانیان ترک اوزبیک براریکه حاکمیت قرار گرفته بودند. سلاطین شیبانی نه فقط در ترویج شعر و ادب و حمایت از اهل دانش و فرهنگ همت می گماشتند، بلکه عده ای از آنان منجمله اساسگذار این دولت محمد خان شیبانی و عبیدالله

خان شاعران بااستعدادی بودند. مؤرخان وتذکره نویسان درمورد مقام شاعری و اشعار محمد خان شیبانی، عبیدالله خان متخلص به عبیدی و سلطان محمودخان پسر یونس خان معلومات زیاد داده اند.

عبیدالله بهادرخان متخلص به «عبیدی» پادشاهی دانشمند و دانشپور و درعین حال از قریحه شعری عالی برخورداربود. نسخه خطی منحصر بفرد

کلیات اشعار «عبیدی» که درفوند نسخ خطی کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی مربوط اکادمی علوم اوزبیکستان باشماره 3931 نگهداری میشود، گواه زنده طبع وقاد و توانمندی او در سرایش شعر میباشد.

کلیات عبیدی که با تذهیب برخی صفحات، به خط نستعلیق زیبا نوشته شده و نزدیک به 700 صفحه را دربر میگیرد، متشکل از سه قسمت است. قسمت اول شعرهای فارسی است که غزلیات و بیش از دوصد رباعی، قطعات و یک تعداد ابیات را احتوا میکند. در قسمت دوم کلیات هشت غزل و چند فرد عبیدی به زبان عربی جاداده شده. قسمت سوم عبارت از اشعار ترکی شاعراست که در بخش اول آن «حکمت ها» که به تاسی از شیوه مخصوص عارف بزرگ خواجه احمد یسوی پیشوای طریقه «یسویه» دراوزان هجایی سروده شده و تعداد آن به 200 قطعه می رسد جاداده شده و دربخش دوم، دیوان اشعار او که مرکب از غزلهای، رباعیات، قطعات و تک-بیت ها به ترتیب الفبامیباشد، قرار دارد. رویهم رفته اشعار فارسی عبیدی بخش قابل ملاحظه کلیات را دربر میگیرد.

عبیدی پادشاه مقتدرترکستان، گرویده طریقههای «یسویه» و «نقشبندی» بودوباسید احمد بن جلال الدین معروف به مخدوم اعظم کاسانی - دهبیدی که بعداز خواجه عبیدالله احرار، خلیفه بزرگ و با بیش از 28 رساله خود نظریه پرداز و یکی از مروجین این طریقت می باشد، مناسبات دوستانه وخیلی نزدیک داشت. مخدوم اعظم مؤلف «رساله بابریه» که با ظهیرالدین محمد بابر نیز علایق دوستانه داشت، یک عده رباعیات ویک غزل فارسی عبیدی را دائر به تعلیمات نقشبندیه شرح نموده و درک عالی او را از اصول تصوف ودقائق عرفانی ستوده است. این جانب شرح این رباعیات را به زبان اوزبیکی ترجمه کرده، در جریده "ملی تیکلنیش" و نیز در کتاب "تصوف وانسان" خود به نشر رسانده است. نمونه کلام عبیدی:

- ای آفتاب حسن برافگن زرخ نقاب
تا آفتاب روی تو بینیم بی حجاب

- ای شیخ مقید کرامات نه ایم
در بند خیالات و مباحات نه ایم

اسباب علامات کرامات مپرس
کاندرپی اسباب کرامات نه ایم

- آشفته مینگدیک سنگا ای یار تاپیلیمس

کونگوم کبی زلفونگغه گرفتار تاپیلیمس

ترجمه:

در عشق تو چون من دل داده ای آشفته را نمیتوان پیدا کرد و دلی که چون قلب من اسیر زلفانت باشد، وجود ندارد.

مشرّب نمنگانی

یکی از شعرای بنام نیمه دوم قرن 17 ترکستان شاعر وارسته، هم نفس عمادالدین نسیمی و منصور حلاج، بابا رحیم مشرب نمنگانی مشهور به شاه مشرب است که با اشعار لطیف و دل انگیز خود در ترکی و فارسی به قلب و روح علاقمندان در آسیای میانه و افغانستان راه گشوده است. اشعار عارفانه او متأثر از فلسفه «وحدت وجود» و در عین حال انعکاس دهنده اندیشه های عرفانی ابن عربی و منصور حلاج است.

تجلی خدا در کوه طور، مصلوب شدن عیسی، به دار آویخته شدن منصور و آرزوی رسیدن به شهادت در راه حق، در اشعار او بار بار به چشم می خورد. او مرید یکی از احفاد مخدوم اعظم مشهور به «آفاق خواجه» بود که در کاشغر مرکز ترکستان شرقی در رأس حاکمیت قرار داشت. او این پیشگویی مرشد خود را که سرانجام بدست شخصی پیام محمود خان در بلخ جام شهادت خواهد نوشید، پیوسته با مباحثات و خرسندی یاد آوری می کرد.

قائیم نی توکرایریمیش بلخ شهریده محمود خان

تقدیر ازل بولسه نیلای انگا بیرمای جان

ترجمه: در بلخ محمود خان خونم را خواهد ریخت، اگر سرنوشت ازلی این باشد، چه کنم اگر جان نه سپارم.

بابا رحیم مشرب طبعی وارسته از علایق داشت و حیاتی قلندرانه بسر میبرد و باروحانیان قشری و زاهدان ریائی آشتی ناپذیر بود و پیوسته در اشعار خود بر آنان می تاخت و با شیوه ای طنز آمیز ماهیت آنان را برملا می ساخت. راویان، او را در قطار اولیاءالله قرار داده، پیرامون کرامات صادر شده از وی سخنانی گفته اند. اما طوری که از لابلای اشعارش برمی آید، او به علوم دینی و دقائق احکام قرآنی وارد بوده، تاریخ انبیا، تصوف و نیز علوم ادبی را نیک می دانسته است.

برخی از اشعار مشرب آمیخته با شطحیات است یعنی افاده حالاتی که در مواقع جذبه و هیجانات ناشی از عقیده وحدت، به صوفی دست میدهد و ظاهراً خلاف شرع می باشد و

بعضا منجر به قتل صوفیانی چون منصور و نسیمی گردیده است. به مثال های زیرین توجه کنید:

نیم موسی نقاب از چهره بردار
نمی آید خوشم این « لن ترانی »

توضیح: در کوه طور هنگامی که حضرت موسی از خدا خواست تا خود را به وی نشان دهد ، در جوابش گفته شد که « لن ترانی » یعنی هرگز مرا نخواهی دید.

« لن ترانی » برسر دشت تو نخل « ایمن » است

«خرموسی» رفتم و «انی انالله» آمدم

توضیح: اقتباس از آیت قرآنی «...خرّ موسی صعقا» یعنی موسی بی هوش افتاد. «انی انالله» یعنی به تحقیق من خدای یگانه ام.

- سر به جیب خویش بردم از عدم باز آمدم

مظهر ذات الستم یک تن اوتاد آمدم

- در چشم اهل عالم صوفی وشم به ظاهر

سیرت طراز ماهان اندر لباس موسی

ای جبرئیل بیغ ایندی اوزینگ نی پرینگ کویر
بی درد سن، فرشته سن و عشق دین یراغ

ترجمه: ای جبرائیل حالا خود را نگهدار که پروبالت می سوزد ، زیرا توفرشته ای و از سوزو درد بی خبر وبا عشق بیگانه ای.

یا صمدانی ترک ایتیپ یا صنمیم دیس موکین
عیش و سرورنی قوییب یا که غمیم دیسام موکین

ترجمه: آیا می شود ذکر « یا صمد ا » را ترک گفته بجای آن « یا صنما » بگویم و با پشت پا زدن به عیش و سرور باغم و اندوه خویش هم نفس شوم.

سرانجام با با رحیم مشرب این غواص قلزم وحدت در سال 1711 م براساس فتوای گروهی از روحانیان قشری به دستور محمودخان حاکم در شهر بلخ به شهادت رسانیده شد. قبر اول او در بلخ در کنار مزار جوانمرد قصاب قرار دارد و آرامگاه اصلی او در شهر اشکمش از مربوطات ولایت تخارواقع است.

قسمتی از اشعار شاه مشرب بابیان زندگی افسانه آمیز او در تاشکند و مطابع هندوستان به طبع رسیده و مجموعه اشعارش دوبار، بار دوم یکجا با زندگی- نامه او در حجم قطور به اهتمام و تدوین جلال الدین یوسپوف در تاشکند بسال 2008 حلیه طبع پوشیده است.

از 350 مین سال تولد مشرب به سال 1992 در اوزبیکستان تجلیل به عمل آمد. در افغانستان نیز بدین مناسبت از طرف انجمن فرهنگی نوایی منتخبی از اشعار دری و اوزبیکی او بنام « گزیده ای از اشعار مشرب » یکجا با پرتزیت و مختصر ترجمه حال او به اهتمام عبدالله روئین و مقدمه رئیس اتحادیه نویسند -

گان بلخ صالح محمد خلیق با عنوان « انسانی وارسته از تبار رندان » در مطبعه دولتی بلخ به طبع رسیده است.

در وادی فرغانه

امیری و نادره

در سده های 18 و 19 منطقه وسیع ترکستان به سه قلمرو مهم - بخارا ، خیوه و قوقند منقسم شده ، توسط سه سلاله ترکی اوزبیکی اداره می شد . پدر آخرین امیر بخارا امیر عبدالاحد خان متخلص به عاجز نه فقط مشوق شعرا بود بلکه خود نیز از قریحه شعری خوبی بهره داشت.

امیر عمرخان متخلص به امیر یامیری که بر وادی فرغانه و متعلقات ان حکمرویی داشت ، شهر قوقند را به مرکز تجمع علما ، شعرا و اهل فضل و هنر مبدل ساخته بود . او و همسر زیبایش ماهلر آییم مشهور به نادره بیگیم متخلص به نادره هردو شاعرانی ورزیده و صاحب دیوان در زبان ترکی و فارسی بودند.

بعد از وفات امیر عمرخان با هجوم امیر نصرالله پادشاه بخارا ، ملکه فرغانه - نادره بیگم با آن همه فضل و کمال خود در سال 1842 باکمال قساوت به قتل می رسد.

مجا لس امیرعمرخان امیری و نیز محافل نادره بیگم در مصاحبت با شاعران و ارباب سخن برگزار می شد . اویسی شاعره مرغینانی مصاحب دائمی نادره و مربی فرزنداناش بود. فضلی نمنگانی که سردسته شاعران دربار به حساب می رفت ، در تذکره منظوم خود "مجموعه الشعرا" نام عده زیادی از شاعران و شاعره های آن دوررا بانمونه های اشعارشان ذکر کرده است که ما نمونه کلام یک تن از آنان- محزونه راکه فضلی با وی در شعر ترکی مشاعره داشته ، ذکر می کنیم . به روایت فضلی روزی بیت ذیل به قلم محزونه به دست او میرسد:

دل محزون به سرانگشت قضا در گره است

یارب این غنچه نشگفته کجا بگشاید

فضلی به جواب او این بیت را می نویسد و می فرستد:

ابرتا زار نه گرید نکند خنده چمن

غنچه تنگ تو از شبم ما بگشاید

لیکن به گفته مولف کتاب : محزونه از سر عفت خاموش میماند و حرف نمیزند.

نمونه کلام امیری:

هرکس خبر از فضل و هنر داشته باشد

سر برخط تسلیم اگر داشته باشد

زاهد نه شوی قابل درگاه امیری

هرچند دعای تو اثر داشته باشد

- قاشینگه تیکوزما گیل قلم نی

بو خط بیله بوزماگیل رقم نی

بتخانه لر ایچره هیچ ترسا

بیر کورمه دی سین کبی صنم نی

ازنادره :

- هزار دست هوس کوتاه است زان دامان

معین است که نتوان گرفت دامن جان

- ای زلف سیاه تو شبستان محبت

انوار جمالت مه تابان محبت

- کیل دهرنی امتحان ایتیب کیت

سیر چمن جهان ایتیب کیت

مقصد نه ایدی جهانہ کیلدینگ

کیفیتی نی بیان ایتیب کیت

در افغانستان

در خراسان باستانی و افغانستان کنونی، ازدوران سلطنت تیموریان دانشپروروادامه-

دهندگان حکومت آنان- بابریان هند، سنت پسندیده شعرسرایی در هر دو زبان رائج بود. طوریکه یادآور شده بودیم، پیش کسوتان این عنعنه علیشیر نوایی، حسین بایقرا و لطفی هروی بودند. به تاسی ازین شیوه مقبول، شاعران زیادی به هر دو زبان دری و ترکی شعر انشاد کرده و تا کنون نیز آنرا ادامه میدهند.

در افغانستان تعداد شاعرانی که درین ساحه قریحه آزمایی کرده اند خیلی زیاد است. ترکان افغانستان بخصوص اوزبیکان، زبان دری را خوب میدانند و توانسته اند آثار ماندگارگرانبهایی بیافرینند. ما برخی از شاعران ذواللسانین این سرزمین را معرفی میکنیم.

نیازی بلخی

این شاعر پر استعداد در شهر بلخ میزیسته و در همانجا زندگی را سپرد و گفته است. اشعار او بسیار سلیس و روان، کلمات و اوزانیکه بکار میبرد، آهنگدار و پرطنین است. سالها قبل دیوان اشعار ترکی و فارسی او را از نظر گذرانده نمونه هایی از آن اقتباس کرده بودم. لیکن افسوس که فعلا آنها را در اختیار ندارم، لذا با ذکر چند بیت از یک غزل شوخ ترکی او که به خاطر دارم بسنده میکنم:

مطرب رباب چالادی، گورگومه بولدی قالدی

قیغو قاجیب اویالادی، گورگومه بولدی قالدی

آینه آلدی تیزگه، کوب ناز قیلدی بیزگه

یوز آفرین بو قیزگه، گورگومه بولدی قالدی

مشاطه اوردی ساچین، پیشانه چین ماچین

آچتی کولیب قولاجین، گورگومه بولدی قالدی

ترجمه: مطرب دست به تارهای رباب برد و با آهنگ افسونگران، هنگامه بپا کرد و غم و اندوه را از دلها زدود و متواری ساخت.

هزار آفرین به دلدار زبیا که با ناز و عشوه، آینه روی زانو گذاشت و با کرشمه و ادای شورانگیز خود هوش از سرم ربود و دلم را اسیر خود گردانید.

نادم قیصاری

میرزا محمد یحیی متخلص به «نادم» که اصلا از قیصار بود بسال 1248 در شهر میمنه زاده شد و بسال 1328 زندگی را سپرد و گفت. او به زبانهای فارسی و ترکی شعر میسرود و به صفت یک شخصیت دانشدوست و شاعر توانا مورد اعزاز و اکرام قرار داشت و جوانان را به آموزش و سرود شعر تشویق و ترغیب

می‌کرد.

نادم قیصرای باشعراى معاصر خود چون نظر محمد نوا، ابوالخیر خیری و غلام محمد خدییم سرپلی روابط و علایق ادبی داشت و در محافل علمی و فرهنگی اشتراک می‌کرد. قسمتی از اشعار او در سال 1330 در مطبعه دولتی فاریاب از نشر برآمده است. نمونه کلامش:

به جان درد تو درمان می فروشد
به دل داغ گلستان می فروشد

شود گر آگه از سر دهانت
نگینش را سلیمان می فروشد

بجز «نادم» طرب را با غم عشق
کدامین خانه ویران می فروشد

- کوزلرینگ عین عتاب و قاشلرینگ دور موج ناز
ای گوزل تانگ یوق اگر نازینگ عتاب اوستینده دور

ترجمه:

در حالی که ابروانت ناز و کرشمه می فروشد، از چشمانت عتاب نمودار است. ای نازنین، مگر این ناز و ادا بخاطر عتاب عشاق است.

نزیهی جلوه

شاعر و دانشمند عالی‌مقام محمد کریم نزیهی «جلوه» که بسال 1285 در محیط فضل و دانش پدرش قاضی بابیه مرادخان پرورش یافته بود، از علوم معقول و منقول بهره کافی داشت و به زبان و ادبیات کلاسیک عرب آشنا بود و زبان انگلیسی را خوب میدانست.

نزیهی مردی آزادیخواه، مبارز و دموکرات بود و و با گروه تحول طلبان، مشروطه خواهان و عناصر ضد استبداد پیوند عمیق و استوار داشت و این تمایلات از جهان بینی مترقی و انسان دوستانه او سرچشمه می‌گرفت.

استاد نزیهی به تاریخ افغانستان و تاریخ ادبیات دری در افغانستان احاطه وسیع داشت و اولین دانشمندی بود که بخش مهمی از تاریخ ادبیات فارسی در افغانستان را نوشت و مقالات علمی متعددی پیرامون احوال و آثار فقهای افغانستان در مجله ادبی کابل نشر کرد. او مدافع جدی رشد و انکشاف زبان ترکی اوزبکی بود و درین زمینه با ایجاد شاعرانه خود برای دیگران سرمشق میشد. او در سال 1978 در یک مجلس مشورتی علمی که به ریاست شادروان محمد طاهر بدخشی، رئیس تالیف و ترجمه،

از طرف دپارتمنت زبان اوزبیک و ترکمنی در وزارت تعلیم و تربیه دایر شده بود، اشتراک فعال داشت. او انسانی دموکرات، تحول طلب بود و روحیه انقلابی داشت.

نزیهی به تاریخ ادبیات زبانهای ترکی وارد بود، اشعار ترکی او متأثر از اسلوب شعری مولانا فضولی شاعر کلاسیک آذربایجان است.

من با استاد روابط و مناسبات دوستانه داشتم و همیشه جویای احوالش میشدم. او برخی کتابهای نادر و اسناد تاریخی خود را در اختیار من می گذاشت و در موارد مختلف نظر مرا جویامی شد. کمینه طی مقاله ای نسبتاً مفصل در مجله "ملاقات" تاشکند، مختصر احوال و آثار و اشعار ترکی او را معرفی کرده ام.

برخی از اشعار ترکی و فارسی نزیهی در مطبوعات کشور و نیز منتخبات اشعار فارسی او نشر شده. مرحوم میر غلام محمد غبار یک شعر سیاسی 18 بیتی او را در آخر کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» آورده و ما بیتی چند از آن انتخاب و تقدیم میکنیم:

تاکی از جو رو ستم شکوه و فریاد کنید

سعی بر هم زدن منشا بیداد کنید

فته انگیخته تبعیض نژادی در خلق

فکر آینده ملک خودو اولاد کنید

نگ دارد بشریت ز چنین کهنه رژیم

طرح ویرانی این بنگه ز بنیاد کنید

آشیان همه مرغان ز ستم زد آتش

قصد آتش زدن خانه صیاد کنید

غازه سازید ز خون شاهد آزادی را

تاز خود روح شهیدان وطن شاد کنید

شعر من لاله باغ دل خونین من است

مهوشان زیب لب و حسن خداداد کنید

هر کجا لاله رخی با قد سروی دیدید

یک نفس یاد ازین «جلوه» ناشاد کنید

مولانا قربت

مولانا محمد امین قربت به سال 1288 ش در خانواده صدرالعلماء مولانا غیاث الدین اعلم بخاری متخلص به ثاقب یکی از علمای و الامقام در شهر بخارا زاده شد. مادر قربت سلسله نسب به دانشمند معروف میر سید شریف جرجانی میرساند. او پس از اخذ مبادی علوم در مدرسه میر عرب درس بیست و دو سالگی به افغانستان آمده در شهر اندخوی متوطن شد و سالیان زیادی از دانشمندان وقت علوم عقلی و نقلی را فراگرفت.

اوطبعی رساداشت و پیوسته به انشاد شعر میپرداخت، نخست از شیوه صائب تبریزی و سپس از بیدل پیروی کرد. قربت غیر از دیوان شعر برخی آثار پژوهشی دیگر چون «فضیلت محمد بر سایر انبیا»، «ظهیر فاریابی»، کتابی راجع به مقایسه شرح مولانا جامی و شرح شیخ رضی بر «کافیة» ابن حاجب نگاشته و مقاله ای در رابطه به اثبات واجب الوجود به رشته تحریر کشیده است.

مولانا قربت در سال 1369 در کابل چشم از جهان پوشید. دیوان او که حاوی اشعار فارسی و ترکی او میباشد، بسال 1931 با مقدمه فاضلانه متین اندخویی و سرمایه حاجی عبدالجلیل رشیدزاده سمرقندی در ایالات متحده امریکا با قطع و صحافت زیبا به طبع رسیده است. نمونه هایی از اشعار او:

- گوش غربت را صدای آشنایی برنخواست

زین بیابان بهر قد خم عصایی برنخواست

- صبح دارد آرزو چاک گریبان ترا

شام دارد حسرت زلف پریشان ترا

در خیال قامتت چون آه هرسو میرویم

رشته جان ریشه شد سرو خرامان ترا

مطلع قصیده ترکی او به مناسبت سالگرد تولد ابوعلی بن سینا:

- ساقیا دفع غم ایتغیل جام و مینادین گپور

قیشده هم سن نوبهار عالم آرادین گپور

ترجمه: ای ساقی با صحبت از جام و مینا غم و اندوه از دلم بزدای، هر چند سرمای دی بیداد میکند، تواز نوبهار عالم آرا سخن بگو.

عظیمی جوزجانی

الحاج استاد قاری محمد عظیم عظیمی سرپلی فرزند قاضی میرزا محمد اسمعیل بن

میرزا قاضی شمس الدین از احفاد شخصیت مشهور حضرت میر روزه دار میباشد که مقبره شان در بلخ زیارتگاه خاص و عام است. استاد عظیمی به سال 1317 قمری در گذر تکانه خانه شهر سرپل متولد شده و پس از اخذ مبادی علوم در سایه تربیت پدر خویش که فقیه، ادیب، شاعر و خطاط توانابود، دروس صرف و نحو زبان عربی، فقه، تفسیر، کلام و تجوید، همچنان حسن خط را فراگرفت و در 12 سالگی قرآن کریم را حفظ کرد و به انشاد شعر پرداخت.

پدر و مربی او قاضی محمد اسمعیل قریحه شاعرانه داشت و تاریخ تولد پسران خود را با قطعات شعری مرغوبی ثبت کرده است. از آثار خطاطی او میتوان از «دلایل الخیرات»، «مولود النبی» و چهار نسخه قرآن کریم نام برد که برای چهار پسر خود کتابت کرده است. چند بیت از اشعار او:

- من همام که بودم دی و پری، اما حال

زانچه از پیش بودم کاستم افزوده است

- بر آورده آن گلبدن خط سبز

چه زیباست برنسترن خط سبز

نروییده از نعل فیروزه ای

مگر از لب یار من خط سبز

سالهاست که استاد سخن عظیمی سرپلی به دیار خاموشان پیوسته، اما گذشت زمان نتوانسته یاد او را از خاطرها بزدايد و بر آثار ماندگارش گرد و غبار فراموشی بیاشد.

هر چند تأثیر سبکهای خراسان و عراق در آثار او مشهود است، ولی با قاطعیت

میتوان گفت که او بیش از همه پیرو سبک هندی و دانش آموز دبستان بیدل است.

در میان شاعران معاصر که به تتبع و اقتفا از بیدل شعر سروده اند، غزلهای عظیمی بانکات ظریف و مضمون آفرینی های بکر و ناب خود جایگاه خاصی را حائز است.

دیوان شعر او آینه تمام نمای جهان بینی انساندوستانه، وسعت مشرب و افق وسیع تفکر او میباشد. تصوف و عرفان آینه روح او را صیقل میدهد و ملکات عالیه را در

وجود او تقویه میکند. او با تمام مکتبهای عرفانی دقیقاً آشنا بود، از «وحدة الوجود»

گرفته تا «وحدة الشهود» و تمام مقولات عرفانی و اصطلاحات تصوفی در محور توجهش قرار داشت و در اشعارش انعکاس می- یافت. عظیمی به پیشوایان صوفیه

و اساسگذاران طریقتها بخصوص خواجه احمد یسوی، بهاؤالدین نقشبند، امام ربانی

و دیگران عشق میورزید و آنها را مطابق معیارهای قبولشده در تصوف در زمره

انسانهای کامل به حساب می- آورد. در دیوانش قصائد و قطعات متعددی، افاده کننده

اندیشه های او درین زمینه میباشد. او غواص قلزم معانی بیدل است، گاهی از اقتفای

غزل او خود را سر بلند و مغرور احساس میکند و با اقتباس از مقطع آن چنین زمزمه

سر میدهد:

ای عظیمی چون بیدل قلزم معانی ام

«مصرعی اگرخواهم سرکنم غزل دارم»

عظیمی استاد چیره دست صنائع بدیعی است. صور خیال در اشعار او باکاربرد نهایت دقیق و طبیعی این صنائع و استفاده از اصطلاحات ادبی دلکش و شیرین تمثیل میشود. کمینه در رساله خود به نام «مشاهیر و سخنوران سرپل» که بسال 1331 در روزنامه «بیدار» مزار شریف طور مسلسل نشر شده بود، پیرامون احوال و آثار استاد فقید معلومات داده و درین زمینه ارزیابی های لازم به عمل آورده ام.

او خطا ط خوبی بود، ویژه گیهای خطوط هفتگانه و رموز خط کوفی را با تمام ظرافتهای آن میدانست، چنانچه توانست پس از مساعی فراوان زحمت افزا، کتیبه های مرقد امام یحیی بن زید بن زین العابدین را که بانقوش برجسته به خط کوفی مرکب روی دیوارهای گنبد تاریخی نوشته شده بود، به دقت بخواند و با مراجعه به منابع معتبر تاریخی، تاریخ شهادت و مدفن واقعی امامزاده را در جوجان قدیم (سرپل کنونی) به همگان اعلام نماید و منابع معتبر صحت این کشف او را تصدیق کردند، طوریکه بعد ازین کشف، مزار امام به زیارتگاه عمومی به مقیاس مملکت و خارج از آن مبدل شد.

استاد عظیمی در فن موسیقی وارد بود و در نواختن طنبور و رباب مهارت داشت، چنانچه پسرش شاعر خوش کلام محمد کریم ذره عظیمی و نواسه او نقاش محمد شفیع عظیمی این استعداد هنری او را به ارث بردند و زمینه تشکیل گروه هنری «ظفر» را در موسیقی اوزبیکی فراهم ساختند.

عظیمی استاد چیره دست صنعت تعمیه است. «التحفة العظیمیه فی قواعد التعمیه» که قسمتی از آن بنام «کلیدحل معمای منظوم» بسال 1331 در روزنامه بیدار مزار شریف نشر شده، نمودار استعداد عالی استاد در شناخت قواعد تعمیه و کاربرد این قواعد در ساختن معماست. در دیوانش تعداد زیادی معما به نامهای گوناگون و قطعات تاریخ با تعمیه وجود دارد. طور مثال از معمای ذیل میتوان صدها اسم چهار حرفی را استخراج کرد:

هرچند فصول چهار اندر شمار است

عالم زیهار خرم و بهره و راست

هر فصل که سوی مهر رویت جانا

افتد نظرم مرا بهار دگراست

دوست فاضل و دانشمند من استاد واصف باختری که یکی از طلایه - داران شعر فارسی معاصر کشور است، طی صحبت تیلیفونی که با ایشان داشتم، ضمن اظهار

نظر پیرامون آثار استاد عظیمی درباره رساله «التحفة العظیمیه فی قواعد التعمیه» گفت: «استاد غزلسرایی توانا در اسلوب بیدل و بیدل شناسی بسیار چیره دست بود. رساله او در فن معما، تقریباً در یک صدوپنجاه سال اخیر تاریخ ادبیات افغانستان یک اثر بی نظیر است. هر چند در آغاز شگوفایی شعر فارسی به این صنعت کمتر توجه میشد، اما فن معما و تاریخ پردازی باتعمیه در دوره تیموریان و صفویان بسیار رشد کرد. محمد ابراهیم خلیل رساله مختصری در زمینه دارد، اما نه به عمق و طول اثر قاری صاحب. استاد حبیبی هم در زمینه تحقیقاتی کرده است.» او افزود: استاد، باتفکری اندک، مشکلترین معماها را حل میکرد. او درین زمینه حکایت جالب ذیل را از زبان عصمت الله شرقی شاعر سمنگانی و وکیل پارلمان به من نقل کرد و چون خیلی دلچسب است، درینجا ذکر میکنم:

روزی از قاری صاحب طریق حل معمای ذیل را که منسوب به یک شاعر سبزواری است، پرسیدم:

به تصحیف و به تردیف و به تقلیب ز روی یار خواهم ضد شرقی

قاری صاحب بعد از اندکی مکث گفتند، مراد از آن بوسه است و طریق حل آن چنین است:

ضد شرقی، غربی است. غربی به تصحیف، عربی می شود. عربی به تقلیب، ربیع میشود. ربیع به تردیف بهار می شود. بهار به تصحیف نهار و نهار به تردیف، یوم و یوم به تقلیب موی و موی به تردیف شعر و شعر به تصحیف شعر، شعر به تردیف، بیت و بیت به تردیف، دار میشود. به همین ترتیب دار به تقلیب راد و راد به تصحیف زاد، زاد به تصحیف، توشه و توشه به تصحیف بوسه می شود.

رسام و محقق دانشمند پروفسور دوکتور عنایة الله شهرانی که شیفته نخبگان شعر و ادب دری و ترکی میباشد، ضمن صحبت درباره این شاعر به من گفت: یکی از خاطرات فراموش نشدنی زندگی من اینست که شبی تاسپیده دم، افتخار صحبت با استاد سخن عظیمی جوزجانی را داشتم. او دارای شخصیتی چند بعدی بود و اندیشه‌هایی خلاق در زمینه ادبیات، جامعه شناسی و تحلیل اشعار بیدل و مولوی داشت. من در حیات خود شاعری با این استعداد عالی و دانشمندی ژرف نگرمثل او ندیده بودم.

دیوان شعر استاد که مرکب از غزلیات، رباعیات، قصائد، مخمس، مسدس، ترکیب بند، ترجیع بند، قطعات، معماها و ماده‌های تاریخ باتعمیه میباشد، در سال 1373 خورشیدی به اهتمام یحیی حفیظی در مطبعه شبرغان به طبع رسید و چون این کار در شرائط خاص باعجله و شتاب صورت گرفته بود، به نسبت داشتن یک سلسله اغلاط طباعتی نمیتوانست ذوق استتیک علاقمندان را اشباع کند، بنابراین چاپ دوباره آن باتصحیح اغلاط مطابق اصل نسخه خطی به همت کاندید اکادمیسین دوکتور محمد یعقوب واحدی تهیه شده و آماده نشر است.

زادگاهش سرپل انتقال داده شده، در مقبره آبائی شان در «امام کلان» باعزاز و احترام به خاک سپرده شد.

به مناسبت وفات او عده ای از شعرا و فضلاء معا صرچون استاد غلام محمد خدیم، محمد امین متین اند خویی، عبدالحی عبهر، حفیظی جوزجانی، قانع، انتظارو سرور اندخویی، سوگنامه هایی به زبانهای دری و ترکی سروده اند که در مقدمه دیوانش به نشر رسیده. استاد متین اند خویی در دو رباعی دری واوزبیکی خود، ماده تاریخ وفات اور امسجل کرده است. نمونه هایی از اشعار استاد عظیمی:

• چه پرسی لطف شعرم راکه از نازک خیالی ها

رگ گل رشته شیرازه دیوان من باشد

• از اشک خویش هستیم یکسر فرو به دریا

باشد چوشاخ مرجان مارا نمو به دریا

گاهی زپوچ مغزان هم نفع میتوان برد

بهرشنا بکارت آید کدو به دریا

ای پایبند کثرت از قید غم برون آ

زین دامگاه وحشت پروازم برون آ

ای فطرت تواضع بگذرز سر بلندی

پست است وضع این طاق باقدخم برون آ

در تنگنای هستی ذوق فسر دگی چند

همچون شرر سوار دوش عدم برون آ

از راستی عظیمی یابی ظفر چو بیدل

هر جابه جلوه آبی با این علم برون آ

• عرق جوش است آب زندگی از لطف اندامش

به طفلی داده اند از شیرۀ جانها مگر شیرش

• عظیمی شاعر شیرین سخن بوعصره سیندورسن

اوقوب کورگان کیشی دیر یازگن اشعارینگ گه سلما

ترجمه: ای عظیمی، توشاعر شیرین کلام عصرخودی. هرآنکه اشعار رنگینت را بخواند، البته تحسین و آفرین نثار آن میکند.

خیری میمنگی

ابوالخیر خیری بسال 1907 در خانواده احمد قلیخان زاده شد. او تعلیمات ابتدایی را در مکتب رشدیۀ کابل فراگرفته، دوره متوسطه را در مکاتب سراجیه و حبیبیه دوام داد. او صرف و نحو و علوم دینی، همچنان زبانهای پشتو و عربی را از فضلالی وقت آموخت و حیات ادبی خود را با نوشتن کفالات و انشاد شعر با تخلص "خیری" آغاز کرد. خیری مدتی در میمنه مرکز ولایت فاریاب به صفت معلم و سر معلم کار کرد و بسال 1311 به حیث علاقدار المارتعیین گردید و بعدا در سال 1309 به صفت نماینده مردم در لویه جرگه انتخاب شد.

او در اثر فعالیت های سیاسی خود مبنی بر حمایت از حقوق فرهنگی مردمان ترک تبار و افشای مظالم آل نادر، بسال 1952 به کابل فراخوانده شده توقیف میشود و یک سال بعد در اثر شکایت و عرایض اهالی میمنه از حبس رها میگردد. او بعدا به صفت عضو سنای افغانستان ضمن دفاع از زبان مادری خویش، هر چند کسی نداند هم، به ترکی صحبت میکند و به جواب معترضان میگوید: شما دوصد سال است که ما را به شنیدن و آموختن زبان خود مجبور ساخته اید. خوبست که این حقیقت تلخ را احساس کنید.

او بسال 1978 زندگی را پدرود گفت. از او 5 پسر و 5 دختر باقی مانده است. خیری به زبانهای ترکی و فارسی شعر میسرود. آثارش در مطبوعات نشر شده، مجموعه اشعارش نزد خانواده موجود است. چون اشعار فارسی او در دسترس نبود، به نقل چند بیت از اشعار ترکی او اکتفا شد:

بیز نیچون یارب بوتورلوک اوزگه بیداد ایلریز
نی سبیدن اوز بیراونی بویله برباد ایلریز
اوزیمیز، بیر یاندن اوز بنیادیمیز غه سو قویوب،
بیر طرفدین سو اوزه، عشرتتی بنیاد ایلریز

خدیم سریلی

عالم معقول و منقول استاد غلام محمد خدیم فرزند ملا رحمان بسال 1296 در شهر سرپل دریک خانواده فضل و کمال چشم به دنیا گشود. پس از ختم مکتب ابتدائیه، در مدارس گذر شاهان سرپل، درزاب، خاسارو میمنه علوم عقلی و نقلی رافراگرفت، آنگاه به صفت مدرس مدرسه ظاهرشاهی میمنه، سپس به حیث منشی اطاق تجارت این ولایت و بعداز آن به وظیفه نماینده انطباعات مدت سه سال کار کرد.

خدیم بعداز بازگشت به زادگاه خود برای یک دوره به ریاست بلدیة شهر سرپل انتخاب گردید و پس از آن بالترتیب تا سال 1353 به وظائف ذیل اشتغال داشت: آمرذاتیة تفحصات بطرول در مزار شریف، معاون جریده «دیوه» شبرغان، آموزگار درلیسه های ابن یمین، خدیجه جوزجانی و لیسه سرپل. سرانجام این شاعر حساس و عارف مشرب درسال 1379 به عمر هشتاد و سه سالگی چشم از جهان بست

او از جوانی به شعر و ادب دل بستگی داشت و پیوسته با روشنفکران ولایت فاریاب و سرپل در تماس بود و در محافل ادبی اشتراک می ورزید. بدون مبا -لغه میتوان گفت که قشر معینی از روشنفکران همان وقت فاریاب دست پرورده و ملهم از محضر علمی وی بودند. خدیم نه تنها در زبانهای دری و ترکی شعر میسرود، بلکه در زبان عربی نیز استعداد سرایش شعر داشت. چنانچه او به پیروی از ابو عبدالله بوصیری « قصیده برده» عربی او را بانشاد قصیده ای در بیش از صد بیت استقبال کرده است. متن این قصیده عربی به کوشش محترم محمد امین اوچقون در مطبوعات عربی نشر شده. آثار شعری دیگر او عبارت از غزلها، رباعیات، قطعات و مخمس ها بوده، جز در صحایف جرائد و مجلات تا کنون به شکل مستقل اقبال نشر نیافته است. مثنوی او به نام «گلبنانگ قلندری» مشهور است. یک رساله او بنام «فیض دل از مشرب بیدل» (شرح نخستین غزل دیوان ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل) به سال 1387 از طرف کتابخانه امیرعلیشیر نوایی- بنیاد اجتماعی و فرهنگی بیانی در سرپل، به کوشش کاندید اکادمیسین دوکتور محمد یعقوب واحدی در مطبعه فرهاد نشر شده است. درین رساله مختصر او توانسته غزل مشهور بیدل را بادر نظر داشت و ویژگیهای کلام شاعر به خوبی شرح و تفسیر نماید. او بیدلشناسی توانا بود. در ذیل نمونه هایی از آثار او تقدیم می شود. چند بیت از یک غزل او به تتبع از بیدل:

● به قرب لا مکانی هر کسی رانیست راه آنجا

مگر در هست مطلق نیست گردد راه خواه آنجا

سراغم را چه داری، درتجلیگاه او هیچم
نشانم را چه پرسی، شد عدم هستی و جاه آنجا
به یاد جلوه بیرنگ او محوم که در گلشن
گدازد شبنمش را آفتاب صبحگاه آنجا
کرم می جوشد از دریای رحمت موج او فیض است
جز از عجز و امید ما چه یاسی از گناه آنجا
به سوی جلوه گاه انس جز یک راه دیگر نیست
برو از راه عشق و بیخودی بشکن کلاه آنجا

یک رباعی:

یاران به جهان معنوی رو آرید همت به تنزه روان بگمارید
کو پرتوی از نور جمال علوی است لاهوتی و آزاد و منور دارید
• اول سیوکی مینگه ایل ایردی، یاو ایتی بیر یامان
انگا یخشی مین بولالمسمن یامانیم باریچه

ترجمه: آن یار دوست داشتنی بامن الفت ویاری داشت، اما رقیب بد طینت اورا از من دور ساخت. تازمانی که وجود دارد، طرح الفت باوی دشوار خواهد بود.

برق

میرزا محمد قاسم قاضی زاده متخلص به برق بسال 1287 شمسی در محله قاضیخانه شهر سرپل در یک خانواده بادانش و فرهنگ زاده شد. پدرش قاضی میرزا محمد اسماعیل دانشمندی فقیه، خوشنویسی پرکار، ادیب، شاعر و آراسته با فضائل ستوده اخلاقی بود. برق در تحت نظر او با روحیه انساندوستی و گرایش به فضل و کمال پرورش یافت و حسن خط را به وجه نیکو فراگرف و بعد از وفات پدر در سایه تربیت استاد خود برادرش قاری محمد عظیم عظیمی قرارداداشت. او پس از ختم مکتب ابتدائی لطافت سرپل شامل مکتب رشديه مزارشریف گردید و درسال 1307 با موفقیت از آن فراغت یافت.

قاضی زاده برق بعد از ختم تحصیل در ادارات و موسسات دولتی و تجاری سرپل و اندخوی به کار پرداخت. چندین سال در مالیه سرپل، شرکت اخلاص اندخوی، شرکت «اتحادیه اندخوی و میمنه» و در اطاقهای تجارت اندخوی و میمنه بصفت منشی اشتغال ورزید. در سال 1325 به حیث رئیس بلدیة (شهردار) سرپل انتخاب گردید. او روشنفکری متجدد و تحول طلب بود. بادوستان روشنگر خود که اکثرشان فارغ التحصیل مکتب رشدیه وقت بودند از نخستین کسانی بودند که در آن وقت گرامافون و بعدا رادیو را به شهر آوردند. او در دوره هفتم وکیل سرپل در شورای ملی افغانستان بود و با گروه اپوزیسیون دوره هفتم شورا به پیش آهنگی داکتر محمودی و اشتراک محمد کریم نژیهی، عبد رنوف بینوا، خال محمد خسته، نظر محمد نوا، غلام محمد غبار، عبدالکریم فروتن، عبدالحی حبیبی، عبدالاول قریشی، سید محمد دهقان، سخی امین وعده ای دیگر در جهت دفاع از حقوق مردم و تامین عدالت مبارزه میکرد.

قاضی زاده برق از 1334 به بعد در ریاست تفحصات بطرول بحیث مدیر عمومی محاسبه و اداری و در اواخر به صفت مدیر عمومی تصفیة پروژه بند برق نغلو کارکرد و سرانجام در سال 1377 در شهر شیرخان زندگی را پدرو گفت.

برق از استعداد ادبی و قریحه شعری برخوردار بود و اشعار آبداری که غالباً روحیه طنز و انتقاد داشت، در قالب های قصیده، غزل، مثنوی، قطعه و رباعی می سرود. غزل ها- یش دلکش و موزون است. در زیر نمونه هایی از کلامش :

موج خار در خار است گلشنی که من دارم

بی خزان سبکبار است، گلبنی که من دارم

مزرع خیالاتم، سنگلاخ نا فهمی است

آب دیده می خواهد، کشتنی که من دارم

راز صدق بنهفتم، حق شنیدم آشفتم

یک جهان نیرنگ است، گفتنی که من دارم

از چه گر مسلمانم، وهم این و آن دارم

تیغ تیز می خواهد، گردنی که من دارم

آبشار حیرانی، داینموی نادانی

برق کی دهد این سد بستنی که من دارم

سوختم، سوختم مایه فخر است از آنک

برق آسا ثمر نور درخشان دارم

عالم لیبیب

عالم لیبیب در سال 1336 در شهر اندخوی متولد شد. بعد فراغت از لیسه

ابومسلم خراسانی، فاکولته ادبیات و علوم بشری کابل را به پایان رسانید و برای تحصیلات عالی به مسکو اعزام شد و با اخذ دیپلوم ماستری در رشته ادبیات به وطن برگشت.

او سالهاست که به سرودن شعر به زبانهای ترکی و دری، نوشتن مقالات تحقیقی و نشر آنها در مطبوعات کشور اشتغال دارد. او مدتی محرر مسئول

«توغری یول» نشریه انجمن فرهنگی امیرعلیشیرنویایی بود و بعداً به صفت سکرتر «یاغدو» (نور) نشریه دیگر این انجمن کار کرد. لیبیب مدتی در فاکولته زبان و ادبیات به تدریس پرداخت و سر از سال 1371 در اونیورسیتی بلخ به صفت استاد ادبیات مشغول تدریس میباید.

استاد لیبیب یک سلسله مقالات ارزنده پیرامون احوال و آثار علیشیرنویایی نوشته و پژوهشهایی در اطراف حیات و میراث ادبی ملک الکلام مولانا لطفی هروی شاعر کلاسیک اوزبیک به عمل آورده است. «مؤسس طریقت نقشبندیه و آموزشهای او» و ترجمه یک سلسله مقالات علمی از زبان روسی در ساحه ادبیاتشناسی و نیز نشر متن انتقادی «میزان الاوزان» نویایی از کارهای ارزنده او به شمار میرود. اشعار منتخب او در سال 1368 از طرف انجمن نویسندگان افغانستان به نشر رسیده.

اشعار لیبیب در هر دوزبان سلیس، روان، پرمحتوا و برخوردار از پختگی و متانت ترکیب میباید. لیبیب انسانی پاک طینت، عالی همت، قناعت پیشه، متواضع و در عین زمان برخوردار از غرور انسانی مشروع است و بدان افتخار میکند. در ذیل نمونه هایی از اشعار او تقدیم میشود:

● شب که مهتاب بهار اشعه فانوسی ریخت

یکسر از روی جهان ظلمت کابوسی ریخت

گوهر اشک که چشمم به نثارت پرورد

در تماشای خرامت به قدمبوسی ریخت

پیش دونان گهر خویش نریزیم لیبیب

فقر گرچند به دل دانه ما یوسی ریخت

کوزومگه سین سیزین اوشبو آچون بوزوغ کورونور نیتای آچوننی که اوچماغ داغی تموغ کورونور

ترجمه: دور از تو این جهان در نظرم ویرانه ای بیش نیست. جهان را یکسوبگذار، حتی بهشت برین هم چون جهنم جلوه میکند.

شفیقه یارقین

شفیقه یارقین بسال 1955 در گذر تکانه خانه سرپل دریک خانواده فضل و کمال زاده شد. پدرش میرزا محمد قاسم قاضی زاده برق از تحول طلبان دور خود و عضو فعال اپوزیسیون دوره هفتم شورای ملی بود و باتخلص «برق» اشعار آبداری میسرود. اخیراً مجموعه اشعارش بزبان دری اقبال نشر یافته است.

شفیقه بعد فراغت از لیسه رابعه بلخی و فاکولته ژورنالیزم یونیورستی کابل مدتی در رادیو تلویزیون و سپس در اکادمی علوم افغانستان مصروف کار شد. در سال 1999 از تز داکتری خود به عنوان «زندگی و آثار کامران میرزا» در انستیتوت زبان و ادبیات اوزبیک اکادمی علوم اوزبیکستان دفاع کرد. در سال 2001 به صفت معین مسلکی وزارت امور زنان تعیین و در سال 2002 به عضویت لویه جرگه اضطراری انتخاب گردید.

اواز خوردسالی به زبانهای دری و ترکی شعر مینوشت و با پشتکار به مطالعه و بررسی اشعار کلاسیک دری و ترکی اشتغال داشت. استعدادی سرشار، طبعی روان و روحی حساس دارد. در زبان دری به شیوه کلاسیک و شیوه نیمایی باتخلص «دیباچ» شعر میگوید و در اوزبیکی باتخلص «یارقین». در اشعارش مضامین بدیع با افاده های نو بسیار به چشم میخورد. او همچنان مترجمی تواناست که اشعار فروغ فرخزاد و قسمتی از رباعیات مولوی رومی - بلخی را بزبان اوزبیک، بابرنامه و قسمتی از اشعار بابر میرزا را از اوزبیک به فارسی ترجمه و نشر کرده است. یکی از کارهای مهم او تالیف «فرهنگ اوزبیک به فارسی» به اشتراک محمد حلیم یارقین میباشد که در 1432 صفحه توسط انتشارات سخن در تهران بسال 1386 به طبع رسیده است. برخی از آثار نشر شده او:

- «زندگی و آثار کامران میرزا»، تاشکند، 1999.
- «دیوان شاه غریب میرزا غریبی»، بامقدمه و اهتمام. تاشکند 1999.
- «سیمای میر علیشیر نوایی» با حلیم یارقین، کابل، 1991.

• «نادره و شعرهای او» بامقدمه و تحلیل و تعلیق. کابل 1989.

• «بابرگه ارمغان» کابل

• «بابر منگولیگی» جوزجان 1993.

• «دیوان ظهیرالدین بابر» بامقدمه و توضیح مقام ادبی و شاعری بابر. کابل

«بابرنامه» برگردان متن اوزبیک با مقدمه و فهارس. انتشارات اکادمی علوم افغانستان کابل. 1386.

«...تیلماجی» (ترجمه منثور و ملخص قصه های مثنوی). نشر انجمن قلم، کابل
1386.

برخی از آثار نشر نشده او:

دفترهای اشعار دری بنام «حجله باران»، «با کاروان نور» و مجموعه رباعیات بنام
«سوگنامه گل سرخ» و دیگران.
در زیر نمونه هایی از اشعار او تقدیم می شود:

بگذار بنام تو غزل سرکنم ایدوست
بیت الغزل نام تو ازیر کنم ایدوست

بگذار که من بی من ازین شهر مسافر
آیم به درت سرزده و سرکنم ایدوست

بگذار که عشق تو برم خانه به خانه
هرخانه به این نور منور کنم ایدوست

درسینه هرگل سحری پرورم و باز
در رهگذر یاد تو پرپرکنم ایدوست

در نور سحر، برق گهر، گرمی اخگر
صد جلوه ز تو بینم و باورکنم ایدوست

• اول قراکوزدن مینگه بیتهکی اگرچه دردو داغ

بولمسون بیردم خیالیمدن قرا کوزی بیراغ

کوپ قرا کوزلرنی کوردیم باشقه دورکوزینگ سینینگ

Ū اېمسدور ҺŪ ū Ү ~ بو ايکي شېچراغ

ترجمه: هرچند از آن سیه چشم جز درد و داغ حاصلی ندارم، یک لحظه هم نمیتوانم دوری چشمان سیاهش را از نظر خود تحمل کنم. من سیه چشمان زیادی را دیده ام، اما چشمان تو چیز دیگریست، این دوتا شېچراغ را نمی شود با شبهای سیاه مقایسه کرد.

متین اندخویی

محمدامین متین فرزند مرحوم عبدالحی بسال 11941 در دهکده چک محله اندخوی متولدشده، پس از ختم دوره ابتدائی، علوم متداوله را طور خصوصی از محضر فضلالی وقت فراگرفته است. اوکه در علوم ادبی وارد و در فنون شعری ماهر میباشد، به زبان های دری و ترکی شعر میگوید، مقاله و کتاب مینویسد. تحقیقات جالبی در موضوعات مختلف ادبی و تاریخی انجام داده است.

در استخراج ماده تاریخ مهارت دارد و ضمن قطعات موزونی سال وقوع حوادث و وفات بزرگان علم و فن را با افاده های لطیف و دلنشین مسجل نموده است.

استاد متین، انسانی متواضع، صمیمی و مهربان و برخوردار از عواطف عالی انساندوستانه و وطنپرستانه میباشد. علاوه بر ژنرهای مختلف شعر در سرودن قصیده و غزل ید طولایی دارد. او با نوشتن چند قصیده حماسی، هرکدام بیش از صد بیت به زبان مادری، درین عرصه پیشگام میباشد. اسلوب شعری او متأثر از سبک هندی است. تاکنون بیش از 35 اثرش بزبان های دری و ترکی نشر شده و ما برخی از آن هارا نام میبریم .

● «مرز خورشید»، مجموعه اشعار دری. کابل 1367.

● «کونگول سوزی»، مجموعه اشعار اوزبیکي. کابل 1365.

● «باغ لاله پوش». دیوان اشعار دری و اوزبیکي.

● «اندخوی و جایگاه آن در تاریخ». پشاور 1376.

● «از مسند تدریس تامنبر ارشاد». جوزجان 1372.

● «کاسه چوبین» جوزجان 1372.

او منتخباتی از اشعار استاد خلیلی، عبدالهادی داوی، نزیهی جلوه، غلام احمد نوید، محمد ابراهیم صفا، محمد انور بسمل و عبدالرحمان پژواک تهیه و به شکل مجموعه های جداگانه به نشر رسانده است و یک عده دیگر آثارش آماده نشر میباشد. نمونه کلامش:

زبس که ریختند از معرفت می دریاغ من
زند فیض معانی موج هرسو از دماغ من
زکلمک عنبرافشان می چکد بس نکته رنگین
دمیده از رگ گل نافه مشکین به باغ من
چنان زینت فزودم زاب دیده مزرع دل را
بغل واکرده می آید صبا بر طرف باغ من
به رمز شعری بردن متین بوده است بس مشکل
اگرچه از تفکر لحظه بی نبود فراغ من
از یک شعرا و در بار میهن:

● نیتانگ خام تیلی و صفینگده گویا بولسه بلبل دیک

که هرذرنگ ایچیده یوزتومن گلشن شگوفان دور

ترجمه: از آن رو خامه ام در ستایشت چون زبان بلبل گویاست که در هر قدم خاکت
گلشنی شگوفان داری.

ذره عظیمی

محمد کریم ذره عظیمی بسال 1307 در گذر قاضی خانه سرپل در یک

خانواده فضل و دانش زاده شد. پدرش استاد عظیمی دانشمندی متبحر در علوم اسلامی، فنون ادبی و شاعری ورزیده و شیواییان، صاحب دیوان شعر و آثار ادبی دیگر بود.

ذره به سبب چشم دردی شدید نتوانست بالاتر از دوره ابتداییه در مکاتب رسمی تحصیل کند و پس از بهبودی نسبی مدتی به آموزش علوم متداول و مشق خوشنویسی در مدرسه پرداخت. او از خوردسالی به پیروی از پدر خود به سرودن شعر می پرداخت و با نوجوانان تجدد پسندی که دلبسته شعر و ادب بودند و با مو-سیقی علاقمندی داشتند محشور بود. رفته رفته تعداد این جوانان روشنفکر

روشن نگر که این جا نب نیز در زمره آنان بودم افزایش یافت و شکل «انجمن ادبی سرپل» را گرفت. اشتراک میرزای شاعر بخارایی متخلص به «اصلی» و بعضا نوازنده و خواننده ورزیده حاجی عبدالرشید سمرقندی به رونق محافل می افزود. ذره درنواختن رباب و طنبورمهارت داشت، شاعرو خواننده خال محمد کوکب دنیوره و غچک، شاعر نواب نایب هارمونی می نواختند و دیگران با دائره همراهی میکردند. ضمن اجرای آهنگ و سرود، شاعران نوپرداز اشعار خود را میخواندند و گاهی مشاعره صورت می گرفت. روزی ضمن صحبت در باره شاعران و سخن پردازان کابل از من درباره استاد هاشم شایق افندی و شایق جمال پرسیدند. من آنچه میدانستم درباره آنها گفتم. ذره که از ارادتمندان افندی بود بداهة این بیت را نوشت:

**افندی را بود کرسی دانش برتر از شایق
که دارند امتیاز ابرو و چشم این دوشایق ها**

من نوشتم:

**بلی هر مدعی کی میرسد بر رتبه مجنون
به صبر و عشق ورزی فرقها دارند عاشق ها**

چون ما همه نومشق و نوپرداز بودیم، وجود نواقص در اشعار ما طبیعی بود. بعدا هنگامی که این ابیات را به حضور مرحوم شایق افندی خواندم، تبسمی کرد و گفت که یک نقل آن را برای من بدهید. بنده ضمن رساله ای که به نام «مشاهیر و سخنوران سرپل» در سال 1331 در روزنامه «بیدار» مزار شریف نشر شد، عده ای ازین شاعران جوان را معرفی کرده ام.

ذره مدتی در ریاست بلدیة سرپل، چندسال درلیسه های منهاج سراج و نسوان سرپل به صفت آموزگار کارکرد. در اثر شرایط دشوار چندین سال او با فامیل خود در کابل و بعدا در مزار شریف حیات بسربرد در سال 1371 در همانجا زندگی را پدر و دگفت و در جوار پدرش استاد عظیمی در زادگاهش بخاک سپرده شد.

اخیرا مجموعه اشعار دری و ترکی ذره عظیمی به اهتمام دوکتور شفیقه یارقین و مساعی رحیم ابراهیم و مقدمه محمد حلیم یارقین بنام «آب و آتش» در 146 صحیفه از چاپ برآمده که حاوی 2000 بیت در ژانرهای مختلف شعر میباشد. شاعر علاوه برین اثرهای دیگری به نام های «چلچراغ» و «نصاب الصبیان» نیز دارد که نشر نشده.

درین جا یک نکته قابل یادآوری است که نسل بعدی، تجارب و سنت های «انجمن ادبی سرپل» را ادامه دادند و در سال 1357 به رهبری نوازنده، کمپوزیتور و نقاش محمد شفیع عظیمی و اشتراک ملا تاج محمد، صدرالدین انتظار، داکتر درمان و یکعده دیگر

از خوانندگان و نوازندگان، «گروه هنری اوزبیکي ظفر» راتشکیل دادند که با اجرای سرودهای دلنشین جالب به زبان های اوزبیکي ودری در رادیو- تلویزیون افغانستان و کنسرت های خود شهرت یافتند و به مرور زمان زمینه تبارز استعدادهای درخشانی را مساعد ساختند که هم اکنون به فعالیت های هنری مصروفند.

نمونه هایی از اشعار ذره:

● سبورا محتسب بشکست، من چون توبه بشکستم

تودست محتسب بشکن که بشکن بشکن است امشب

● جهان به کشتی طوفان رسیده میماند

زمان به خانه سیلاب دیده میماند

● ندامت شاهد بزم امیرکشور عشقم

فرح آماده رزم وزیر لشکر عشقم

● از بسکه خورده ایم به دل نیش زندگی

ببزار گشته ایم ازین کیش زندگی

عیش است این که رفته سکندر به خواب ناز

خضراست این که مانده به تشویش زندگی

● ز بس گرم کرده است بازار خود را

نداند حساب خریدار خود را

به آتش تو انگشت خود میگذاری

اگر میکنی غازه رخسار خود را

عمل، ذره گرنیست سهواست گفتار

چو گفتار خود کن تو کردار خود را

● آپاق قینه قوش، طلاقفسده

سیریدی تینمی اوچماق هوسده

تا بو جهانده یازسه قناتین

آزادلیکده تاپسه حیاتین

آزادلیک گه هیچ نرسه بیتمس آزادلیک سیز دنیاگه بیتمس

ترجمه: مرغک سپید در قفس طلایی به آرزوی پریدن می سراید تادر جهان
پهناور بال و پر بگشاید و آزاد زندگی کند. آری، هیچ چیز به پای آزادی نمی رسد
و هیچ کاری بدون آزادی فرجام ندارد.

بورگوت:

فضل احمد بورگوت (بورگیت) در سال 1353 در ولسوالی ینگه قلعه ولایت تخار
زاده شد. پس از ختم تعلیمات ابتدایی و ثانوی در سال 1994 برای تحصیلات عالی به
ترکیه اعزام شد. دانش آموز جوان که تشنه معرفت و از استعداد عالی برخوردار بود، پس
از چهار سال تحصیل در رشته زبان و تاریخ ترکها، دوره دانشجویی را به پایان رسانید و
در رشته تاریخ معاصر آسیای میانه به تحقیقات پرداخت و دپلوم ماستری به دست آورد.
بورگوت طی اقامت خود در ترکیه مدتی در مطبوعات ترک های افغانستان مصروف
کار شد و از سال 1998 تا سال 2000 در مرکز پژوهش های استراتژیک اورو- آسیا
(آسام – ASAM) به بررسی های علمی پرداخته و به گرفتن تقدیرنامه ها موفق شده است.

فضل احمد بورگوت از قریحه شعری سرشاری برخوردار بوده به زبان های ترکی و
فارسی شعر می سراید و می نویسد. بیشتر به شعر نو تمایل دارد. او مولف یک سلسله
مقالات تحقیقی میباشد که برخی از آنها در مطبوعات و سایت ها به نشر رسیده و برخی
به زبان های انگلیسی و روسی برگردان شده است. فعلا او در اونیورسیتی کابل مصروف
تدریس زبان ترکی میباشد.

نمونه هایی از اشعار او:

• خیال های زرینم را در سینه زمان نهاده ام

تاروزی به نهال آرزوهایم

پیوند حقیقت زخم.

اما افسوس!

زمان نیز قطره قطره آب شد

و از پله های مژگانم

بر ریگستان ناامیدی فروریخت.

من نیک میدانم،
این همه درد و اندوه و غم
که چون دود یک سیگار
در رگ رگ احساس میکنم،
ذره ذره مرا خاکستر میکند.
اینک می بینی؟

دستانم با خون خورشید آلوده است
و دارد خاموش میشود
همه ستاره ها در چشمانم،
ومن

دارم می لرزم
گمراه چون ابرها
و چون یک طفل تنها
می ترسم
می ترسم از آن لحظه ای که
در گورستان آرزوهایم
آهنگ نا امیدی سرایم.

● مین من اول حسرت چیکیب فریاد و افغان ایلگن

کوز یاشیمنی بیرگه توکیب سیل و طوفان ایلگن

ترجمه:

● من آن حسرت کش ستمدیده ام که فریاد و فغانم به آسمانها می رود و از سیل اشک
طوفان برپا کرده ام.

درین جا مقاله «نقش شاعران و شاهان ترکتبار در تکامل زبان و شعر فارسی» به پایان میرسد. خلاصه این مقاله تحت عنوان «نقش شاعران ذواللسانین در تکامل زبان و شعر فارسی» در همایش بین المللی ایرانشناسی منعقدۀ تهران در سال 2004 توسط نویسنده خوانده شده است.

باید خاطر نشان ساخت که مقاله گنجایش بحث کافی پیرامون خدماتی که شاعران و شاهان ترکتبار در راه رشد و انکشاف زبان فارسی، باکمال صمیمیت و محبت نسبت به این زبان و گویندگان آن انجام داده اند را نداشت، بنابراین مؤلف جز در موارد معدود ناگزیر بود پیرامون احوال و آثار اکثریت سخنوران به ایجاز و اختصار سخن براند. البته بالین روش نمی شد حق مطلب را در مورد عده زیادی از شاعران ذواللسانین ادا کرد. بنابراین مؤلف تصمیم دارد، اگر زمان یاری دهد، موضوع را به شکلی فراگیرتر که تعداد قابل ملاحظه به قول حافظ شیرازی «ترکان فارسی گو» را بابررسی آثار شان دربرگیرد، با ذکر دقیق تمام منابع مورد استفاده تکمیل و آماده نشر بسازد. این هم قابل یادآوری است که در متن حاضر ارائه دقیق صفحات، محل و سال نشر یک تعداد منابع به نسبت شرایط مهاجرت برای نویسنده میسر نشد، لذا به ذکر آنها طوری که در یادداشت های مختصر بنده وجود داشت اکتفا شد.

برخی از شاعران هموطن که در هر دو زبان آثاری در نظم و نثر دارند، به سبب نبودن زند گینامه و آثارشان در دسترس مؤلف، در مقاله جاداده نشد. از آن جمله اند: شرف الدین شرف، نظر محمد نوا، اشرف عظیمی، فرشته ضیایی، آصفه شاداب، حامد فاریابی، محمد انور مهجور، یحیا حفیظی، سیف الدین نوری، غلام سخی وکیل زاده، سید عزیز الله الفتی، ذکر الله ایشانچ، محمد عالم کوهکن، صدر الدین انتظار، تاشقین بهایی، فیض الله قرداش، عبدالله کارگر، کاظم امینی، هوشنگ پیگیر، همایون خیری و دیگران.

باید گفت که هم اکنون در افغانستان تعداد شاعرانی که در دو زبان ترکی و فارسی می نویسند و شعر می سرایند خیلی زیاد است. بویژه پس از حوادث سال 1357 و تاسیس هفته نامه های «یولدوز» و «گورش» بزبانهای اوزبیک و ترکمنی، تاسیس دپارتمنت های اوزبیک و ترکمنی در فاکولته ادبیات، اکادمی علوم و وزارت تعلیم و تربیه، مسجل شدن زبان ترکی به صفت زبان رسمی در قانون اساسی و نیز تشدید مبارزه برضد اشغال خارجی به تعداد آنان افزوده شده است. آثار این نسل نو سخن پردازان که جهانی بینی و اسلوب نسبتا خاص خود را دارد، موضوع بحث و بررسی جالب جداگانه را تشکیل میدهد. یقینا دانش پژوهان به این امر توجه مبذول خواهند داشت.

- برخی از منابعی که در نوشتن این مقاله مورد استفاده قرار داشته است :
- علیشیرنویسی، خمسه، نشر تاشکند، 1893.
 - علیشیرنویسی، مجالس النفائس، نشر تاشکند.
 - علیشیرنویسی خزائن المعانی، نشر تاشکند.
 - علیشیرنویسی، دیوان فانی، محمد قهرمان نشر تهران.
 - دوکتور محمد ناظم حیات و اوقات سلطان محمود.
 - دوکتور محمد اکبر مددی، اوضاع اجتماعی دور غزنویان، کابل، بیهقی 1977.
 - میر غلام حمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، مطبعه دولتی، کابل، 1967.
 - خلیل الله خلیلی، غزنویان، جلد 3، انجمن تاریخ، کابل، مطبعه دولتی، کابل، 1957.
 - احسان طبری، برخی بررسی هادرباره جهان بینی ها و جنبش های - اجتماعی در ایران، نشر دوم، مطبعه دولتی، کابل، 1983.
 - فضلی نمنگانی، مجموعه الشعرا، نشر تاشکند، مطبعه سنگی.
 - عبدالحی حبیبی، افغانستان بعد از اسلام، جلد 1، انجمن تاریخ، مطبعه دولتی، کابل، 1950.
 - دوکتور ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی، 1944.
 - عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه حقی لطفی و محمد جعفر یا حقی، تهران، 1367.
 - صائب تبریزی، کلیات، با مقدمه امیری فیروزکوهی، تهران، 1333.
 - صائب تبریزی، کلیات، چاپ لاهور، 1971 م.
 - محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، 1314، تهران.
 - آزاده رستموا، سیر غزل در ادبیات آذربایجان، ترجمه نادعلی پیام، انتشارات شیخ صفی الدین، تبریز.
 - محمد دیهیم، تذکره شعرای آذربایجان، جلد دوم، سال 1367 تبریز.
 - یادنامه استاد سید محمد حسین شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، نشر

مرکز، تهران، 1374.

- گفتگوی با شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، نشر نگاه، تهران، 1379.
- داکتر شهریار، سلام به حیدر بابا، برگردان بهمن فرسی به فارسی بامتن ترکی، ناشر دفتر خاک، لندن، 1993.
- صمد سرداری نیا، مشاهیر آذربایجان، نشر دانیال، تبریز، 1377.
- جعفر کوهی، ناشناخته های حیدر بابا، چاپ اندیشه، تبریز، 1379.
- و. بارتولد، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، 1373.
- نصرالله فتحی (آتشباک) ، یادی از حیدر بابا...، نشر فخرآذر، 1343.
- دیوان شهریار در پنج جلد، تهران.
- برگزیده دیوان استاد شهریار، بکوشش: یحیی شیدا، تبریز- تلاش، 1361.
- "سلام بر حیدر بابا" استاد محمد حسین شهریار، ترجمه منظوم کریم مشروطه چی (سونمز)، چاپ سوم ، چاپخانه نیل، تهران، 1377.
- "به همین سادگی و زیبایی" (یادنامه استاد سید حسین شهریار) به اهتمام جمشید علیزاده، نشر مرکز، 1374.
- رحمانی فر ، محمد، نگاهی نوین به تاریخ تورکهای ایران، نشر اختر، تبریز. 1379.
- هیئت، دکتور جواد، سیری در تاریخ زبان و لهجه های تورکی، چاپ سوم، نشر پیکان، تهران، 1380.
- ابن عرب شاه، عجائب المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه ام، ای ، نجاتی، شرکت نشریات علمی و فرهنگی، تهران، 1994.
- حبیبی، عبدالحی، ظهیرالدین محمد بابر شاه، کابل، 1351.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، جلد سوم (از سعدی تا جامی)، ترجمه و تعلیق علی اصغر حکمت، تهران.
- دوکتور عبدالغنی، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، ترجمه میر محمد آصف انصاری، کابل، 1351.
- حبیبی، عبدالحی، هنر عهد تیموریان، نشر ایران.
- دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، CD - وریانت الکترونیک.

در زبان اوزبکی:

- مومنوف، ابراهیم «امیر تیمور نینگ اورته آسیاتاریخیده توتگن اورنی» (جایگاه امیر تیمور در تاریخ آسیای میانه)، تاشکند، «فن»، 1993.
- نسیمخان رحمان، «تورک خاقانلیگی» (امپراتوری تورک)، تاشکند، میراث، 1993.
- احمدیوف، بوری بای، «تاریخن سباقلر» (درسهایی از تاریخ)، تاشکند، اوقیتوچی، 1994.
- جوزجانی، شرعی، تصوف و انسان، تاشکند، عدالت 2001 .
- تیمور توزوکلی (توزوکهای امیر تیمور) ترجمه علیخان صاغونی و حبیب الله کرامتوف، تاشکند، نشرات غفور غلام
- «اوزبیکستان خلقلری تاریخی» (تاریخ خلقهای اوزبیکستان)، مجموعه مقالات، جلد اول، به اهتمام اسقروف، تاشکند، فن، 1992
- «امیر تیمور اوگینلری» (اندرزهای امیر تیمور)، مجموعه مقالات، تاشکند نوروژ، 1992.
- ملله یف، نتن، اوزبیک ادبیاتی تاریخی، تاشکند، 1976.
- بابر، ظهیرالدین محمد، بابرنامه، تاشکند، بدیعی ادبیات نشریاتی، 1965.
- روی فیش، جلال الدین رومی، ترجمه جمال کمال، تاشکند، 1986.

در زبان ترکی:

- شمس الدین سامی، قاموس الاعلام، استنبول، مطبعه مهران، 1898.
- اسلام انسیکلوپیدییه سی (دائرة المعارف اسلام)، دانشگاه استنبول، فاکولته ادبیات، جلد 1، 1950.
- برخی ویب سائتها و ویبلاکها.

دوكتور علوم، پروفيسور
عبدالحكيم شرعى جوزجاني

نقش شاعران و شاهان توركتبار

در تکامل زبان و شعر فارسی

بعد از آن که دین مقدس اسلام در آسیا و شمال افریقا انتشار یافت و با گذشت زمان به آیین عمومی اکثریت مردمان این مناطق مبدل گردید، فرهنگ و ثقافت ملل مختلف را به هم پیوند داد و زمینه پیدایش تمدن عظیمی را به وجود آورد که به نام تمدن اسلام و عرب و یا تمدن اسلام یاد می شود. تمدن اسلام پدیده بزرگی است که مظاهر گوناگون آن را در حیات مادی و معنوی تمام ملل منسوب به عالم اسلام به اشکال گوناگون میتوان مشاهده کرد. ساحه ای از زندگی ملل مسلمان وجود ندارد که از منشور این تمدن نگذشته باشد. باگذشت زمان، مسلمانان به موفقیت های چشمگیری در علوم و فنون نایل آمدند و به ایجاد آبدیه های مادی و معنوی عظیمی دست یافتند که هم اکنون بخش جدایی ناپذیر فرهنگ جهانی است. مسلمانان با ترجمه دانش و فلسفه یونان قدیم و انتقال آن یکجا بادانش و فرهنگ آفریده خود به جهان غرب، دریچه های حکمت، هنر و ادب را به روی آنان گشودند.

درین دوره مناسبات دوستانه میان کشورهای مسلمان افزایش یافت. "یکی از پی آمدهای مهم این مناسبات و ارتباطات، تأثیر زبان های تورکی و فارسی بریکدیگر و آمیزش و اختلاط باهم است. بویژه پس از رویکار آمدن دولتهای تورکان در منطقه، که سالیان و سده های درازی (در ایران بیش از هزارسال بعد از اسلام) ادامه یافت، فرایند این آمیزش و اختلاط وسعت و شدت فزاینده ای کسب کرد. درین جریان زبان تورکی، بیشتر به عنوان زبان لشکری و حاکمیت و زبان فارسی - دری زبان ادب و عرفان (وبعضاً اداری) به کار میرفت." در نتیجه آمیزش فرهنگ ها، به غنای زبان و ادبیات ملت های مختلف مسلمان افزوده شد و تأثیر متقابل آن علاوه بر تحکیم دوستی و اخوت میان آنان، ثمرات نیکی به بار آورد که سنت شعر گویی در دو یا چند زبان را میتوان یکی از نموده های آن به شمار آورد. در قرن های هفتم و هشتم که شعر فارسی مدارج رشد و تکامل خود را می پیمود، برخی از شاعران معروف چون سعدی و حافظ و بعداً جامی و دیگران ابیات و مصاریعی به زبان تازی می سرودند و جز غزل های خود میساختند. طور مثال به ابیات ذیل حافظ و جامی توجه بفرمایید:

- شب وصل است و طی شد نامه هجر
« سلام هي حتي مطلع الفجر »

- « ما لسلمی و من بذی سلم
این جیراننا و کیف الحال »

- « الصبر مر والعمر فان
یالیت شعری حتام القاه »

- از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
«انی رأیت دهرأمن هجرک القیامه»

هرچند کازمودم، از وی نبود سودم
«من جرّب المجربّ حلت به الندامه»

از جامی:

«أحنّ شوقاً الي دیارلقیت فیها جمال سلمی» (یاکه أجن شوقاً)

که می رساند از آن نواحی نوید لطفی به جانب ما

شیخ سعدی به مناسبت سقوط بغداد قصیده غریبی به زبان عربی سروده که نمودار تسلط کامل او بر این زبان و قدرت شعری اوست.
برخی از شاعران بنام تورک چون امیر خسرو دهلوی، هلالی چغتایی، زیب النساء بیگم اساساً به زبان فارسی و عده ای هم مانند میرزا غالب و احمدشاه ظفر به زبان های فارسی و اردو اشعار خود را سروده اند. گروهی دیگر از آنان چون مولوی رومی بلخی و میرزا عبدالقادر بیدل بخش اساسی آثار خود را به فارسی سروده، اما بعضاً به زبان تورکی نیز شعرانشاد کرده اند. در مورد شاعر بزرگ نظامی گنجوی باید گفت که او شاعر چیره دست تورکی زبان بوده، بر طبق معلومات علی افندی حلمی داغستانی مسؤل کتابخانه خدیویه مصر در فهرست کتابهای نشر شده سال 1306 قمری مطبوعه عثمانیه موجود در کتابخانه مذکور، دیوان تورکی نظامی گنجوی موجود است [محمد رحمانی فر، نگاهی نوین به تاریخ دیرین تورکهای ایران، نشر اختر، ص 157]

همچنان شاعر بزرگ ایران دوکتور محمد حسین شهریار طی مصاحبه- ای که در شماره هفتم مهر ماه سال 1367 کیهان فرهنگی نشر شده گفته است:

« نظامی گنجوی هم می خواست لیلی و مجنون را به تورکی بنویسد، ولی پیکری از شروانشاه رسید که در آن دستور داده بود تا به زبان فارسی بسراید و به این موضوع خود نظامی گنجوی هم در مقدمه لیلی و مجنون اشاره نموده است.»
(گفتگو با شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، ص 180، تهران، 1379).
نویسنده معروف دوکتور رضا پراهنی در مقاله تحقیقی عالمانه ای که در مورد زبان و ایجاد صمد بهرنگی تحت عنوان «اسطوره صمد و موضوع زبان» در- نامه کانون نویسندگان ایران- نوشته و کتاب قبل الذکر، آنرا اقتباس کرده، شاعران و نویسندگان آذربایجان را به چهار گروه تقسیم نموده، در مورد گروه چهارم که ناگزیر بوده اند به زبان حاکم در سراسر ایران یعنی زبان فارسی بنویسند چنین می گوید: "تعداد این قبیل نویسندگان و شاعران به راستی بی شمار است و برخی از آنان در تحقیق، نقد ادبی، تاریخ نویسی، شعر و قصه، صاحب سبک و شیوه در زبان فارسی هستند. بیک معنی اینان همان کار را کرده اند که تعداد زیادی از نویسندگان گذشته آذربایجان، ترکان ایران

ویا نیمه ترکان کرده اند: نظامی، شمس تبریزی، مولوی، قطران، خاقانی تا پروین اعتصامی و ایرج میرزاوتقی رفعت تاکسروی، صمد بهرنگی، غلام حسین ساعدی، بهروز دهقانی و اشرف دهقانی. " (ص، 477 کتاب مذکور)

شاعر عالی مقام و بزرگترین ممثل سبک ادبی هند میرزا عبد القادر بیدل که شاهکارهای ماندگاری در زبان فارسی از خود بجا گذاشته، با آنکه زبان وتبار تورکی داشت، بنابه خواست زمان اشعار خود را جز در بعضی موارد به فارسی میسرود. دوکتور عبد الغنی دانشمند هندی می نویسد که یک منظومه 65 بیتی تورکی بیدل را در نسخه خطی دیوان او موجود در کتابخانه معارف کابل دیده و یک بیت از آن نقل کرده است.

امیر خسرو دهلوی - این تورک هندی لقب، آنچنان که نوایی درخاتمه دفتر پنجم خسته خود "سد اسکندری" تصریح می کند، نسب تورکی داشته و با نیروی سخن تمام سرزمین هارا از عرب تا عجم زیر نفوذ خود قرار داده است:

یانا خسرو اول ترک هندی لقب

که سوز بیرلا آلدی عجم تا عرب

برطبق پژوهش های پروفیسور شهرانی امیر خسرو از قبیله تورکان لاجین هزاره بوده است. او بیت زیر را از امیر خسرو نقل می کند:

" ترک هندوستانی ام من، هندویی گویم جواب

شکر مصری ندانم کز عرب گویم سخن "

باوجود این، او تمام اشعار خود را به زبان فارسی نوشته و در قطار پیشاهنگان ادبیات کلاسیک این زبان قرار گرفته است.

به نوشته دوکتور صفا در صفحه 146 جلد 4 " تاریخ ادبیات در ایران "، " شعر ترکی

گفتن امری تازه نیست، و در حقیقت به وسیله شاعران پارسی گوئی مثل سلطان ولد

پسر جلال الدین محمد بلخی و شاه قاسم انوار و قبولی و امثال آن آغاز شده، ولی نضج واقعی آن در عهد تیموریان حاصل گشت. " درین مورد باید گفت که اولاً - شعر تورکی

از زمانه های خیلی باستان حتی قبل از اسلام وجود داشته و نمونه هایی که شیخ محمود کاشغری در اثر گرانبهای خود " دیوان لغات الترتک " آورده دلیل انکارناپذیر آنست.

ثانیاً - شعر تورکی گفتن در آسیای صغیر به وسیله خود مولانا جلال الدین رومی - بلخی

آغاز شده، نه پسرش سلطان ولد و ما درین مقاله پیرامون این موضوع معلومات داده

ایم. ثالثاً - شعر تورکی در آسیای میانه و تورکستان شرقی توسط شاعر بزرگ یوسف

خاص حاجب باسرودن " قوتادغوبیلیک " (دانش رسیدن به سعادت " و توسط احمد

یوگنکی باسرایش " عتبه الحقائق " و بعد از آنان به وسیله خوارزمی و دیگر شاعران

راه رشد خود را پیموده است. رابعاً - مولانا و پسرش سلطان ولد و نیز شاه قاسم انوارو

قبولی شاعران تورکتبار بوده اند.

طوری که گفتیم سنت سرایش شعر به زبان های فارسی و تورکی توسط یک

شاعر، محصول آمیزش فرهنگ ملت های ماست، بخصوص در دوران حکمروایی

تیموریان و ادامه دهندگان آن - کورگانیان هند، این عنعنه پسندیده در ایران،

ترکستان، خراسان و هندوستان اقبال وسیع یافت و حتی می توان گفت که توسعه این سنت شعری محصول دوره تیموریان و ناشی از سیاست فرهنگی متکی بر وسعت نظر، سعه صدر و برخورد احترام آمیز آنان به زبان و کلتور ملل دیگر بخصوص زبان فارسی بوده است.

این وسعت نظر و سعه صدر، در طول قرنهای یکی از ویژگی های تاریخی اقوام تورک تبار بوده و در مراحل مختلف تاریخ، خود را نشان داده است. طور مثال دوره سلطنت غزنویان یکی از ادوار درخشان زبان و ادب فارسی محسوب می شود. محمود غزنوی تورکی تبار حامی بی بدیل شعر و ادب فارسی بوده که بقول مؤرخان در حدود چهارصد شاعر فارسی گوی از تشویق و حمایت او برخوردار بوده اند. آن چنان که استاد خلیل الله خلیلی در کتاب «سلطنت غزنویان» تأکید میکند، برخلاف ادعای برخی از جعل کنندگان تاریخ، وی از دانش و سطح عالی معلومات بهره کافی داشته و فارسی را به اسلوبی زیبا می نوشته چنانچه استاد نمونه زیبایی از نوشته فارسی او نقل میکند.

همچنان فیلا لوگ های مشهور تورکی تبار - اسماعیل بن حماد الفارابی با تألیف اولین فرهنگ عربی بزبان عربی بنام «صاح اللغة» و جارا الله الزمخشری خوارزمی مؤلف تفسیر معروف «الکشاف» با تألیف لغتنامه «مقدمة الادب» و جاحظ ادیب بزرگ عرب با تألیفات بی نظیر خود در راه رشد و تکامل زبان عربی، مورد تمجید و ستایش دانشمندان عرب و غیر عرب قرار گرفته اند. متن این اثر زمخشری به زبان عربی و ترجمه متن به سه زبان تورکی، فارسی و عربی است و متضمن توضیح 6500 لغت میباشد .

محقق دانشمند ایرانی دوکتور ذبیح الله صفا در صفحه 450 جلد پنجم بخش یکم کتاب ارزشمند خود « تاریخ ادبیات در ایران » پس از بررسی عصر مورد بحث خود به نحو زیرین ارزیابی واقع بینانه میکند: « عصر کورگانی در آن سرزمین (یعنی سرزمین هند) که بی هیچ گونه تردید یکی از بهترین دوره های ترویج زبان و شعر فارسی در سرزمین هند و عهد تشویق و ترغیب مؤلفان و نویسندگان و شاعران پارسی گوی بحد اعلای امکان در سراسر دوران تاریخ ادب فارسیست و دیگر هیچگاه نظیری نیافت و نخواهد یافت...» « بحقیقت باید گفت که نهضت دوران کورگانیان هند در ادب فارسی نجاتبخش واقعی شعر و ادب فارسی از زبونی و رهایی دهنده آن از تنهایی و انخزال بود ».

آقای صفا در جای دیگر می افزاید: «شاهان و شاهزادگان کورگانی هند، در حقیقت ظرافت طبع و گرایش به شعر و ادب فارسی و صنعت های ظریف ایرانی را از نیاکان با ذوق خود به ارث برده بودند...» « براستی اگر ایران آن زمان دو پناگاه بزرگ فرهنگی عثمانی و کورگانی هند را نداشت، ادب فارسی به روزگار بدی دچار میشد ».

استاد درجای دیگر میگوید: « لشکرکش قهاری چون تیمور همچنان که قدرت سلالة تیموری را پیریزی کرد، توجه سلالة خود را به هنر و ادب نیز آغاز نمود و بانی چنین کاری در دولت بود. »

آنچه دوکتور صفا نوشته عین حقیقت است. زیرا شاهان و شهزادگان تیموری نه تنها حا میان شعر و ادب و مشوقان شاعران و هنرمندان بودند، بلکه غالباً خود آنان به زبان تورکی و فارسی ویا به یکی ازین دو زبان شعر می سرودند و قریحه آزمایی میکردند. ابیات و غزلهایی که از میرزا اولوغ بیک و خلیل سلطان نواده های تیمور گرفته تا آخرین شاهان سلالة بابر ی هند به یادگار مانده و دواوین اشعاری که برخی از ایشان تدوین کرده اند، از ادامه این سنت ادبی حکایت می کند. ما درین مقاله شاعران تورکی تباری را که درسرزمین های مختلف، این سنت شعری را ادامه وانکشاف داده اند، با نمونه های کلام شان طور مختصر وبعضا مفصل معرفی می نماییم.

در خراسان

امیر علیشیر نوایی

چون سلطان حسین بایقرا براریکه قدرت تکیه زد، دوست دوران تحصیل خود علیشیرنوایی را از سمرقند فراخوند و به عالیترین مقام دولتی آن وقت توظیف نمود. بر طبق نوشته مورخ مشهور خوندمیر، سلطان حسین بایقرا در سال 862 منصب "امارت دیوان اعلی" را به وی تفویض کرد و او با دربر نمودن جبه طلادوزی شده و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد. مولانا برهان الدین عطاو الله رازی درباره تاریخ تفویض این منصب به امیر علیشیر، این قطعه را سروده است:

میر فلک جناب علیشیر کز شرف
عاجز بود ز درک کمالات او خرد

دیوان نشست آخر شعبان به داد و عدل
از لطف شاه غازی و الحق چنین سزد

چون مهرزد به دولت سلطان روزگار
تاریخ شد همین که "علیشیر مهرزد"

این احترام و باور نسبت به نوایی، کاملاً به جابود. زیرا در زمان سلطنت سلطان حسین و صدارت این شاعر بزرگ اوزبیک و تمام تورکان جهان، خراسان و ترکستان شاهد دگرگونی های شگفت انگیزی در ساحة دانش و فرهنگ گردید. نوایی، این شخصیت بزرگ انسان دوست که ستاره فروزان این دور بود، به صفت یک دانشمند پیشاهنگ و سیاستمدار برجسته، در نیمه دوم قرن 15 رنسانس شرق را در خراسان و ترکستان رهبری کرد و در راه آبادانی خراسان که آنرا «

کشور عديم المثل» ميخواند وپايتخت زيباي آن شهر هري كه زادگاهش بود و باغ هایش را رشك بهشت برين و «**خيا بان**» آن را **راه فردوس برين** ميدانست [شهراه سوي جنت فردوس كه جويند فاني به يقين دان كه خيابان هرات است] تمام امكانات مادي و صلاحيت دولتي خود را به كاربرد و با استفاده از دارايي شخصي خود بيش از 370 بقة خير از قبيل مدرسه، خانقاه، مسجد، كتابخانه، جاده، كانال، كاريز، چشمه، پل، حوض و شفاخانه احداث كرد و ساختمان آبه هاي بزرگي چون آرامگاه علي ابن ابيطالب در شهر مزار شريف، مسجد جامع بزرگ مصلاي هرات (كه بر طبق نوشته مرحوم غبار، به دستور امير عبد رحمان توسط جنرال اليمسدين انگليسي مين گذاري و انفجار داده شد و يكجا با آن بناي عظيم مدرسه گوهرشاد بيگم كه به قول مرحوم فكري سلجوقي رواقيها و گنبدهاي آن با خطوط و نقوش نفيس و شگفت انگيز خود آيت زيبايي و شاهد زنده صنعت معماري قرن 15 كشور بود، منفجر گرديد) و بازسازي مسجد جامع هرات را نظارت و رهبري كرد.

به قول داکتر صفا در صفحه 384 جلد چهارم "تاريخ ادبيات در ايران": "نوایي عوايد خود را در راه خيرات ومبرات وتشويق وترغيب اهل ادب وهنروايجاد آثار عام المنفعه صرف ميکرد وازان آثار خيره نوز قسمتي باقيست مثل ايوان جنوبي صحن عتيق آستان رضوي، نهرا آب بالا خيابان در مشهد، رباط سنگ بست، رباط ديز آباد، بند آجری قریه تروق در نزديکی طوس، مقبره قاسم الانوار در قریه لنگر نزديک تربت جام و قسمتي از مزار عطار نيشابوري يعني سنگ مزار آن شاعر كه موجود است و اين مایه بازمانده 370 بقة اي است كه ايجاد يا تعمير کرده و 90 رباطي است كه ساخته". (البته آنچه داکتر صفا ياد آوري کرده، فقط بقايای ابنيه اي است كه در حدود ايران اعمار شده - نويسنده).

ادوارد برون دانشمند انگليس در جلد سوم "تاريخ ادبي ايران" كه توسط علي اصغر حكمت به نام "از سعدي تا جامي" ترجمه و تحشيه شده مي- نويسد: "اهميت وعظمت مير عليشير هم از جهت نويسندگي وهم از حيث پشتيباني او از اهل علم وفضل بقدری ظاهرو نمايان است كه ميتوان اورا بي مبالغه ماسيناس زمان و كشور خود او خواند". به توضيح علي اصغر حكمت در حاشيه، ماسيناس نام يكي از بزرگان روم قديم است كه حامی ادب بود و دوست هراس شاعر بزرگ لاطين بوده است، متولد بسال 73 و متوفی بسال 8 قبل از ميلاد.

اين شاعر نام آور كه در اشعار توركي «**نوایي**» و در شعر فارسي «**فاني**» تخلص ميکرد، باسرايش اشعار به زبان مادري ونيز به زبان دری عنعنۀ سرايش شعر در دوزبان را ترویج كرد و سرمشق و نمونه براي ديگرن شد و بيش از 32 اثر ماندگار از خود بجا گذاشت. او با ديوان فاني و يازده قصيده خود در زبان فارسي، ديگران را به دنبال خود كشانيد.

بدون تردید، نوایي استاد مسلم شعر و ادب در هر دو زبان بود. به قول دوكتور ذبيح الله صفا در صفحه 148 كتاب «تاريخ ادبيات در ايران»، نوایي بزرگترین

کسی است که شعر تورکی را به حد اعلای کمال رسانیده و توانسته به همه انواع شعر فارسی از مثنوی و قصیده و غزل و غیره شعر ترکی بسراید. او خودش گفته است :

معني اشعار رنگينم به ترکي بيحد است
فارسي هم همچو درهای ثمين گر بنگری

گو ییا در راست بازار سخن بگشا ده ام
یک طرف دکان قنادی و یکسو زرگری
همچنان به نوشته شمس الدین سامی در کتاب ارزنده " قاموس الاعلام "، هیچ کس در جهان به مانند او شعر خوب و زیاد نه گفته است.
علیشیر نوایی و دوست و مرشد او مولانا عبدالرحمن جامی ممثل دوستی فارسی زبانان و تورکی زبانان خراسان و ترکستان بودند و عنعنۀ انشاد شعر در هر دو زبان را تشویق و ترغیب میکردند.

نوایی گرویده شاعران بزرگی چون سعدی، حافظ، خسرو دهلوی و نظامی بود. به جامی بالاتر از یک دوست، به مثابه یک مرشد می-نگریست. جامی نیز برخی از آثار خود را به تشویق او نوشته و او را اساسگذار خمسه سرایی در زبان تورکی میدانست و خمسه تورکی او را در اسکندرنامۀ خود چنین ارج می نهاد :

ز چرخ آفرین ها بر آن کلک باد
که این نقش مطبوع از آن کلک زاد

به ترکی زبان نقشی آمد عجب
که جادو دمان را بود مهر لب

ببخشید برپارسی گوهران
به نظم دری درّ نظم آوران

که گر بودی آن هم به نظم دری
نماندی مجال سخن گستری

به میزان آن نظم معجز نظام
نظامی که بودی و خسرو کدام

چو او بر زبان دگر نکتۀ راند
خرد را به تمییزشان ره نماند

زهی طبع تو اوستاد سخن
زمفتاح کلکت گشاد سخن

سخن را که از رونق افتاده بود
به کنج هوان رخت بنهاده بود

تو دادی دگرباره این آبروی
کشیدی به جولانگه گفت و گوی

صفایاب از نور رای تو شد
نوا یی زلطف نوای تو شد

جا می بعضا ابیاتی به تورکی نیز می سرود. دو غزل ملمع از او بجا مانده و ما دو بیت از یک غزلش را درین جا ذکر میکنیم:

ای لبت پر خنده و چشم سیاهت مست خواب
"ایکی زلفینگ آره سیده آی یوزینگ دور آفتاب"

مستی می میکند روی ترا غرق عرق
"با ده ایچسنگ توکیلو ایکی قیزیل یوز دین گلاب"

نوایی تمام زندگی خود را وقف شعر و ادب، انکشاف علوم و فنون، عمران و آبادانی مملکت ساخت. به قول ادوار براون در کتاب قبل الذکر، نوایی خود موسیقیدان ماهر و نوازنده ای استاد و نقاشی چیره دست بوده است که به گفته بابر موسیقی شناسانی بی نظیر مانند قول محمد و شیخ نائی و حسین عودی همه ترقی و پیشرفت خود را مدیون وی هستند (ص 742). عبدالحی حبیبی در کتاب "هنر عهد تیموریان" خود، از زبان خوند میرمی نویسد که وزیر مشهور هرات امیر علیشیر نوایی خود نیز در تصویر و نوشتن کتاب شخصی بیمانند بود.

او بعد از فیلالوگ بزرگ شیخ محمود کاشغری مؤلف «دیوان لغات الترک» به زبان عربی، بزرگترین حامی زبان تورکی است. او با وارد کردن موضوعات مهم حیاتی در ژانر غزل، تقویه و توسعه شیوه های افاده، اسلوب بیان صورخیال در شعر تورکی را انکشاف بخشید و پروسه گذار از اوزان هجایی به اوزان عروضی رابه کمال رسانید و بانوشتن رساله «محاكمة اللغتين» کسانی را که مدعی بودند در زبان تورکی ایجاد آثار بزرگ امکان ندارد، با پاسخ های علمی خاموش ساخت. به گفته ادوارد براون "آخرین مؤلفات وی کتابی است به نام محاكمة اللغتين که در آن سعی کرده برتری زبان ترکی را بر فارسی به ثبوت برساند. این کتاب را یک سال قبل از وفات خویش تألیف کرده است (از سعدی تا جامی ص 744). دانشمند روسی و. بارتولد در کتاب ارزشمند خود به نام "تاریخ ترکهای آسیای میانه" که توسط دکتر غفار حسینی به فارسی ترجمه و بسال 1376 در تهران چاپ شده در رابطه به این موضوع می نویسد: "تاجایی که ما اطلاع داریم، هیچ شاعر ترکی پیش از او بخصوص در آسیای صغیر جرأت نکرده بود به چنین کاری دست بزند" او توصیه میکند هرگاه اطلاعات بیشتر و جامعتر از زندگی و تالیفات او بخواهند، باید به مقاله

سودمندی که مسیو بلن M.Blin فرانسوی درباره او نوشته و در روزنامه آسیایی پاریس بسال 1861م طبع شده مراجعه فرمایند(ص 255).

همچنان او، با سرایش چهاردیوان «خزائن- المعانی» و شاه اثر خود «خمسه» در زبان تورکی آبدۀ های ادبی عظیم به وجود آورد.

اگر بخواهیم تمام شاعران، خوانندگان و نوازندگان، مذهبیان و خطاطان، اطبا و ریاضیدانان و نمایندگان سایر رشته های دانش و فرهنگ این دور را یکایک به حساب بگیریم، طوماری طویل ساخته خواهد شد. ازین رو به اختصار با استفاده از منابع مختلف برخی از مشاهیر آنان را یادآور میشویم:

از سامان: شاه مظفر نقاش، نقاش و مذهب کمال الدین بهزاد، میرک نقاش.

از موسیقیدانان: قل محمد، شیخ نائی و حسین عودی.

از خطاطان: سلطان علی مشهدی، خواجه عبدالله مروارید که میرزا بیرم خان بارها دستانش را بوسیده است.

از شعرا، نویسندگان و دانشمندان: عبدالرزاق سمرقندی مؤلف کتاب "مطلع السعدین"، هلالی چغتایی، دولتشاه سمرقندی مؤلف "تذکرة الشعرا"، میر خواند مؤلف کتاب "روضه الصفا"، خوند میر مؤلف کتابهای "حبیب السیر و خلاصة الاخبار"، زین الدین محمود واصفی مؤلف کتاب "بدائع الوقائع"، بنائی، کمال الدین حسین واعظ کاشفی مؤلف کتاب "انوار سهیلی"، مولانا عبدالرحمان جامی مؤلف آثار متعدد که برخی از آنها را بنام علیشیر نوایی تقدیم کرده است و دیگران.

مؤرخان و مؤلفان دیگر علیشیر نوایی را چه در زمان حیات و چه بعد از وفات با القاب رکن السلطنة، اعتمادالملک والملة، مقرب حضرت خاقانی، نظام الملة والدین و غیره ذکر کرده اند. از جمله دولتشاه سمرقندی در "تذکرة الشعرا"، سام میرزا در "تحفة سامی"، زین الدین واصفی در "بدائع الوقائع"، همچنان مؤلفان روضة الصفا، حبیب السیر، و خلاصة الاخبار در اطراف ترجمه حال و آثار وی معلومات مفصل داده، احترام و ارادت خود را نسبت به وی ابراز داشته اند. به طور مثال دولتشاه سمرقندی معرفتپوری و انساندوستی نوایی را ستوده، خدمات بزرگ او بخصوص پروژه ای را که باکندن کانالی طولانی از میان کوهها آب چشمه بزرگ را به شهر مشهد آورده، باحیرت و شگفت یادآوری کرده، آن را به مثابه معجزه عصر آریایی می کند. او در قصیده ملمع 26 بیتي تورکی- فارسی خود، شخصیت نوایی و مقام علمی و ادبی او را بهایی بلند قایل می شود. چند بیت ازین قصیده:

صبحدم آچتی یوزینی پرده نیلوفری
جلوه بیردی حسینی زیبا عروس خاوری

از افق تاشد ید بیضای موسی آشکار
بوالعجبکاران شب را رفت سحر سامری

مظهر دولت علیشیر اولکه شیرحق ایروور
هر معارکده انینگ فتح و سعادت رهبری

آنچنان کاز مقدم سید شده یثرب عزیز
گشت دارالفضل عالم از وجود او هری.

همچنان یکی از صوفیان بنام هندوستان شاه جهانگیر هاشمی، 34 سال پس از وفات
علیشیر نوایی، در اثر "مظهر الاسرار" خود که به جواب "مخزن - الاسرار" نظامی
گنجوی پرداخته، از علیشیرنوایی و سلطان حسین بایقرا به نیکی یاد کرده، راه و روش
آنها را در امور مملکتداری ارجی بلند می نهد و چنین اظهار فکر میکند:

داشت امیری به هزاران کمال
نادرو ممتاز و عدیم المثل
شیردل و صاحب شمشیر بود
نام خوشش میرعلیشیر بود
کردیکی خمسه ترکی رقم
داد صلا بر عرب و بر عجم

مادر ذیل نمونه هایی از کلام نوایی تقدیم میکنیم.
از قصیده « تحفة - الافکار »

- آتشین لعلی که تاج خسروان را زیوراست
اخگری بهر خیال خام پختن در سراسر
شاه اگر عادل نباشد زوست ویرانی ملک
خسرو بی عاقبت خسر بلاد و کشوراست
ظالم و عادل نه یکسانند در تعمیر ملک
خوک دیگر در شیار ملک و دهقان دیگر است

- نگار ترک تاجیکم کند صدخانه ویرانه
بدان مژگان تاجیکانه و چشمان ترکانه

- از خیال آن میان فکر محالی داشتم

بود اگرچه بس محال اما خیالی داشتم

- گر پرده اندازد مهم آن روی آتشناک را

سوزم به آه خویشتن نه پرده افلاک را

از

- فانی عجب مدان اگر آن گل شگفته است
اشک ابرسان تو بشگفت اگر شگفت

از اشعار تورکی او:

- دیدی هرني که قيلميش آدميزاد تفکر بيرله بيلميش آدميزاد

ترجمه:

گفت، هر آنچه را که آدمی در عمل پیاده کرده، به نیروی تفکر بدان پی - برده است.

• یوزجفا قیلسامنگا بیر قتله فریادایلامان
ایلگا قیلسه بیرجفایوز قتله فریاد ایلام

ترجمه:

اگر صد بار با من جفا کند، یک بار هم ناله سر نمی دهم، اما اگر یک بار هم به مردم ستم روا دارد، صد بار فریاد می کشم.

سلطان حسین بایقرا [حسینی]

شاعر نام آور دیگر این دور ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا ست که بقول داکتر صفا از سلاطین مشهور دانش پرور و شعر دوست تیموری است. او در اشعار ترکی و فارسی «حسینی» تخلص می کرد و اشعار آبداری در هر دو زبان سروده است. دیوان ترکی او که مشحون از غزلیات رنگین و مضامین بدیع و شیرین است، نمایانگر استعداد عالی و طبع لطیف و سرشار اومی باشد. علیشیر نوایی مجلس هشتم - آخرین بخش کتاب «مجالس النفاث» خود را به ارزیابی اشعار او تخصیص داده و بعد از ذکر تمام مطالع دیوان او از بدیعه سرایی و نکته سنجی هایش مثال ها پی آورده است.

هر چند کتاب مشهوری به نام «مجالس العشاق» در زبان فارسی به وی منسوب است و یک نسخه نفیس خطی آن در فوند نسخ خطی کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی مربوط اکادمی علوم اوزبیکستان نگهداری میشود، اما ظهیرالدین محمد بابر در بابرنامه این کتاب را از آن کمال الدین حسین گازرگاهی دانسته که به نام سلطان حسین نوشته است. دیوان ترکی او به اهتمام کانید اکادمیسین دوکتو محمد یعقوب واحدی در سال 1346 از طرف انجمن تاریخ افغانستان اقبال نشر یافته است.

در زمان حکمروایی این سلطان ادب دوست و هنرپرور و وزیر روشن - ضمیرش

نوایی، شهر هرات پایتخت خراسان به مرکز تجمع شاعران، دانشمندان، نقاشان و هنرمندان بزرگی چون عبد الرحمن جامی، کمال الدین بهزاد، حسین واعظ کاشفی و دیگر اهل دانش و فرهنگ مبدل گردیده بود که همه در تحت حمایه و رعایت دولت بودند و پیوسته مورد تشویق و ترغیب قرار می گرفتند. در ذیل دو بیت از اشعار فارسی و ترکی حسینی تقدیم می شود:

عشقم او تین کیلیب مجنون بیر اوچقون ایسته دی
آل دیدیم سونغاچ ایلیک باشدین آیایی اورته دی

ترجمه: مجنون آمد و از آتش عشقم قبسی خواست. گفتم بگیر، اما همین که دست دراز کرد، سر تا پایش سوخت.

در غم عشقت مرا نی تن نه جانی مانده است

این خیالی گشته و از آن نشانی مانده است

ملک الکلام لطفی هروی

به قول نوایی در «مجالس النفایس» لطفی هروی **ملک الکلام** زمان خود بود و در اشعار فارسی و ترکی نظیر نداشت، اما دیوان ترکی او شهرت بیشتر یافته و دارای مطالع متعذر الجواب میباشد، از آن جمله مطلع ذیل را یادآور می شود:

نازک لوک ایچره بیلی چه یوق تار گیسوی

اوز حدینی بیلیب بیلیدین اولتورور قویی

ترجمه:

تار گیسو در نازکی نمی تواند با کمرش همسری کند. ازین رو، حد خود را می شناسد و از کمرش پایینتر می نشیند. درین بیت شاعر در وصف نازکی کمر معشوق و درازی موی او مبالغه می کند.

لطفی در زبان فارسی به اشعار مشکل قصیده سرایان زیادی جواب گفته و خوب گفته است. او 99 سال زیست و در آخر عمر شعری به ردیف آفتاب سرود که شعرای معاصرش از آن استقبال کردند، اما هیچ کس نتوانست مطلعی همپایه او بسازد و آن چنین است:

ای زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه دربر آفتاب

لطفی در لحظات آخر حیات خود مطلع غزلی انشاد میکند و چون نمیتواند آن را

تکمیل نماید، بگفته نوایی وصیت میکند تا حضرت مخدومی [نورا] یعنی حضرت جامی آن را تکمیل نماید و درج دیوان خود بسازد. جامی این خواهش او را می پذیرد و آن مطلع را تکمیل و ثبت دیوان خود میسازد. مطلع مذکور این است:

گر کار دل عاشق با کافرچین افتد
به زانکه به بدخویی بی مهرچنین افتد

درین اواخر آرامگاه لطفی در نزدیکی شهر هرات با کتیبه سنگی در یکی از قریه های نزدیک شهر هرات کشف گردیده و از طرف فوند بین المللی ظهیرالدین محمد بابر اوزبیکستان بر آن مقبره قشنگی ساخته شده است.

سهیلی

امیر شیخیم سهیلی از رجال برجسته و معتمد سلاطین دانش پرور تیموری چون سلطان ابوسعید میرزا و سلطان حسین میرزا و دوست و مصاحب نزدیک علیشیر نوایی بود و در هردو زبان شعر می سرود. به قول نوایی بعضا اشعار ترکی او در غایت لطافت می بود. از آن جمله به مطلع ذیل توجه کنید:

زهد ایلی تسبیح دیب حیران قالمور اوباش ارا
رشته جسمیم نی کورسه قطره قطره یاش ارا

ترجمه: اگر زاهد رشته جسم مرادر بین قطره های اشک مشاهده کند، به حیرت می رود و آنرا گمان تسبیح میکند.

نوایی گفته که او یک مثنوی بنام «ایلی و مجنون» نیز دارد. اینک مطلع یک قصیده عیدیه او:

شکر ای دل که دگر بار به صد زیب و جمال
گردن شاهد عید است در آغوش هلال

و نیز از اوست:

دل چو شکسته ای مکش عاشق خسته حال را
سنگ ستم چه میزنی مرغ شکسته بال را

خلیل سلطان

خلیل سلطان پسر میرانشاه بن تیمور که 807 تا 812 در سمرقند سلطنت داشت، گروهی از شاعران را در سرای خود تربیت میکرد و آنانرا به صلات می نواخت. او بغایت خوش طبع و ظریف و نکته پرداز بود و همیشه در مجلس او خوش طبعان حاضر بودند و خود نیز شعر را پخته میگفت. به نوشته داکتر صفا خواجه عصمت در تعریف دیوان اشعار او گفته است: دل کبابیست کز و شور برانگیخته اند

وزنمکدان خلیش نمکی ریخته اند
 همچنان نوۀ دیگر تیمور اسکندر میرزا پسر عمر شیخ بن تیمور که به سبب حکومتش تا
 سال 818 در شیراز به اسکندر شیرازی شهرت داشت و زین-الدین
 ابابکر میرزا (818) پسر سلطان ابوسعید میرزا (873) پسر سلطان محمد میرزا پسر
 میرانشاه بن تیمور شعر فارسی و ترکی را خوب می سروده است.
مسعود میرزا
 سلطان مسعود
 میرزا پسر سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید میرزا (متوفی 913) که
 در فارسی "عارفی" و در ترکی "شاهی" تخلص میکرد و برادرش میرزا ثانی
 (بایسنقر ثانی) که "عادلی" تخلص میکرد. غزل زیر از اوست:

دردل من بسکه مهر آتشین رخساره ای است
 داغ خونین بر دلم نبود که آتشپاره ای است
 آن که برد از من قرار و صبر و عقل و دین و دل
 آفت دینی، بلایی، کافری خونخواره ای است
 گشته ام دیوانه و ز مردم گریزان میشوم
 چون مرا در سینه سودای پری رخساره ای است
 "عادلی" را ای که می پرسی به کوی عشق کیست
 درمندی، خاکساری، بی کسی، بیچاره ای است

نوایی از شاعران ذواللسانین دوره تیموری بیست تن را با نمونه های اشعارشان
 معرفی میکند که ما برخی از آنان را با اضافه معلومات خود به اختصار ذکر می
 کنیم :

مولانا آصف

شاعر خوش کلام بود، با تخیل نازک مضامینی بکرو بدیع می آفرید. مطلع
 زیبایی از یک غزل او:

نریخت درد می و محتسب ز دیر گذشت
 خیر گذشت رسیده بود بلایی ولی به

بایسنقر میرزا

میرزا غیاث الدین بایسنقر پسر شاهرخ میرزا، شاعر خوش قریحه و یکی از شاهان
 سخاوت پیشه هنر پرور سلاله تیموری و خطاط چیره دست هرات در سال 1444
 میلادی (837 ق) از جهان درگذشت و پس از انجام مراسم تکفین در «باغ سپید» در
 مقبره بی که مادرش ملکه گوهرشاد بیگم ساخته بود به خاک سپرده شد. او خطوط
 هفتگانه را به مهارت کامل می نوشت، اما در نوشتن خط ثلث مهارتی خاص داشت و
 استادی توانا بود. به تصریح استاد پرویز بشرمل، هنرستان خطاطی و نقاشی هرات
 مرهون این شهزاده والا گهر میباشد. درین هنرکده 400 تن کاتب، مصور، مذهب و

مجدد کارمیکردند. جعفر بایسنقری رئیس کتابخانه آن نگارستان بود. به همت این شهزاده و الاتبار کاملترین و صحیحترین نسخه خطی شهنامه فردوسی تهیه و به ما رسیده است. این نسخه بینظیر به خط بایسنقر میرزا در موزیم گلستان تهران موجود است که 22 تصویر از شاهکارهای نقاشی هرات را در خود دارد. **پروفسور د. برت رئیس موزیم بریتانیا، این کتاب را در تاریخ زندگی بشر، عا لیتترین و گرانبها ترین کتاب دانسته است.** در مسجد گوهرشاد مشهد نیز کتیبه بی به خط ثلث جلی او موجود است که برپیشانی ایوان مقصوره به حیث یکی از شاهکارهای هنر خطاطی جاداده شده. به قول نوایی خطاطان، نقاشان، نوازندگان و سرایندگانی که در تربیت او به کمال رسیده، در عهد هیچ پادشاهی نرسیده اند.

در زمان شاهرخ میرزا در نتیجه ایجاد روابط سیاسی باچین، مبادله هیئت ها و نمایندگان بین هردو کشور آغاز شد. هنگامی که او یک هیئت خود را به ریاست "شادی خواجه" به کشور چین می فرستاد، بایسنقر میرزا نیز یکی از هنر مندان بنام هرات " غیاث الدین نقاش" راضیمه هیئت میسازد. به نوشته کمال الدین عبدالرزاق در "مطلع السعدین" «وبه تاکید تمام خواجه غیاث -الدین را گفته بود که از آ نروز که از دار السلطنه هرات بیرون رود، تا به روزی که باز آید، در هر شهر و ولایت آنچه بیند از چگونگی راه و صفت ولایت و عمارت و قواعد شهرها و عظمت پادشاهان و طریقه ضبط و سیاست ایشان و عجائب آن بلاد و دیار و اطوار ملوک نامدار، روز بروز بطریق روزنامه ثبت نماید". این هیئت چون در رمضان سال 825 هق به هرات برگشت، خواجه غیاث الدین سفرنامه ای راکه با خود آورده بود، تقدیم بایسنقر میرزا نمود. بایسنقر میرزا از قریحه عالی شعری نیز برخوردار بود. هنگامی که برادرش سلطان ابراهیم میرزا چند بار خواننده و سازنده خواجه یوسف را از او طلب کرد، بایسنقر قبول نکرد و این بیت را به برادر خود نوشت:

**مایوسف خود نمی فروشیم
توسیم سیاه خود نگهدار
دو بیت از اشعار او تقدیم میشود:**

**ندیدم آن دورخ، اکنون دوماه است
ولی مهرش بسی درجان ما هست**

**غلام روی او شد بایسنقر
غلام خویرویان پادشاهست**

بایسنقر تلاش داشت تا مانند پدر و مادر در ساحة انکشاف دانش و فرهنگ خدمات زیاد انجام دهد، اما مرگ نابهنگام مجالش نداد. تاریخ وفات او را به اسلوبی بدیع چنین دریافته اند:

**سلطان سعید، بایسنقر سحرم
گفتاکه: بگو به اهل عالم خبرم**

من رفته و تاریخ وفاتم اینست:
« بادا به جهان عمر دراز پدرم »

ابوالقاسم بابر

سلطان ابوالقاسم بابر میرزاکه از سال 852 تا 861 حکومت میکرد، مردی شاعر دوست و شاعر بود و در شعر بابر تخلص میکرد. این غزل مشهور او را برخی منابع از جمله "تذکره دولتت شاه" ذکر کرده است:

در دورما زکهنه سواران یکی می است
وان کو دم از قبول نفس میزند نی است
این سلطنت که ما زگدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است
می نوش و جرعه ای به من دردمند بخش
رند شرابخواره به از حاتم طی است
دارد به زلف او دل ز نار بند ما،
سودای کفر و کافری و هرچه دروی است
"بابر" رسید ناله زارت به گوش یار
لیلی وقوف یافت که مجنون درین حی است

اولوغ بیک میرزا

میرزا محمد تره غی معروف به اولوغ بیک میرزا، چهارمین پسرشاهرخ میرزا در سال 1394م از بطن ملکه گوهرشادبیکم به دنیا آمد. پس از فراگیری دانشهای معمول وقت از طرف پدر به صفت والی ماوراءالنهر تعیین گردید. به نوشته دانشمند روسی و. بارتولد در کتاب "تاریخ ترکهای آسیای میانه": «اولوغ بیک مانند پدر بزرگش فقط به مصاحبت بافضلا و کسب دانش از آنان قناعت نکرد، بلکه خود به فرا گرفتن دانش و بخصوص دانش اخترشناسی مشغول شد و نمونه ای ارائه داد که در فرهنگ اسلامی نادر است، و آن **مردی فاضل برتخت فرمانروایی** بود (معاصران ما او را با اسکندر شاگرد ارسطو مقایسه میکنند، چراکه فردی نظیر اولوغ بیک را نمیتوان در تاریخ فرهنگ اسلامی یافت). آثار علمی او و نزدیکترین پیروانش در میان مسلمانان به عنوان دقیقترین تحقیقات در علم ستاره شناسی مشهور است... اولوغ بیک نه تنها خود یک عالم ستاره شناس شد، بلکه توانست شاگرد و جانشینی از میان اطرافیان ترکش تربیت کند که علی قوشی (قوشچی- ش) نامیده میشد» (ص 268 کتاب مذکور).

او پادشاهی دانشمند، ستاره شناسی چیره دست، ریاضیدان و جامع کمالات عصر خود بود. به ابتکار او رصدخانه اولوغ بیک در سمرقند اعمار گردید. در پهلوی آن مرکزی برای علوم ریاضی تاسیس کرد که 60 تن دانشمندان این ساحه در آنجا مصروف پژوهشهای علمی بودند. همین گروه به رهبری اولوغ بیک به نوشتن فرمولهای سینوس و تانجانت در ریاضی موفق شدند. میرزا اولوغ بیک در علم تاریخ نیز احاطه

وسیع داشت و قرآن کریم را در ظرف شش ماه از برکرده بود. «زیچ کورگانی» که او را شهرت جهانی بخشیده، همچنان «تاریخ اولس اربعه» گواه زنده شخصیت پرنبوغ اوست. اولوغ بیک مردی آزاده و آزاد اندیش بود، به تصریح بارتولد در جشنهایی که برپا میشد، خوانندگان زن نیز ترانه میخواندند و این به مذاق متعصبان و تاریک اندیشان وقت سازگار نبود. این پادشاه عدالت پرور به تحریک مثنوی عناصر متعصب ضد دانش و معرفت در سال 1450 به دستور پسر نیمه دیوانه اش عبد اللطیف حاکم بلخ به قتل رسید. اولوغ بیک اشعار لطیفی میسرود و ما بیٹی از او نقل می کنیم:

هرچند ملک حسن به زیرنگین تو است

شوخی مکن که چشم بدان درکمین تو است

بدیع الزمان میرزا

سلطان بدیع الزمان میرزا پسر ارشد سلطان حسین بایقرا مرد شمشیر و قلم بود، در زمان حکمروایی پدر ولایت مناطق مهم کشور را به عهده داشت. محافل او بخصوص در بالا حصار کابل خالی از اهل شعروادب

نبود. نوایی میگوید که او آراسته با جمال ظاهری و پیراسته با کمال باطنی و در عین حال مردی رزمجو و سخاوت پیشه بود. طبعی روان داشت و در هردو زبان شعر میسرود. نوایی او را شایسته ترین جانشین سلطان میدانست، به لیاقت و عدالت پروری او باور کامل داشت. چنانچه مقالت بیستم «حیره الابرار» خود را به بیان خصایل ستوده او تخصیص داده، او را فرامیخواند تا ضمن کاربرد لطف و کرم و قانون و سیاست، همیشه عدالت و انصاف را شعار خود بسازد و یادآور میشود که عدالت مایه آبادانی ملک میگردد. شاه عادل کافر مملکت را آباد میکند اما شاه ظالم مسلمان آنرا به باد فنا میدهد. نمونه کلام او:

- مہ من بی گل رویت دلم خون گشته چون لاله
جگر هم از غم هجرت شده پرکاله پرکاله

- وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را
شکستی زان میان نورسته شاخ گلبن مارا

- ای صبا گر سورهه حالیم شمه ای اول سروناز
ایورولوب باشیغه مین سرگشته دین بیتکور نیاز

ترجمه: ای باد صبا اگر آن سروناز جویای احوالم شود، بعد از طواف به دور سرش مراتب نیاز من سرگشته رابه عرض وی برسان.

شاه غریب میرزا

این شهزاده، پر استعدادترین فرزند سلطان حسین بایقرا بود که «غریبی» تخلص میکرد. به قول نوایی او باشوخی طبع، ذهن وقاد، تخیل نازک و تعقل دقیق در نظم و نثر بی رقیب و در قوه حافظه و متخیله بی نظیر بود. به ترکی و فارسی شعر می سرود.

درین اواخر فوتو کاپی نسخه خطی دیوان اشعار ترکی و فارسی او که در کتابخانه علمی هامبورگ آلمان موجود بوده، توسط نمایندگان آن به فوند بین المللی ظهیرالدین محمد بابر در ولایت اندجان اوزبیکستان اهدا شده و با مقدمه و اهتمام دوکتور شفیه یارقین بسال 2001 در تاشکند به طبع رسیده است. از اوست:

• دوستان هر گه گذر سوی مزار من کنید

جای تکبیرم دعای یار جان من کنید

• بازم بلای جان غم آن ماه پاره شد

ای وای آن مریض که دردش دوباره شد

• قیسی بیر گلچهره اول گلبرگ خندانیم چه بار

قیسی بیر شمشاد قد سرو خرامانیم چه بار

ترجمه:

کدام ماهروی گل رخسار، زیبایی آن گلبرگ خندان مرا دارد و کدام شمشاد قد می تواند با سرو خرامان من لاف همسری بزند.

فریدون حسین میرزا

فریدون حسین میرزا متخلص به "فریدون" پسر دیگر سلطان حسین بایقرا نیز از استعداد بلند شاعری برخوردار بود و غزل را خوب می سرود. نمونه کلام او:

تراکه خال سیه درچه زنخندان است
هزار یوسف گم گشته بر تو حیران است
براه عشق چو بنهاده ای قدم، زاهد
مگو که قطع بیابان عشق آسان است
ز راه عشق سلامت نمی توان رفتن
که کوه های بلا ریگ این بیابان است
هرآنکه خاک سرکوی دوست منزل کرد
به پیش دیده او به زباغ رضوان است
ز تیغ یار "فریدون" مکش سر تسلیم

چراکه بودن ونا بودن تو یکسان است

محمد علی

این شخصیت برازنده، مامای علیشیر نوایی و برخوردار از قریحه شعری در هر دو
زبا فارسی و ترکی و بهره مند از هنر خطاطی و استعدادخوانندگی و نوازندگی و مورد
عنایت و توجه سلطان حسین بایقرا بوده است یک بیت از اشعار فارسی او:

**چشم بیمار تو هر دم ناتوانم میکند
لعل جانبخش تو جانا قصد جاتم میکند**

همچنان علیشیر نوایی شعرای ذیل را طور موجز با نمونه های کلام شان معرفی
میکند: مولانا شوقی، مولانا ضیا، ساقی، مولانا امیری، مولانا حاجی ابوالحسن،
مولانا ترخانی از اندخوی، درویش نازکی، مولانا یقینی، مولانا بلالی، سید حسن
اردشیر و از شهزادگان تیموری سید احمد میرزا و یکعده دیگر همه از جمله
شاعران ذواللسانین همان دور بوده اند.

یک سیمای تابناک دیگر دوران تیموری، امیر دولتشاه سمرقندی مؤلف "تذکره
الشعرا" که به نام تذکره دولتشاه شهرت یافته، از مؤلفان و نویسندگان فارسی
زبان معاصر علیشیر نوایی است. او از حیات پرتجمل سلالة خود که دودمانی بنام
بوده اند چشم پوشیده، با اختیار فقر به کار دهقانی و کسب فضل و کمال اشتغال می
ورزیده است. نوایی کتاب او را نمودار استعداد و کمال او تعریف کرده، به قریحه
شعریش اشاره می کند.

دولت شاه در تذکره الشعراى خود قصیده ای ملمع در 26 بیت بزبان فارسی و
ترکی دارد و ما از آن بیتی چند می آوریم:

صبحدم آچدی یوزینی پرده نیلوفری

جلوه بپردی حسینی زیبا عروس خاوری

ترجمه: صبحگاهان چون پرده نیلوفری به کنار رفت، عروس زیبای خاوری [
آفتاب] با حسن خیره کننده خود جلوه گر شد.

از افق تا شد ید بیضای موسی آشکار

بوالعجبکاران شب را رفت سحر سامری

مظهر دولت علیشیر اول که شیر حق ایرور

هر معارک دا ایننگ فتح و سعادت رهبری

ترجمه:

علیشیر که شیر حق و مظهر دولت است، در تمام معرکه ها پیروزی و سعادت
اورا رهبری میکند.

آنچنان کز مقدم سید شده یثرب عزیز
گشت دارالفضل عالم از وجود او هری

در هندوستان

[دوران کورگانیان هند]

ظهیرالدین محمد بابر

ویسران او

در دوران کورگانیان هند که ادامه دهندگان سلطنت سلاله تیموری بودند، به
تأسی از سیاست تشویق و حمایت بنیانگذار این دولت ظهیرالدین محمد بابر شاه و
فرزندان او، عنعنه شعسرایی به زبان های ترکی و فارسی ادامه یافت.

بابر که به تصدیق محققان شرق و غرب با نوشتن «بابرنامه» مؤلف بهترین
وارزشمندترین اوتو- بیوگرافی در جهان شناخته شده که توسط یک پادشاه به رشته
تحریر درآمده، علاوه بر دیوان اشعار، آثاری در فقه، تصوف، عروض و موسیقی
نیز دارد. او که غزلسرایی چیره دست و منقدی توانا است، به هر دو زبان شعر می
سرود. شاهکار او «بابرنامه» که به زبان ترکی نوشته شده و تا کنون چند بار به
زبان های مختلف چون فارسی، فرانسوی، انگلیسی، جاپانی و اخیراً عربی ترجمه
شده، روزتاروزبه مثابه یک اثر ماندگار اهمیت روزافزون پیدا میکند.

متن انتقادی دیوان بابر در بیش از 500 صفحه شامل مقدمه مفصل توسط
دوکتوشفیقه یارقین، شامل لغتنامه، فهارس و تعلیقات در سال 1362 در کابل نشر
شد. نمونه هایی از اشعار بابر:

• خراباتی و رندو می پرستم

به عالم هرچه می گویند هستم

• آمد بهارودلشده ای راکه یار نیست

پروای لاله زار و هوای بهار نیست
در روزگار فتنه بسی دیده ام ولی
چشم تو فتنه ای ست که در روزگار نیست

• کیم کوروبتورای کونگل اهل زماندین یخشیلیغ

کیم که آندین یخشی یوق، کوز توتمه آندین یخشیلیغ

ترجمه:

ای دل از مردم زمان که خوبی دیده است؟ حتی از کسی هم که بهتر از او و سراغ نداری، انتظار نیکی نداشته باش.

هرسه پسر بابر از قریحه شعری برخوردار بوده، دوتای آن ها – همایون میرزا و کامران میرزا صاحب دیوان بوده اند. تاریخ فرشته رباعی ذیل راکه همایون به سپهسالار خود محمدبیرام خان فرستاده، نقل کرده است:

ای آن که انیس خاطر محزونی

چون طبع لطیف خویشان موزونی

چون میدانی که بی تو چون می گذرد

چون میبرسی که در فراقم چونی

دیوان کامران میرزا حاوی اشعار لطیف و دلنشینی است که از جودت طبع و استعداد بلند او در مضمون آفرینی گواهی میدهد. دوکتور شفیه یارقین تز داکتری خود را در موضوع «زندگانی و آثار کامران میرزا» نوشته و در سال 1999 در تاشکند از آن حمایه کرده است. اینک مطلعی از یک غزل او:

چشم بر راه تو داریم و شد ایامی چند

وقت آن شد که نهی جانب ما گامی چند

گلبدن بیگم دختر بابر میرزا زن فاضله ای بود که با بهره داشتن از انواع فضایل از استعداد شعری نیز برخوردار بود. او مؤلف کتاب ارزنده «همایون نامه» است که برای بررسی یک بخش تاریخ کورگانیان هند، منبع موثق و نادر به حساب می رود. یک بیت از او:

هر پری رویی که او با عاشق خود یار نیست

تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

سرای بابر و جانشینان او مانند سایر شاهان سلاله تیموری مرکز تجمع شعراء، ادباء، دانشمندان و هنرمندان بود و هرکدام آنان مورد تشویق و ترغیب قرار می گرفتند. یکی از عجایب روزگار که در سلاله های شاهی دیگر جهان کمتر نظیر آن دیده شده، اشتغال شاهان و شهزادگان تیموری و سلاله بایری به شعروادب و اشتراک زنان و دختران شان در کار پیشبرد و انکشاف فرهنگ و دانش آن زمان است. دختران با بر، نواده ها و عروس های اونه تنها با ایجاد خود بلکه با حمایه و ترغیب خود محیط علم و هنر را توسعه میدادند.

مثلا به محیط ادبی دربار جهانگیر پسر اکبر توجه کنید. نورجهان بیگم همسراو که در عین داشتن و جاهت و جمال از قریحه شعری و بدیبه سرایی نیز برخوردار بود، گاهی با شوهر خود مشاعره می نمود. روزی جهانگیر با دیدن هلال ماه رمضان می گوید:

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان بیگم بداهه میگوید:

کلید میکده گم گشته بود پیدا شد

و نیز جهانگیر:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

نورجهان بیگم:

پای در زنجیرو کف بر لب مگر دیوانه است

استاد حضرتقل دلیل طی مقاله ای در شماره 34-5 مجله «چاووش» سال 1379 ص 80-81 حادثه جالب ذیل را ذکر می کند و ما آن را به اختصار نقل می کنیم: روزی نورجهان پادشاه، با یک قلندر به این شرط شطرنج بازی می کند که در صورت باخت، شاه یکی از باغهای چهارگانه خود را که هر کدام بنام یکی از زنان چهارگانه او [جهان آرا، حیات آرا، دل آرا و فنا آرا] نامیده می شد به وی بدهد. بازی آغاز می شود و فرصت زیاد نگذشته شاه در آستانه مات شدن قرار میگیرد. زنان که در بازی شطرنج مهارت داشتند و از عقب پرده ناظر حرکات بودند، با- لترتیب یکی بعد دیگر با ابیات ذیل شاه را مخاطب قرار میدهند:

نورجهان بیگم که باغ جهان آرا به وی متعلق بود می گوید:

تو پادشاه جهانی جهان زدست مده

که پادشاه جهان را جهان به کار آید

ملکه حیاة النساء :

جهان خوش است ولیکن حیات می باید

اگر حیات نباشد جهان چه کار آید

ملکه فناؤ النساء :

حیات و جهان چون همه بی وفاست

فنا را طلب کن که آخر فناست

ملکه دلارام با چال گفتن هم جهانگیر را از مات شدن نجات می دهد وهم
باغهارا :

شاهها دورخ بده و دلارام را مده

پیل و پیاده پیش کنی، کشت اسب ومات

فرزندان شاهجهان

شاهجهان که آبدۀ « تاج محل » نام او و همسرش ممتاز محل را جاودانی ساخته است، فرزندان زیادی داشت که از آن جمله اورنگ زیب عالمگیر، دارا شکوه قادری و دخترش جهان آرا بیگم به انواع علوم وفنون زمان وارد و هر یک خصلت ویژه ای داشتند. مثلا اورنگ زیب سیاستمداری چیره دست، عالم فقه وفنون موسیقی وادبیات بود. دارا شکوه قادری عالم تصوف و پیرو طریقه قادریه بود و کتابی بنام «سفینه الفضلا» در بیان احوال مشاهیر صوفیه به زبان فارسی نوشته و نیز پنج کتاب مربوط به تصوف هند را از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. جهان آرا بیگم مثل برادر خود سرسپردۀ تصوف و پیرو طریقه چشتیه بوده، اما بعدا گرویدۀ طریقه قادریه شده است. او مراتب سیر سلوک خود را در تصوف، طی رساله ای بنام «صاحبیه» بیان کرده و این شعر صوفیانه که نوعی از شطحیات است از وی نقل شده:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا
پادشاهی چه که دعوی خدایی بکنم

دارا شکوه قادری

شهزاده محمد داراشکوه متخلص به "قادری" نواده بافضل ودانش ظهیرالدین محمد بابر، پسر بزرگ شاهجهان پادشاه هندوستان است که یکی از ورزیده ترین نویسندگان

و مؤلفان و مترجمان دوران سلطنت کورگانیان هند به شمار می‌رود. به نوشته دکتر احمد تمیم داری مؤلف کتاب "عرفان و ادب در عصر صفوی"، "دارا شکوه حضور استادانی چون ملا عبداللطیف سلطانپوری عالم و حکیم حنفی مذهب هند، حضرت میرک شیخ، شیخ احمد دهلوی، سرمد کاشانی شاگرد ملا صدرا، میرزا ابوالقاسم میرفندرسکی و شیخ ناصر محمد را درک کرد و با معارف عرفانی و دینی اسلام و هندو آشنا گشت و در حیات خود ضمن انجام دادن کارهای درباری و دولتی خویش به تالیف و ترجمه کتابهایی پرداخت که هر یک واجد اهمیت و قابل استفاده است".

از آنجاکه دارا شکوه جوینده پرسواس حقیقت و معرفت بود، به تصوف و عرفان گرائید و با تعلیمات پیش کسوتان مکاتب عرفانی و طریقت های تصوف عمیقاً آشنایی حاصل کرد و چون سخت گرویده صوفی معروف شیخ عبدالقادر گیلانی و سلوک او بود، تخلص "قادری" را برای خود انتخاب نمود. او نه تنها بامتصوفان اسلام، بلکه با زاهدان و خبرگان هند نیز در تماس بود و با تعلیمات تصوفی آنان آشنایی پیدا می‌کرد. چنانچه در اواخر زندگی خود طی مدت ششماه کتاب سراج کبر (سر الاسرار) را با کمک "پند تان"، "سنیاسیان بید" و "اوپانیشادان" از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. این کتاب که ترجمه پنجاه اوپانیشاد میباشد و به اصول آموزش علوم سری اختصاص دارد، در جمله آثار او متعلق به فرهنگ هند و مهمترین اثر به حساب می آید.

ما آثار فارسی دارا شکوه را که در زمینه فرهنگ اسلامی و نیز فرهنگ هندی تالیف کرده است، با استفاده از کتاب داکتر احمد تمیم داری و منابع دیگر هندی ذیلا معرفی می‌کنیم:

"سفینه الاولیا"، در بیان مهمترین طریقت های تصوف و ترجمه احوال مشایخ آن.
2- "سکینه الاولیا"، که مشتمل بر یک مقدمه و شرح حال شیخ عبدالقادر گیلانی، مناقب و کرامات او می باشد، ترجمه آن بزبان اردو بسال 1920 در لاهور به طبع رسیده است.

3- "رساله حق نما"، که در بیان وحدة الوجود و شرح مقوله های آن میباشد. متن فارسی و ترجمه انگلیسی آن به نشر رسیده است.

4- "حسنات العارفين"، مجموعه ای از شطحیات که معتقدین به وحدت وجود در حالت جذب بزبان می آرند و ظاهراً خلاف شرع به نظر میرسد.

5- "مجمع البحرین"، که با این بیت آغاز میشود:

- بنام آنکه او نامی ندارد

به هر نامی که خوانی سر برارد

- کفر و اسلام در رهش پویان

و حده لا شریک له گویان

مؤلف درین اثر خود 22 موضوع را مورد بحث قرار داده و سعی نموده تا میان اسلام و دین هندو قدر مشترکی پیدا کند. این کتاب در سال 1185 هجری توسط شیخ احمد

مصری به عربی ترجمه شده و مولوی محفوظ- الحق آنرا به اردو برگردان نموده و با شرح حال مؤلف در سال 1929 در کلکته به طبع رسانده است.

6- "سراکبر" (سراالاسرار)، ترجمه پنجاه اوپانیشاد از زبان سانسکریت به زبان فارسی.

7- "دیوان اشعار داراشکوه"، که از آن دو نسخه خطی موجود است.

8- نامه های عرفانی، که به مشایخ همزمان خود نوشته.

9- "طریقه الحقیقه" یارساله معارف که بسال 1341 در لاهور چاپ شده.

10- "رساله سوال و جواب"، مکالمه داراشکوه و بابا لال که در سال 1897 در دهلی چاپ شده.

این شهزاده عارف و معرفت پرور که در میان دانشمندان قرن یازدهم هجری از لحاظ احاطه بر موضوعات عرفانی و متود کاوشهای علمی، آزاد اندیشی و وسعت مشرب خود بی رقیب بود، در اوج پختگی و باروری علمی، قربانی منازعات سیاسی گردید و در 45 سالگی (بسال 1069) چشم از زندگی پوشید.

زیب النساء بیگم

این دختر اورنگ زیب عالمگیر زیر تربیه خاص پدر و مادر خود به مدارج بلند دانش و ادب رسید و به مثابه ورزیده ترین شاعره زمان خود دیوان اشعاری نفیس و ماندگار در زبان فارسی از خود به یادگار گذاشت. او معاصر شاعر بزرگ ابوالمعانی بیدل، ناصر علی و یک عده شاعران دیگر بود و بعضا با برخی از آنان مشاعره و یا مقابله داشت. طور مثال وقتی که این غزل را سرود:

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در هواست

سر به صحرا می زخم لیکن حیا زنجیر پاست

میگویند میرزا عبدالقادر بیدل به جواب او این بیت را نوشته است:

عشق تاخام است باشد بسته ناموس و ننگ

پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست

او شاعری بدیهه سرا بود. روزی هنگام تفرج در باغ این شعر را باخود زمزمه میکرد:

چهار چیز که دل می برد، کدام چهار

کباب و باده و گلگشت باغ و روی نگار

چون متوجه می شود که پدرش به او نزدیک آمده است، بلا درنگ موضوع شعر را چنین تغییر میدهد:

چهارچیز که دل میبرد، کدام چهار

نماز و روزه و ورد صباح(?) و استغفار

در منابع هندی آمده است، روزی شاعر معروف هند ناصر علی غزلی بامطلع
ذیل می سراید:

از هم نمی شود زحلاوت جدا لبم

گویی رسیده بر لب زیب النساء لبم

بدون تردید گفتن شعری بدین صراحت در رابطه به دختر پادشاهی مانند اورنگ
زیب، حد اعلاى جسارت و گستاخی بود. ولی از آن جاکه سلاله بابرى سعه صدر،
مسا محه و گذشت را از نیاکان خود به ارث برده بودند، زیب النساء در جواب او فقط
به گفتن این بیت اکتفا می کند:

ناصر علی به نام علی برده ای پناه

ورنه به ذوالفقار علی سر برید مت

برخی از منابع هندی عشق نافر جام افسانوی را به او نسبت می دهند. مطابق
این روایت او با جوانی زیبا بنام عاقل خان که والی یکی از ایالات هند و برخوردار
از قریحه شعری بود عشق می ورزید. روزی عاقل خان او را بر بام قصر دیده می
گوید:

سرخپوشی لب بامی به نظر می آید

زیب النساء بلا درنگ جواب میدهد:

نه به زاری نه به زور نه به زر می آید

زیب النساء از جاهت و زیبایی کم نظیری برخوردار بود. من یک تصویر خیلی
قشنگ او را در میان نسخ خطی متعلق به سید محی الدین گوهری دیده بودم که توسط
یک نقاش هندی همان عصر کشیده شده بود و از لحاظ هنری ارزش بلندی داشت.
زیب النساء به این حسن و جمال خداداد ملتفت بود و بر آن می بالید و بعضا با ابراز
احساسات زنانه آن را انعکاس می داد. اینک ابیاتی چند از دیوان او:

- دختر شاهم ولیکن روبه فقر آورده ام
زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساء است

-

- بلبل از گل بگذرد گردد چمن بیند مرا

بت پرستی کی کند چون برہمن بیند مرا

در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل
هرکہ دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

- بیا کہ زلف کج و چشم سرمه سا این جاست

نگاہ گرم و اداہای دلربا این جاست

کتابخانہ عالم ورق ورق جستم

خط تو دیدم و گفتم کہ مدعا این جاست

ز فرق تابه قدم هرکجا کہ می نگرم

کرشمہ دامن دل می کشد کہ جا این جاست

زکات حسن اگر میدہی برای خدا

بیا کہ «زیب نسا» همچو من گدا این جاست

این ہم قطعہ شعری لطیف از زیب النسا بیگم:

ای آبشار نوحہ گر از بہر چیستی

چین برجبین فگندہ زاندوہ کیستی

دردت چہ درد بودکہ چون من تمام شب

سررا بہ سنگ میزدی و می گریستی

بہادر شاہ ظفر

اکثریت نوادہ های باہر استعدادہای شعری خوبی داشتہ اند کہ نمونہ- های اشعارشان در تذکرہ ها و منابح مختلف ذکر شدہ است. آخرین پادشاہ این سلالہ بہادر شاہ ثانی دردو زبان اردو و فارسی شاعری توانا بودہ و در شعر «ظفر» تخلص می کردہ. سرای او مجمع شاعران و دانشمندان بودہ است. نمونہ کلامش:

بتی سرکشی کافری کج کلاہی

بہ رخ آفتابی، بہ رخسار ماہی

نہ در خاکساری چو من بینوایی

نہ در ناز و تمکین چو او پادشاہی

عبدالرحیم خاخانان

یکی از چهره های درخشان دوران بابریان هند میرزا عبدالرحیم ملقب به خان خانان وزیر و مشاور جهانگیر پادشاه بود که در ترکی و فارسی طبیعی وقاد و رساداشت وی حامی اهل هنر و شعرو ادب بود. دیوان وی مشتملبر قصائد و غزلیات درزبانهای تورکی ودری است. دیوان اشعار او بار بار به طبع رسیده.

از یک غزل مشهور اودو بیت ذیل را طور نمونه کلام او تقدیم می کنیم:

شمار شوق ندانسته ام که تاچند است
جزاین قدر که دلم سخت آرزومنداست

مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است و بهای من چند است

میرزا بیدل

میرزا عبدالقادر بیدل که از ترکان برلاس بود، بسال 1054 در عظیم آباد هند تولد یافت و درعهد اورنگ زیب عالمگیر نواده بابر مورد اعزاز و احترام فراوان قرار گرفت. بر طبق معلوماتی که در یکی از منابع هندی خوانده ام اورنگ زیب ازوی خواهش می کند تا یک شهنامه تورکی بسراید، اما بیدل به نسبت کبرسن از قبول آن معذرت می خواهد.

اوبزرگترین شاعر سرزمین هند است که سبک هندی را با آثار پر- محتوا ومملو از تخیلات شیرین و اندیشه های عرفانی و فلسفی خود غنا بخشیده وبه مدارج عالی تکامل رسانده و به لقب «ابوالمعانی» ملقب گردیده است.

بیدل که زبان مادریش ترکی بود بنابه خواست زمان آثارعظیم خودرا به زبان فارسی ایجادکرد، اما گاهی به زبان ترکی نیز شعر می سروده است. داکتر عبدالغنی دانشمند هندی در کتاب ارزنده خود بنام «احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل» که توسط مرحوم میر محمد آصف انصاری به دری ترجمه ودرسال 1351 هجری درکابل نشر شده می نویسد: «علاوه برآن در دیوان کابل (در کتابخانه معارف) که بسال 1309 هجری قمری به خط غلام حسین کابلی کتابت شده، علاوه بر آثار منظوم و منثور فارسی 65 بیت که به زبان ترکی از طرف بیدل انشاد گردیده شامل می باشد. درین جا تنها یک بیت از قصیده را ذکر می کنم:

« ای تخت تیموری اوزره نا در

بو جمله غا حا فظ اولدی قادر»

ترجمه:

ای که بر اریکه تیموری چونان نادر دوران تکیه زده ای، با قدرت و

صلاحیت، شایستگی نگرهبانی آنرا داری.
ظاهرا این شعر در مدح یکی از شاهان تیموری سروده شده است.

کلیات بیدل و دیوان اشعار او بار بار در هندوستان و یک بار نیز در مطبوعه معارف کابل و غزلیات بیدل از ردیف الف الی ردیف دال در دوره سراجیه به طبع رسیده است. از دانشمندان افغانستا استاد صلاح الدین سلجوقی و دیگران پیرامون آثار و افکار بیدل کتب و مقالات زیادی نوشته اند. در اوزبیکستان اکادمیسین پروفیسور ابراهیم مومنوف در اطراف اندیشه های فلسفی بیدل کتابی نگاشته که معروف است. بیدل شناسی در ایران با کتاب ارزشمند دوکتور محمد رضا شفیعی کدکنی به نام «شاعر آینه ها» و کتاب حسن حسینی به نام «بیدل، سپهری و سبک هندی» آغاز یافت. تاجایی که بنده معلومات دارم سالها قبل استاد سعید نفیسی ضمن سفر خود در کابل هنگامی که برای ملاقات با دانشمند بزرگ مرحوم استاد هاشم شایق افندی شاعر و بیدل شناس معروف، به منزل شان آمده بود، استاد یک نسخه کلیات بیدل را به وی اهدا می نماید. نمونه هایی از سخنان بیدل:

• بحر طبع من بیدل قلم معانی هاست

مصرعی اگر خواهم سرکنم غزل دارم

• میکند یک دیده بیدار کار صد چراغ

روزن این خانه تاریک بردل واکنید

• بیدل تجد دی است لباس خیال من

گر صد هزار سال براید کهن نیم

• موقع شناس عصیان ذلت کش خطا نیست

می حکم شیر دارد در ماهتاب خوردن

• هر جا صلاهی محرمی راز داده اند

آهسته تر زبوی گل آواز داده اند

• ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرووسمن درا

تو ز غنچه کم نه دمیده ای دردل گشا به چمن درا

با استناد به آنچه گفته آمد، باید افزود که سیاست فرهنگی بابریان هند مبتنی بر سعه

صدر و مسامحه در برابر اقوام، زبانها، ادیان و مذاهب دیگر زمینه رشد و بالندگی علوم و فنون از جمله شعر و ادب فارسی را مساعد ساخت. ازین رو بی سبب نیست که دانشمند ایرانی دوکتور ذبیح الله صفا در کتاب « تاریخ ادبیات در ایران » ضمن یاداری از شاعران بنامی که در کنف حمایه و تشویق شاهان و شاهزادگان بآبروی می زیستند یادآوری می شود: « بدینگونه باید پذیرفت که باروری ادب فارسی که بر اثر تشویق شاهان و شاهزادگان تیموری از عهد میرزا شاهرخ و پسرش بایسنقر آغاز شده و در دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در مرکز ادبی و هنری هرات به کمال رسیده بود، با پادشاهی جلال الدین اکبر از سر گرفته شد. » دوران جلال الدین اکبر با اصلاحات و تجدیدی که او در زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر راه انداخت، بخصوص با گامهای وسیعی که در راه انکشاف موسیقی و ادب برداشت، کاملا متمایز است. مثلا به دستور او بدون هیچگونه تعصب مذهبی شاه اثر اساطیری هند « مها بهارات » در دو مجلد قطور بزبان فارسی ترجمه شد و در زمینه نزدیک ساختن مذاهب هنود با اسلام فعالیت هایی صورت گرفت.

در ایران و آذربایجان

ختایی

ترکان صفوی ایران نیز حامی شعر و ادب فارسی بودند. مؤسس این سلاله شاه اسماعیل صفوی به هردو زبان شعر انشاد می کرد. دیوان اشعار ترکی او که با تخلص " ختایی " سروده شده در سال 1996 از نشر برآمده ست. به گفته داکتر صفا وی نامه هایی در 1400 بیت سروده که بسال 1948 در باکو به طبع رسیده و دیوان اشعار تورکی او را هم اکادمی علوم آذربایجان در سال 1966 به نشر رسانده است. به نوشته آزاد رستموا در کتاب " سیر غزل در ادبیات آذربایجان " ختایی بیشتر در غزلیات غنائی عاشقانه شهرت کسب کرده است. شعر و غزل عرفانی هم دارد. برخی از غزلهای وی تماما بازندگی زمینی و واقعی پیوند دارد. یک بیت از اشعار تورکی عارفانه وی:

مسجده وار مق نه حاجت، دیدیم ای زاهد مانا
روح ایله زلفو آنین، کفر ایله ایمان دیر مانا

از اشعار فارسی او:

بازگرد ای جان که جسم بی تو در افگندگی است
مرده ای را بار دیگر آرزوی زندگی است
گر منم اینجا، دلم آنجاست در خدمت مقیم
گرچه زان حضرت تنم دور است، جان در بندگی است
پیش مهر عارضت مه خودنما گرشد چه شد
هر چراغی را به قدر نور خود تابندگی است

یک بند از تخمیس زیبایی او بر غزل مشهور حافظ:
توان گلی که خراب تو گل‌عدار انند
اسیر بند کمند توشه‌سوار انند
به بند دانه و دامت چومن هزار انند
" غلام نرگس مست تو تاجدار انند
خراب باده لعل تو هوشیار انند "

در عهد صفویان تعداد شاعرانی که به ترکی و فارسی شعر می سروده اند کم نبوده اند، از آن جمله سام میرزا عده ای از شاعران ذواللسانین این دور را در کتاب « تحفة سامی » معرفی کرده است.

محمد فضولی

مقتدرترین شاعر ترکی سرای سده دهم هجری محمد بن سلیمان بغدادی متخلص به « فضولی » میباشد که به قول داکتر صفا از طائفة بیات و اصلا اهل آذربایجان بوده و چون زندگانش بیشتر در بغداد گذشته، به همین سبب به بغدادی شهرت یافته است. بعد از پیوستن بغداد در سال 941 به قلمرو دولت عثمانی، به دربار سلطان سلیمان قانونی پذیرفته شد و تا سال وفاتش بسال 963 در کمال اعزاز و احترام حیات بسربرد. فضولی بزبانهای تورکی، فارسی و عربی تسلط کامل داشته و علوم متداوله عصر خود چون فلسفه، منطق، طب و ریاضیات را فرا گرفته بود و در هر سه زبان آثار زیبا و ماندگاری از خود بجا گذاشته است. کلیات فارسی او مشتمل بر قصیده، غزل، قطعه، رباعی و یک ساقینامه بنام " هفت جام " به چاپ رسیده است. آثار تورکی او چون انیس القلب، بنگ و یاده، صحبة الاثمار، حدیقة الشهداء و رساله ای بنام لطائف المعارف یا سفرنامه روح دارد که مناظره ای است میان روح و عشق و نیز رساله ای بنام رندوزاهد پرداخته که بسال 1275 در تهران چاپ شده است. مثنوی لیلی و مجنون او که به پیروی از علیشیرنویایی سروده شده، لطیف و مشهور است. به نوشته دانشمند آذربایجانی آزاده رستموا " غزل آذربایجان با آثار فضولی به قله رفیعی نائل آمد. طی قرنهای مقلدین زیادی با سحر آثار فضولی تسخیر شدند... علت آن بیش از هر چیز در آن است که آثار و غزلیات فضولی از جنبه بدیعی و بیان نسبت به آثار سایر شعرای ترک زبان خصوصا شعرای تورکی آنری برتری دارد. فضولی طرفدار وحدت وجود عرفانی بوده است. او در رساله عربی خود موسوم به " مطلع الاعتقاد " با تیزبینی عالمانه خویش به تحلیل و نقد جریانات فکری، فلسفی و تصوف زمان خودی پردازد و در آثار خود " هفت جام "، " رند و زاهد "، " صحت

ومرض " شرح بدیعی از اعتقادات عرفانی خود را ارائه میدهد" .

او بدون تردید بعد از علیشیر نوایی در زبان ترکی بزرگترین شاعر است که دیوانش بار بار در باکو، ترکیه و سه بار در تاشکند به طبع رسیده و مورد قبول خاص و عام قرار گرفته است. نمونه های شعر او:

مارا هلاک غمزه خونریز کرده ای

تیغی عجب به کشتن ما تیز کرده ای

دل را نمی رسد زفرح پای بر زمین

تا بسته اش به زلف دل آویز کرده ای

شدتازه داغ شوق توتا باغ حسن را

آراسته به سبزه نوخیز کرده ای

ایدل به اهل زهد نداری ارادتی

زین ناکسان خوشست که پرهیز کرده ای

بغداد را نخواست فضولی دلت مگر

کاهنگ عیش خانه تبریز کرده ای

چند بیت از غزلهای مشهور ترکی او:

لبی نین نکته سیدن بیخبر در زاهد غافل

بو پنهان نکته نی بیر واقف اسرار اولندن سور

غمینگده شمع تک یاندیم، صبادن سورمه احوالیم

بواحوال شب هجران بنیمله یار اولندن سور

کوزوم یاشلیغترین حالین نه بیلسون مردم غافل

کواکب سیرینی شب تا سحر بیدار اولندن سور

زاهد غافل،

ترجمه:

از نکته لب او بیخبر است. این نکته نهان را از کسی جویا شوکه واقف اسرار باشد. در اندوه فراق تو چون شمع سوختم و آب شدم. حال زار مرا از باد صبا چه میپرسی، احوال این شب هجران را از کسی بپرس که با من یار بوده- است. در غفلت خفتگان، از آنچه بر چشمان اشک آلودم میگذرد چه خبر دارند؟ سیرکواکب را از کسی جویا شوکه شبانگاه تا صبحدم چشم بر هم ننهاده و بیدار مانده است.

بت نورسیم نمازه شب و روز راغب اولمیش

بونه دیندر الله الله ، بته سجده واجب اولمیش

ترجمه:

بت نورسیده ام شب و روز میل نماز دارد. خدایا، این چه دینی است که در آن سجده کردن بر بت واجب آمده است.

درین باره که این شاعر والا مقام چرا کلمه ای مانند « فضولی » را به صفت تخلص خود برگزیده است باید گفت که کمینه چند دهه قبل در مقاله ای تحت عنوان " فضولی، محیط زندگی و شخصیت او"، ترجمه دوکتور خیامپور، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال سوم، شماره های 1 - 2 خوانده بودم که به حواله خود او گفته شده بود، چون حریفان همیشه اشعار او را با تخلص هایش یکجا سرقت کرده و از آن خود اعلان میکردند، شاعر مجبور شده تا برای جلوگیری از آن، این تخلص را برای خود انتخاب نماید.

صائب تبریزی

شاعر نام آور دوران صفوی، ستاره درخشان سبک هندی، استاد مسلم غزل، سراینده بیش از یکصد و بیست هزار بیت در زبان فارسی و صاحب دیوان بزرگ در زبان ترکی میرزا محمد علی صائب - صائبا میباشد. به گفته مرحوم امیری فیروزکوهی در مقدمه دیوان صائب، او که مدت هفت سال زندگی خود را در کابل، لاهور، آگره، دکن و برهانپور هندوستان سپری کرده، مورد تقدیر و احترام دربار بابرین قرار داشت و با میرزا احسن الله ملقب به ظفرخان متخلص به «احسن» حکمدار کابل در مراسم تاجپوشی شاه- جهان اشتراک کرده قصیده ای بدین مناسبت قرائت کرد و بنا به نوشته منابع مختلف هندی به دریافت القاب و عناوین و مناصب نایل گردید و بعد برگشت به ایران عنوان « ملک الشعرا » به وی داده شد. به قول علی اکبر دهخدا در «لغتنامه» یک دیوان صائب به زبان ترکی است و به قول امیری فیروزکوهی با حواله به منابعی که مورد استفاده او قرار داشته از دیوان ترکی او چند نسخه در ترکیه موجود است. او میگوید: در منبعی که من دیدم تعداد اشعار دیوان ترکی او به بیست هزار تخمین زده شده است.

دوست محترم من پروفیسور دوکتور عنایة الله شهرانی که در ایالات متحده امریکا مصروف تحقیقات علمی و ادبی و نشر کتاب ها می باشد، طی مکتوبی به من نوشته بود که: **من دیوان ترکی صائب را در سال 1966 در نزد یکی از ارادتمندان صائب- شاعر غزلسرا در سبک هندی آقای عبدالعزیز پورغنی دیده ام.**

صائب طی اقامت چهارساله خود در شهر کابل قصیده غرایی در وصف این شهر سروده که خیلی شهرت دارد و ما بیتی چند از آن انتخاب و تقدیم خوانندگان محترم می نماییم:

خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش

که ناخن بردل گل می زند مژگان هر خارش

حساب مه جبینان لب بامش که می داند

که صد خورشیدرو افتاده در هرپای دیوارش

چه موزون است یارب طاق ابروی پل مستان

خدا از چشم شور زاهدان بادا نگهدارش

دیوان صائب باربار در ایران، استنبول، هند از جمله در بمبی ولکنهوچاپ شده است. در «دیوان صائب تبریزی» که به کوشش محمد قهرمان از طرف شرکت انتشارات علمی به چاپ رسیده، 19 غزل ترکی او نیز جاداده شده. ما مطلع دو غزل او را طور نمونه از اشعار ترکی او ذکر می کنیم که به نوشته محمد دیهیم مؤلف کتاب "تذکره شعرای آذربایجان" از جمله پنج غزل تورکی او است که توسط حمید سید نقوی (حامد) یکی از شعرای بلند پایه و فاضل معاصربه فارسی ترجمه و نشر شده است:

دوتولموش کونگومی جام ایله شادان ایلمک اولمز

ال ایلن پسته نین آغزینی خندان ایلمک اولمز

ترجمه:

دل افسرده ام باباده شادان چون توان کردن
دهان پسته را بادست خندان چون توان کردن

خط غباری، عارضین آیات قرآن ایله میش
حسن صاحب شوکتین موری سلیمان ایله میش

ترجمه:

جلوه خط عارضت آیات قرآن کرده است
مور را حسن جهانگیرت سلیمان کرده است

داکتر شهریار

نام کامل این شاعر پرآوزه سید محمد حسین بهجت تبریزی می باشد که به نام «**شهریار**» شهره آفاق گردیده است . او در سال 1281 در دهکده خشکناپ از توابع آذربایجان شرقی ایران متولد شد . تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود به سر رسانید و آنگاه برای ادامه تحصیل به تبریز و سپس به تهران رفته شامل مدرسه عالی طب (فاکولته طب) شد، اما در اثریک عشق نافرجام که منجر به تبعید ش از تهران به نیشاپور گردید، به تحصیل پایان داد و در سال 3101 به کار در دستگاه دولت شروع کرد .

شهریار بزرگترین شاعر ترکی گوی پس از علیشیر نوایی و مولانا فضولی و بزرگترین شاعر غزلسرا در زبان فارسی پس از سعدی و حافظ است . نیما یوشیج پدر شعر نو در ایران به یک دوست خود نوشته بود که «**باید گویم شهریار**» تنها شاعری است که من در ایران دیدم.»

مناسبات دوستانه میان شهریار و نیما یوشیج نهایت مستحکم و شگفت انگیز است . او باخوندن «افسانه» نیما ، گرویده او می شود و به قصد دیدار با نیما به معیت دوست خود امیری فیروزکوهی به نقاط دوردست مازندران سفر میکند ، اما موفق به دیدن او نه می شود . منظومه «**دومرغ بهشتی**» که افاده کننده جستجوی پرسواس شاعر و آیینة احساسات مملو از صمیمیت اونسبت به نیماست، داستان مرگی است تنها که بدنبال جفتی چون خود میگردد ، مرگی که از تبار او بوده، سرودی چون سرودهای او و روحی آزاده چون روح او داشته باشد... سرانجام پس از انتظار طولانی، آن مرغ بهشتی به منزل شاعرمی آید و همان طوری که حسن پور زنجانی میگوید: و براستی ، لحظه ، لحظه ای باشکوه و فراموش ناشدنی است هم برای شهریار ، هم برای نیما و هم برای شعر معاصر فارسی که در آن دوشاعر بزرگ، هریک به عنوان نماینده شایسته ای از دو فصل مشخص شعر امروز، آغوش به روی هم میکشایند . این صحنه- ایست که در آن غزل امروز، با شعر نیمایی آشتی می کند و مثنوی بر گونه شعر آزاد بوسه میزند و بار دیگر مضحک بودن جنگ و ستیز بر سر قالبهارا، به رخ میکشد . بندهای شعر خیلی زیبا و دلنشین است .

جمشید علیزاده که کتاب : «**گفتگو با شهریار**» به اهتمام او به طبع رسیده در مقدمه ای که بر این کتاب نوشته میگوید: «**او بزرگترین شاعر دوزبانه سراسر تاریخ ادبیات ایران است و همین امر است که به او در میان بزرگان شعر این سرزمین جایگاهی خاص و منحصر می بخشد.**»

نویسنده مقدمه پس از یک بررسی مختصر اشعار عربی و فارسی خاقانی و سعدی و اشعار عربی مهناز دیلمی و ابونواس می نویسد: «**همچنین با تفاوت های بنیادینی که از**

هر لحاظ میان زبان و ادبیات عربی و ترکی وجود دارد؛ تأکیدم صرفاً روی این نکته است که شهریار در بین شاعران نولسانین ادبیات ایران تنها چهره ای است که در هر دو زبان شاهکار آفرین و نقطه عطف بشمار می آید.»

شهریار ضمن گفتگویی با رادیو تبریز اظهار داشته بود که ذوق و حساست ادبی خود را بیشتر مدیون مادر خود میباید. مادرش با آن که سواد خواندن و نوشتن نداشته، اشعار بسیار لطیف ترکی را به خاطر داشته و چون شعر لطیفی میخوانده می لرزیده و اشک می ریخته « .. این بود که علاوه بر وراثت، حال و هوای مادرم از کودکی در روح من منعکس شد. در 4-5 سالگی اولین شعری که من حس کردم و به ذائقه سپردم را مادرم خواند، این دو بیت ترکی بود که هنوز در مغز من صدا میکند و به نظر من از لطیفترین اشعار دنیا ست:

گنتمه ترسا بالاسی منده سنه سایه گلیم
دامنیدن یاپوشوم منده کلیسایه گلیم
یاکه سنگل گینه اسلامی گولوم ایله قبول
یاکه تعلیم ائله من مذهب عیسایه گلیم

مضمون شعر چنین است: ای یار ترسازاده، دورنرو، من نیز چون سایه به دنبالت روانم. به دامنت می آویزم و به کلیسا میروم. یابیا اسلام را بپذیر و یا به من بیاموز تا به مذهب عیسی درایم. او در جای دیگر میگوید: «مادرم روحا یک شاعر بود و من بیشتر جنبه شعریم را از او به ارث برده بودم. شعر ترکی زیاد سروده ام.»

شاعر اولین شعر خود را به زبان ترکی در 7 سالگی می گوید و در 9 سالگی اولین شعر فارسی خود را می سراید که یک بیت آن چنین است:

من گنهکار شدم وای به من مردم آزار شدم وای به من

او با بسیاری از شعرا و هنرمندان معا صرخود از جمله ملک الشعرا بهار، عارف قزوینی، امیری فیروزکوهی، ایرج میرزا، کمال الملک، حبیب سماعی، ابراهیم صهبا، نیمایوشیج، صادق هدایت، فریدون مشیری، کسرائی، رضا براهنی، دوکتور محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)، سایه (هوشنگ ابتهاج)، نادر نادرپور، دکتر مرتضی رضوی نشست و برخاست و با مهدی اخوان ثالث، سیمین بهبهانی، دکتر حمید مصدق و دیگران ملاقاتها داشته است.

شاعران، دانشمندان و ادیبان ایران و خلق آذربایجان او را گرامی داشتند و به آثار فارسی و ترکی او دل بستند. او در اولین کنگره نویسندگان ایران به ریاست ملک الشعرا بهار شرکت داشت و « دومین کنگره سراسری شعر ایران » در تبریز به ریاست او تشکیل شد. در فروردین 1363 « کنگره بزرگداشت استاد سید محمد حسین شهریار به مناسبت هشتاد و دو سالگرد تولد او » در تبریز برگزار شد.

داکتر شهریار که در سالهای آخرزندگی به تصوف و عرفان روی آورده ، تا حدودی گوشه گیر شده بود، نسبت بیماری در شفاخانه مهر تهران بستری شد . آیت الله خامنه ای که رئیس جمهور وقت بود، از اوعیادت به عمل آورد. سرانجام داکترشهریار یکی از بزرگترین شاعران فارسی و ترکی به عمر 83 سالگی در 27 شهریور سال 1367 در بیمارستان مهر درگذشت . در تشییع جنازه او تا آرامگاه ابدیش «مقبرة الشعراى تبریز» بیش از چهل هزار نفر اشتراک داشتند و در سراسر آذربایجان عزای عمومی اعلام شد.

محققان، شاعران، و منقدان زیادی در ایران ، جمهوری آذربایجان و ترکیه پیرامون احوال و آثار این سخن سرای بزرگ مقالات زیادی نوشته و ابراز نظر کرده اند. شهریار آثار بزرگ و ماندگاری در هردو زبان آفریده که از نظر محققان، اکثریت آن بی بدیل و شاهکار به حساب می آید. از آن جمله است:

- دیوان شهریار که بار بار و یک بار هم در مجموعه پنج جلدی به طبع رسیده.

- « حیدر بابایه سلام » (سلام به حیدر بابا) به ترکی آذربایجانی که شاه -اثر او در زبان مادری قبول شده و بار بار در ایران ، آذربایجان و ترکیه با شرح و تعلیق و ترجمه حال شاعر نشر شده.

- «سهندیه» که بنام شاعر مشهور آذربایجان «بولود قره چورلو» بزبان ترکی سروده شده.

- « دو مرغ بهشتی » بزبان فارسی.

- « افسانه شب » به زبان فارسی.

- « هذیان دل » بزبان فارسی.

- «قهرمانان استالینگراد» به زبان فارسی.

- «پیام به اینشتین» به زبان فارسی.

- « تورکون دیلی » (زبان ترکی) قطعه ای بزرگ در باره خصوصیات و افتخارات این زبان.

- « بهجت آباد خاطره سی » بزبان ترکی.

- « خان ننه » بزبان ترکی.

نظر شاعران ایرانی در مورد داکتر شهریار و آثار او:

ملک الشعرا بهار که با استادسعید نفیسی و پژمان بختیاری بر چاپ دیوان شهریارمقدمه نوشته اند، درباره او چنین ابراز نظر کرده اند: «شهریار نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق است - ملک الشعرا بهار.»

«راستی حق اوراست که با سخنان دلکش خود، دل‌های آشفته را نیز درمان بخشد و هم پزشک تن و هم طبیب [روان باشد - استاد سعید نفیسی.]»

«زبان دلپذیر این شاعر پندار پرست، [راوی] دقیقترین افکار عاشقانه و حاوی زیباترین لطائف شاعرانه است. منظومه روح پروانه او توده آتشی است که دل را از حرارت خویش می‌گدازد - پژمان بختیاری.»

نیما یوشیج پدر شعر نو در ایران که منظومه مطولی مشحون از راز و نیازشاعرانه بنام «منظومه به شهریار» نوشته و با نامه مختصری به شاعر تقدیم کرده است می‌نویسد: «چشمداشت عمده این است که این هدیه ناقابل را به منزله برگ سبزی که درویشی به آستان ملوک تحفه میبرد، از دوست خود بپذیرید. این نمونه کار من نیست. این یک نمونه صفای من است. دوست شما نیما یوشیج.»

دوکتور منوچهر رضوی:

ز اولین شعر گرفتی لقب "مفخر شرق"

بیدقت بادیه نارفته همه فرزین بود

پارسی، ترکی و تازی همه در دست تو موم

کلک جادوی تو از این همه گوهرچین بود

سایه (هوشنگ ابتهاج):

• شهریارا تو بمان بر سر این خیل یتیم

پدرا، یارا، اندوهگسارا تو بمان

• عروس طبع من ای "سایه" هرچه دل ببرد

هنوز دلبری شعر شهریارش نیست

بیژن ترقی:

زبان شعرتو از بارگاه الهام است

که خود زجانب پروردگار می‌آید

مگر به خواب ببینیم شاعری چون تو
فهمیم و نادره در روزگار می آید

پژمان بختیاری:

اینجاست شهریار و اینجاست شهریار
وان شاعر بلند سخن شهریار ماست

گلشن کردستانی:

شکوهی به پیشانی روزگاری
جهان سخن را مگر شهریار

فروغ از تو خیزد مگر آفتابی
هنر از تو خیزد مگر شهریار

مشفق همدانی طی قصیده بزرگی که بنام "معبد خورشید" خطاب به او نوشته:

شهریار پهنه پهنور اندیشمندی
کز هنرتاج شرف برتارک شعرانهاده

نی ترا امروز تنها زیب دامن کرده، گوهر
پارسی را گنج در گنجینه فردا نهاده

دوکتور محمد رضا شفيعی کد کنى (م. سرشک) در راه سفر به تبریز و نخستین دیدار با
شهریار در شعر «سرمنزل خورشید»:

نک بر در میخانه رندی که همه عمر

می جز ز خم خواجه ننوشید رسیدیم

در حضرت آن پیر که پشمینه حافظ

بر قامت جز او نبرازید رسیدیم

مهرداد اوستا: آن تازگی و جهش که در غزل شهریار وجود دارد، نه در غزل امیری
وجود دارد و نه در غزل رهی، که اینها هر دو از مهمترین غزلسرایان روزگار ما هستند.

بهمن فرسی مترجم «حیدر بابا» به شعر فارسی: .. در تنه بیش و کم تناور شعر ایران
درین قرن، هیچ شعری را بلند یا کوتاه، موزون یا بی وزن، نمی توان نشان داد که
نفوذ مستقیم و بی درنگش در اهل زبان و نه تنها اهل شعر به پای حیدر بابا

برسد... شرمگینم که فارسی من ، در جای جایش ، آب روان
شعرشهریار را از بسترهایی سنگلاخ گذرانده است.

سپیده در مصاحبه با شهریار: من آذربایجانی نمیدانم، اما در تبریز که بودم هر که را
دیدم گفتم: ما در خانه یک قرآن داریم و یک «حیدر بابا» و حیدر بابا به این طریق برای
مردم آذربایجان ابدی و افسانه ای شده است.

شهریار در برابر این سوال که : استاد، زبان ترکی را در آینده ایران چگونه می
بینید، میگوید:

ترکی ، فارسی، عربی به تنهایی نمی تواند وجود داشته باشد. زبانها همه به یکدیگر
وابسته اند و هر یک به نحوی نقصی دارند. در دنیای زبانی نیست که مستقل باشد. مثلاً در
زبان عربی آنقدر لغت ترکی هست که خودشان هم نمیدانند. برای نمونه «بلبل» در
اصل ترکی است که آن را « بلبله » میگویند و به صورت « بلابل » جمع بسته اند ،
فارسی هم همینطور. در فارسی لغات ترکی زیاد است... البته در زبان ترکی هم واژه های
فارسی و عربی وجود دارد. زبان مادری هر کسی برای خودش بیش از سایر زبانها
شیرین است ، اما مهم اینست که نباید تعصب داشت.

از سخنان شهریار در باره خودش و اشعارش:

باید از حافظ آموخت. هفتصد سال بود که حافظ تنها مانده بود. غزل در بن بست قرار گرفته
بود، تا آنکه من آمدم.. اگر ما از حافظ وسعدی تبعیت کنیم آن وقت میتوانیم به جایی
برسیم. کاری که من کردم همین بود. حالا نه تنها به حافظ رسیدم، بلکه از او هم گذشتم.
حافظ دیگر " افسانه شب". " دو مرغ بهشتی". " هذیان دل" و " ای وای مادرم"
راندارد. علتش اینست که من از آنها نبردم. من دنبال کار آنها را گرفتم.

به جواب سوالات کیهان فرهنگی: منظومه «حیدر بابایه سلام» که امروزه ورد زبان
تمام ترکهای دنیاست ، با چه انگیزه ای سروده شده؟

... مادرم روحا یک شاعر بود و من بیشتر جنبه شعری را از او به ارث برده بودم .
شعر ترکی زیاد سروده ام ... حیدر بابا هم اولین شعری است که مادرم با تأثیرات سحر
انگیز خود موجب سرودن آن شد.

در ذیل نمونه هایی از اشعار شهریار برگزیده از دیوان او تقدیم میکنیم:

- برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم
حیف از آن عمر که در پای تو من سرکردم

عهد و پیمان تو باما و وفا با دگران
ساده دل من که قسم های تو باور کردم

تو شدی همسراغیار و من از یارودیار
گشتم آواره و ترک سرو همسر کردم

• آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا
بیوفا حالا که من افتاده ام از پا چرا

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سنگدل این زودتر میخواستی، حالا چرا

• برو که خرده گرفتن به عاشقان نه رواست
که دست عقل تو از نخل عشق ما کوتاست
تو شهریار، سخن را به آه می بندی
که بر نیامده از سینه آسمان پیماست

• فلک گو بامن این نامردمی و مر
که من سلطان عشق و شهریار شعر ایرانم

چو شهسوار فلک گر به نیزه زرین
گلوی شب نشگافم بریده باد سرم

لحظه های هیجان آمیزی از آمدن نیما به سراغ شهریار که در « دو مرغ بهشتی »
تصویر شده است :

شبچراغان روشنگر شهر

رنگ و وارنگ ، دل می ربایند

لاله رویان به طرف خیابان

زیب و فر ، رنگ و بو می فزایند

آمد از گرد ره این مسافر

دخترانش به هم می نمایند

این همان شاعر آسمانی است!

دو بند از منظومه ترکی « حیدربابا » :

« من سنين تک داغا سالدیم نرسی

سندھ قایتار، گویلره سال بو سسی

بایقوشون دا ، دار اولماسین قفسی

بوردا بیر شیر داردا قالب باغیریر

مروت سیز انسانلری چاغیریر...

ترجمه از اسماعیل فیروز ثمرین :

«مانند تو در کوهستان فریاد برآوردم

تونیز پژواک صدایم را به آسمانها برگردان،

ای کاش قفس جغدهم برایش تنگ نشود.

درینجا شیری در تنگنا مانده و نعره می کشد

و انسانهای بی مروت را به امداد می طلبد ...

حیدر بابا گون دالیوی داغلا سین

اوزون گولسون بولاغلارین آغلا سین

اوشاقلارین بیر دسته گل باغلا سین

یل گلنده ویرکتیر سین بو یانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا

ترجمه:

حیدر بابا خورشید همیشه پشتت را گرم نگهدارد
همیشه چهره ات خندان و چشمه هایت گریان باشد.

بگذار بچه هایت یک دسته گل ببندند

و چون شمال بوزد، آنرا به سوی ما پرتاب کنند
شاید بخت خفته من بیدار شود.

در ترکیه

انشاد شعر در دوزبان ترکی و فارسی از زمان مولوی رومی در سرزمین ترکیه که سابقاً روم نامیده می شد وجود داشت، اما بعداً در اثر تشویق و حمایت سلاطین عثمانی افزایش یافت. سلاطین مقتدر عثمانی - سلطان سلیم و سلطان سلیمان هر دو شاعران بنام در زبانهای ترکی و فارسی بودند. نمونه ای از اشعار سلطان سلیم:

در عاشقی دودیده من چون گریستند
خوبان خجل شدند وبهم خون گریستند
از غم بسوختند چو دیدند حال من
آنانکه بر ملامت مجنون گریستند
درفکرم ای سلیم که چون گشت حال شان
آنهاکه دور از آن لب میگون گریستند

نمونه کلام پسر او سلطان سلیمان که در هر دو زبان شعر می نوشت:

دیده از آتش دل غرقه در آبست مرا
کار این چشمه ز سرچشمه خرابست مرا

طوری که دکتر صفا می نویسد، شاهان عثمانی حامی ادبا، شعرا و منشیان ادبشناس بودند و با ادیبان بزرگ نظیر جامی نیز مکاتبه داشتند. جامی به سبب عنایات خاصی که از سلاطین عثمانی میدید، دفتر سوم مثنوی "سلسله الذهب" خود را بنام بایزید کرد و در آغاز آن چنین یاد نموده است:

مهبط العز و العلی سلطان بایزید ایلدرم شه دوران
خاک یونان زمین از او گلشن جان یونانیان از او روشن

و در مدح سلطان محمد فاتح او را "شاه مجاهد غازی" نامیده است:

پیش شاه مجاهد غازی
بکشا لب به نکته پردازی

امادر ترکیه بزرگترین پیشگام در عرصه این سنت، جلال الدین رومی - بلخی مشهور به مولوی یا مولانا است.

جلال الدین رومی - بلخی

خداوند گار بلخ جلال الدین محمد بن بهاؤالدین ولد از احفاد خوارزمشاهان بسال 604 هجری در بلخ زاده شده و در سال 672 در شهر قونیه ترکیه زندگی را پدرود گفته است. ترکیه در گذشته بنام کشور روم یاد می شد، ازین رومولانا به نسبت این که قسمت اعظم حیات خود را درین سرزمین سپری کرده و آثار خود را در آن جا نوشته و

در همان جا دفن گردیده است، بنام مولوی رومی شهرت یافت. بنا به قول مؤلف دانشمند کتاب «نگاهی نوین به تاریخ دیرین تورکهای ایران» محمدرحمانی فر، مادر بهاؤالدین دختر سلطان محمد خوارزمشاه بوده و از همین رو برخی از منابع مولانارا از جمله ترکان خوارزمشاهی به حساب آورده اند.

مولانا از اجوبه های تاریخ ادبیات دری بوده، باشاهکارهای بزرگ خود «مثنوی معنوی» و «دیوان شمس» شهرت جهانی بدست آورده است. شیخ بهاؤالدین عاملی، «مثنوی معنوی» او را چنین ارزیابی میکند:

من نمی گویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر، ولی دارد کتاب

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآنی به لفظ پهلوی

مثنوی او چو قرآن مدل

هادی بعضی و بعضی را مضل

اقتباس محترم محمد امین اوچقون از ص 6 مقدمه مثنوی طبع کابل از روی چاپ ایران بر اساس طبع لیدن.

مثنوی از نقطه نظر احتوای اندیشه های عرفانی و فلسفی و برخی اندیشه- های دائر به تکامل انسان، کتابی نادر و بی همتاست. طور نمونه به ابیات ذیل توجه کنید:

**از جمادی مردم و نامی شدم
وز نما مردم ز حیوان سرزدم**

**مردم از حیوانی و آدم شدم
پس که داند چون ز مردن کم شدم**

**بار دیگر چون ملک پران شوم
آن چه کاندر و هم ناید آن شوم**

مولانا در لابلای مثنوی برخی مسائل خیلی مهم و مرکب فلسفی چون مسئله تضاد و وحدت دیالکتیکی اضداد را صدها سال قبل از هیگل چنان استادانه بیان میکند که خواننده از آن به شگفت اندرمی شود، حتی برخی از محققان گفته اند که او زبان یونانی را نیکو میدانسته و با اندیشه های فلاسفه یونان از نزدیک آشنایی داشته است.

مولوی از نما یندگان تصوف مبتنی بر ذوق و شوق و جذبه و احساس است و با

آنکه یک عده زیاد اندیشه های فلسفی را در آثار خود انعکاس داده است، معتقد است که به حق و حقیقت فقط از طریق مکاشفه و اشراق میتوان پی برد، نه از راه معقولات. بنا برآن عقل و خرد آدمی را در قلمرو عشق راهی نیست:

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

مولوی تمام انسان هارا از یک اصل میداند و همه را جوینده یک حقیقت می شمارد و ماهیت انسان را بالاتر از جنس و قبیله و معتقدات مذهبی ارزیابی میکند. او مثنوی را برای انسانیت – برای تمام انسانها سرده است. او اگر بعضا از قوم و قبیله ای نام می برد، بر اساس یک ضرورت مبرم این کار را می کند. مثلا در جلد دوم کلیات دیوان شمس تبریزی رباعی 1187 را چنین می خوانیم:

بیگانه مگیرید مرا زین کویم در کوی شما خانه خود میجویم

دشمن نیم ارچند که دشمن رویم
اصلم ترک است اگرچه هندی گویم
یک بیت از مثنوی معنوی مولوی:

ترکجوشی کرده ام من نیم خام از حکیم غزنوی بشنو تمام

مولانا در غزل 1318، صفحه 489، جلد 1 کلیات شمس تبریزی میگوید:

من ترکم و سرمستم، ترکانه سلح بستم

درده شدم و گفتم، سالار سلام علیک

غزلهای شماره 1362، 1183، 1363، 1382، در ترکیب خود ابیات زیبایی ترکی دارد.

و نیز از او است:

نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه

و:

ترکی همه ترکی کند، تاجیک تاجیکی کند
من ساعتی ترکی شوم، یک لحظه تاجیکی کنم

به گفته برخی از محققان در بعضی از منابع در متن این رباعی بجای کلمه «هندی» کلمه «دری» آمده است. برطبق نظر پژوهندگان احوال و آثار مولانا او این رباعی را به جواب کسانی که وی را بیگانه در دیار خود می دانستند که به زبانی بیگانه برای آنها شعر می سرود، به دفاع از خود نوشته است.

محمد حلیم یارقین در مقدمه ای که بر ترجمه 162 رباعی مولانا توسط دوکتور

شفیقه یارقین نوشته و بسال 1376 در کابل نشر شده، به حوالهٔ یک منبع می نویسد :
«مجالس شعرای روم» که در زمان شاه طهماسب صفوی در شهر تبریز به رشته
تحریر کشیده، دربارهٔ شاعران ترکی سرای زیادی معلومات می دهد و از جمله
مولانارا نیز در جملهٔ ترکی سرایان معرفی کرده از اشعار فارسی، فارسی - ترکی
ملع او نمونه ها ذکر کرده که از آن جمله دو بیت ذیل را می آوریم:

دانی چرا به عالم یالغیز سنی سیورمن

چون دربرم نیایی اندر غمت اولرمن

روزی نشست خواهم یالغیز سنین قاشیندا

هم سن چاخیر ایچرسن، هم من قومیز چیلرمن

ماهی چوشمس تبریز غیبت نمود گفتند

ازدیگری نپرسید، من سویله دیم آریرمن

بزرگترین شاعر فارسی گوی و ترکی سرای معاصر داکتر محمد حسین شهریار
میگوید: «مولوی را نمیتوان تنها شاعر نامید، بلکه او را بزرگترین متفکر میدانم. من
حافظ و سعدی و مولوی را نبی هم میدانم.»

در ترکستان

عبیدی

زمانی که سلاله بابر در هندوستان و حدود افغانستان امروز حکمروایی داشتند، در
ترکستان سلاله شیبانیان ترک اوزبیک براریکه حاکمیت قرار گرفته بودند. سلاطین
شیبانی نه فقط در ترویج شعر و ادب و حمایت از اهل دانش و فرهنگ همت می
گماشتند، بلکه عده ای از آنان منجمله اساسگذار این دولت محمد خان شیبانی و عبیدالله
خان شاعران با استعدادی بودند. مؤرخان و تذکره نویسان در مورد مقام شاعری
و اشعار محمد خان شیبانی، عبیدالله خان متخلص به عبیدی و سلطان محمودخان پسر
یونس خان معلومات زیاد داده اند.

عبیدالله بهادرخان متخلص به «عبیدی» پادشاهی دانشمند و دانشپور و درعین حال
از قریحه شعری عالی برخوردار بود. نسخهٔ خطی منحصر بفرد

کلیات اشعار «عبیدی» که در فوند نسخ خطی کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی مربوط اکادمی علوم اوزبیکستان باشماره 3931 نگهداری میشود، گواه زنده طبع وقاد و توانمندی او در سرایش شعر میباشد.

کلیات عبیدی که با تذهیب برخی صفحات، به خط نستعلیق زیبا نوشته شده و نزدیک به 700 صفحه را دربر میگیرد، متشکل از سه قسمت است. قسمت اول شعرهای فارسی است که غزلیات و بیش از دوصد رباعی، قطعات و یک تعداد ابیات را احتوا میکند. در قسمت دوم کلیات هشت غزل و چند فرد عبیدی به زبان عربی جاداده شده. قسمت سوم عبارت از اشعار ترکی شاعراست که در بخش اول آن «حکمت ها» که به تأسی از شیوه مخصوص عارف بزرگ خواجه احمد یسوی پیشوای طریقه «یسویه» در اوزان هجایی سروده شده و تعداد آن به 200 قطعه می رسد جاداده شده و در بخش دوم، دیوان اشعار او که مرکب از غزلها، رباعیات، قطعات و تک-بیت ها به ترتیب الفبامیباشد، قرار دارد. رویهم رفته اشعار فارسی عبیدی بخش قابل ملاحظه کلیات را دربر میگیرد.

عبیدی پادشاه مقتدرترکستان، گرویده طریقههای «یسویه» و «نقشبندیه» بودوباسید احمد بن جلال الدین معروف به مخدوم اعظم کاسانی - دهبیدی که بعداز خواجه عبیدالله احرار، خلیفه بزرگ و با بیش از 28 رساله خود نظریه پرداز و یکی از مروجین این طریقت می باشد، مناسبات دوستانه و خیلی نزدیک داشت. مخدوم اعظم مؤلف «رساله بابریه» که با ظهیرالدین محمد بابر نیز علایق دوستانه داشت، یک عده رباعیات و یک غزل فارسی عبیدی را دائر به تعلیمات نقشبندیه شرح نموده و درک عالی او را از اصول تصوف و دقائق عرفانی ستوده است. این جانب شرح این رباعیات را به زبان اوزبیکی ترجمه کرده، در جریده "ملی تیکنیش" و نیز در کتاب "تصوف و انسان" خود به نشر رسانده است. نمونه کلام عبیدی:

- ای آفتاب حسن برافکن زرخ نقاب
تا آفتاب روی تو بینیم بی حجاب

- ای شیخ مقید کرامات نه ایم
در بند خیالات و مباحات نه ایم

اسباب علامات کرامات می پرس
کاندر پی اسباب کرامات نه ایم

- آشفته مینگدیک سنگا ای یا ر تاپیلیمس

کونگوم کبی زلفونگغه گرفتار تاپیلیمس

ترجمه:

در عشق تو چون من دل‌داده ای آشفته را نمیتوان پیدا کرد و دلی که چون قلب من اسیر زلفانت باشد ، وجود ندارد.

مشرّب نمنگانی

یکی از شعرای بنام نیمه دوم قرن 17 ترکستان شاعر وارسته ، هم نفس عمادالدین نسیمی و منصور حلاج ، بابا رحیم مشرب نمنگانی مشهور به شاه مشرب است که با اشعار لطیف و دل انگیز خود در ترکی و فارسی به قلب و روح علاقمندان در آسیای میانه و افغانستان راه گشوده است. اشعار عارفانه او متأثر از فلسفه «وحدت وجود» و در عین حال انعکاس دهنده اندیشه های عرفانی ابن عربی و منصور حلاج است.

تجلی خدا در کوه طور، مصلوب شدن عیسی، به دار آویخته شدن منصور و آرزوی رسیدن به شهادت در راه حق، در اشعار او بار بار به چشم می خورد. او مرید یکی از احفاد مخدوم اعظم مشهور به « آفاق خواجه » بود که در کاشغر مرکز ترکستان شرقی در رأس حاکمیت قرار داشت. او این پیشگویی مرشد خود را که سرانجام بدست شخصی بنام محمود خان در بلخ جام شهادت خواهد نوشید، پیوسته با مباحثات و خرسندی یاد آوری می کرد.

قائیم نی تو کرایمیش بلخ شهریده محمود خان

تقدیر ازل بولسه نیلای انگا بیرمای جان

ترجمه : در بلخ محمود خان خونم را خواهد ریخت ، اگر سرنوشت ازلی این باشد ، چه کنم اگر جان نه سپارم.

بابا رحیم مشرب طبعی وارسته از علایق داشت و حیاتی قلندرانه بسر میبرد و باروحانیان قشری و زاهدان ریائی آشتی ناپذیر بود و پیوسته در اشعار خود بر آنان می تاخت و با شیوه ای طنز آمیز ماهیت آنان را برملا می ساخت. راویان، او را در قطار اولیاءالله قرار داده، پیرامون کرامات صادر شده از وی سخنانی گفته اند. اما طوری که از لابلای اشعارش برمی آید ، او به علوم دینی و دقائق احکام قرآنی وارد بوده، تاریخ انبیا ، تصوف و نیز علوم ادبی را نیک می دانسته است.

برخی از اشعار مشرب آمیخته با شطحیات است یعنی افاده حالاتی که در مواقع جذبه و هیجانات ناشی از عقیده وحدت، به صوفی دست میدهد و ظاهراً خلاف شرع می باشد و بعضاً منجر به قتل صوفیانی چون منصور و نسیمی گردیده است. به مثال های زیرین توجه کنید:

نیم موسی نقاب از چهره بردار
نمی آید خوشم این « لن ترانی»

توضیح: در کوه طور هنگامی که حضرت موسی از خدا خواست تا خود را به وی نشان دهد، در جوابش گفته شد که « لن ترانی » یعنی هرگز مرا نخواهی دید.

« لن ترانی » برسر دشت تو نخل « ایمن » است

«خرموسی» رفتم و «انی انالله» آمدم

توضیح: اقتباس از آیت قرآنی «...خرّ موسی صعقا» یعنی موسی بی هوش افتاد. «انی انالله» یعنی به تحقیق من خدای یگانه ام.

- سر به جیب خویش بردم از عدم باز آمدم

مظهر ذات الستم یک تن اوتاد آمدم

- در چشم اهل عالم صوفی وشم به ظاهر

سیرت طراز ماهان اندر لباس موسی

ای جبرئیل بیغ ایندی اوزینگ نی پرینگ کویر
بی درد سن، فرشته سن و عشق دین یراغ

ترجمه: ای جبرائیل حالا خود را نگهدار که پروبالت می سوزد، زیرا توفرشته ای و از سوزو درد بی خبر وبا عشق بیگانه ای.

یا صمدانی ترک ایتیب یا صنمیم دیس موکین
عیش و سرورنی قوییب یا که غمیم دیسام موکین

ترجمه: آیا می شود ذکر « یا صمد » را ترک گفته بجای آن « یا صنما » بگویم و با پشت پا زدن به عیش و سرور باغم و اندوه خویش هم نفس شوم.

سرانجام با با رحیم مشرب این خواص قلزم وحدت در سال 1711 م براساس فتوای گروهی از روحانیان قشری به دستور محمودخان حاکم در شهر بلخ به شهادت رسانیده شد. قبر اول او در بلخ در کنار مزار جوانمرد قصاب قرار دارد و آرامگاه اصلی اودر شهر اشکمش از مربوطات ولایت تخارو واقع است.

قسمتی از اشعار شاه مشرب بابیان زندگی افسانه آمیز او در تاشکند و مطابع هندوستان به طبع رسیده ومجموعه اشعارش دوبار، بار دوم یکجا با زندگی- نامه او در حجم قطور به اهتمام و تدوین جلال الدین یوسپوف در تاشکند بسال 2008 حلیه طبع پوشیده است.

از 350 مین سال تولد مشرب به سال 1992 در اوزبیکستان تجلیل به عمل آمد. در افغانستان نیز بدین مناسبت از طرف انجمن فرهنگی نوایی منتخبی از اشعار دری و اوزبیکی او بنام « گزیده ای از اشعار مشرب » یکجا با پرتزیت و مختصر ترجمه حال او به اهتمام عبدالله روئین و مقدمه رئیس اتحادیه نویسند -

گان بلخ صالح محمد خلیق با عنوان « انسانی و ارسته از تبار رندان » در مطبعه دولتی بلخ به طبع رسیده است.

در وادی فرغانه

امیری و نادره

در سده های 18 و 19 منطقه وسیع ترکستان به سه قلمرو مهم - بخارا ، خیوه و قوقند منقسم شده ، توسط سه سلاله ترکی اوزبیکی اداره می شد . پدر آخرین امیر بخارا امیر عبدالاحد خان متخلص به عاجز نه فقط مشوق شعرا بود بلکه خود نیز از قریحه شعری خوبی بهره داشت.

امیر عمرخان متخلص به امیر یا امیری که بر وادی فرغانه و متعلقات آن حکمروایی داشت ، شهر قوقند را به مرکز تجمع علما ، شعرا و اهل فضل و هنر مبدل ساخته بود . او و همسر زیبایش ماهلر آیم مشهور به نادره بیگیم متخلص به نادره هردو شاعرانی ورزیده و صاحب دیوان در زبان ترکی و فارسی بودند.

بعد از وفات امیر عمرخان با هجوم امیر نصرالله پادشاه بخارا ، ملکه فرغانه - نادره بیگم با آن همه فضل و کمال خود در سال 1842 باکمال قساوت به قتل می رسد.

مجا لس امیر عمرخان امیری و نیز محافل نادره بیگم در مصاحبت با شاعران و ارباب سخن برگزار می شد . او یسی شاعره مرغینانی مصاحب دائمی نادره و مربی فرزندان او بود. فضلی نمنگانی که سردسته شاعران دربار به حساب می رفت ، در تذکره منظوم خود "مجموعه الشعرا" نام عده زیادی از شاعران و شاعره های آن دور را بانمونه های اشعارشان ذکر کرده است که ما نمونه کلام یک تن از آنان - محزونه راکه فضلی با وی در شعر ترکی مشاعره داشته ، ذکر می کنیم . به روایت فضلی روزی بیت ذیل به قلم محزونه به دست او میرسد:

دل محزون به سرانگشت قضا در گره است

یارب این غنچه نشگفته کجا بگشاید

فضلی به جواب او این بیت را می نویسد و می فرستد:

ابرتا زار نه گرید نکند خنده چمن

غنچه تنگ تو از شبم ما بگشاید

لیکن به گفته مولف کتاب : محزونه از سر عفت خاموش میماند و حرف نمیزند.

نمونه کلام امیری:

هرکس خبر از فضل و هنرداشته باشد
سر برخط تسلیم اگر داشته باشد

زاهد نه شوی قابل درگاه امیری
هرچند دعای تو اثر داشته باشد

- قاشینگه تیکوزما گیل قلم نی

بو خط بیله بوزماگیل رقم نی

بتخانه لر ایچره هیچ ترسا

بیر کورمه دی سین کبی صنم نی

ازنادره :

- هزار دست هوس کوتاه است زان دامان

معین است که نتوان گرفت دامن جان

- ای زلف سیاه تو شبستان محبت

انوار جمالت مه تابان محبت

- کیل دهرنی امتحان ایتیب کیت

سیر چمن جهان ایتیب کیت

مقصد نه ایدی جهانه کیلدینگ

کیفیتی نی بیان ایتیب کیت

دراغانستان

در خراسان باستانی و افغانستان کنونی، ازدوران سلطنت تیموریان دانشپرور و ادامه-دهندگان حکومت آنان- بابریان هند، سنت پسندیده شعرسرایی در هر دو زبان رائج بود. طوریکه یادآور شده بودیم، پیش کسوتان این عنعنه علیشیر نوایی، حسین بایقرا و لطفی هروی بودند. به تاسی ازین شیوه مقبول، شاعران زیادی به هر دو زبان دری و ترکی شعر انشاد کرده و تا کنون نیز آنرا ادامه میدهند.

در افغانستان تعداد شاعرانی که درین ساحه قریحه آزمایی کرده اند خیلی زیاد است. ترکان افغانستان بخصوص اوزبیکان، زبان دری را خوب میدانند و توانسته اند آثار ماندگار گرانبهای بیافرینند. ما برخی از شاعران ذواللسانین این سرزمین را معرفی میکنیم.

نیازی بلخی

این شاعر پر استعداد در شهر بلخ میزیسته و در همانجا زندگی را پیرو کرده است. اشعار او بسیار سلیس و روان، کلمات و اوزانیکه بکار میبرد، آهنگدار و پرتنین است. سالها قبل دیوان اشعار ترکی و فارسی او را از نظر گذرانده نمونه هایی از آن اقتباس کرده بودم. لیکن افسوس که فعلا آنها را در اختیار ندارم، لذا با ذکر چند بیت از یک غزل شوخ ترکی او که به خاطر دارم بسنده میکنم:

مطرب رباب چالدى، گورگومه بولدى قالدی

قیغو قاجیب اویالدى، گورگومه بولدى قالدی

آینه آدی تیزگه، کوب ناز قیلدی بیزگه

یوز آفرین بو قیزگه، گورگومه بولدى قالدی

مشاطه اوردی ساچین، پیشانه چین ماچین
آچتی کولیب قولاجین، گورگومه بولدى قالدی

ترجمه: مطرب دست به تارهای رباب برد و با آهنگ افسونگران، هنگامه بپا کرد و غم و اندوه را از دلها زدود و متواری ساخت.

هزار آفرین به دلدار زیبا که با ناز و عشوه، آینه روی زانو گذاشت و با کرشمه و ادای شورانگیز خود هوش از سرم ربود و دلم را اسیر خود گردانید.

نادم قیصاری

میرزا محمد یحیی متخلص به «نادم» که اصلا از قیصار بود بسال 1248 در شهر میمنه زاده شد و بسال 1328 زندگی را پیرو کرد. او به زبانهای فارسی و ترکی شعری سرود و به صفت یک شخصیت دانش دوست و شاعر توانا مورد اعزاز و اکرام قرار داشت و جوانان را به آموزش و سرود شعر تشویق و ترغیب میکرد.

نادم قیصاری باشعراى معاصر خود چون نظر محمد نوا، ابوالخیر خیری و غلام محمد خدیوم سرپلی روابط و علائق ادبی داشت و در محافل علمی و فرهنگی اشتراک میکرد. قسمتی از اشعار او در سال 1330 در مطبعه دولتی فاریاب از نشر برآمده

است. نمونه کلامش:

به جان درد تو درمان می فروشد
به دل داغ گلستان می فروشد

شود گر آگه از سر دهانت
نگینش را سلیمان می فروشد

بجز «نادم» طرب را با غم عشق
کدامین خانه ویران می فروشد

- کوزلرینگ عین عتاب و قاشلرینگ دور موج ناز

ای گوزل تانگ یوق اگر نازینگ عتاب اوستینده دور

ترجمه:

درحالی که ابروانت نازو کرشمه می فروشد، از چشمانت عتاب
نمودار است. ای نازنین، مگر این نازوادا بخاطر عتاب عشاق است.

نزیهی جلوه

شاعر و دانشمند عالی‌مقام محمد کریم نزیهی «جلوه» که بسال 1285 در محیط
فضل و دانش پدرش قاضی بابیه مرادخان پرورش یافته بود، از علوم معقول و منقول
بهره کافی داشت و به زبان و ادبیات کلاسیک عرب آشنا بود و زبان انگلیسی را
خوب میدانست.

نزیهی مردی آزادیخواه، مبارز و دموکرات بود و وبانگروه تحول طلبان، مشروطه
خواهان و عناصر ضد استبداد پیوند عمیق و استوار داشت و این تمایلات از جهان بینی
مترقی و انسان دوستانه او سرچشمه می‌گرفت.

استاد نزیهی به تاریخ افغانستان و تاریخ ادبیات دری در افغانستان احاطه وسیع
داشت و اولین دانشمندی بود که بخش مهمی از تاریخ ادبیات فارسی در افغانستان
رانوشت و مقالات علمی متعددی پیرامون احوال و آثار فقهای افغانستان در مجله ادبی
کابل نشر کرد. او مدافع جدی رشد و انکشاف زبان ترکی اوزبیک بود و درین زمینه
با ایجاد شاعرانه خود برای دیگران سرمشق میشد. او در سال 1978 در یک مجلس
مشورتی علمی که به ریاست شادروان محمد طاهر بدخشی، رئیس تالیف و ترجمه،
از طرف دپارتمنت زبان اوزبیک و ترکمنی در وزارت تعلیم و تربیه دایر شده بود،
اشتراک فعال داشت. او انسانی دموکرات، تحول طلب بود و روحیه انقلابی داشت.

نزیهی به تاریخ ادبیات زبانهای ترکی وارد بود، اشعار ترکی او متأثر از اسلوب
شعری مولانا فضولی شاعر کلاسیک آذربایجان است.

من بااستاد روابط ومناسبات دوستانه داشتم وهمیشه جویای احوالش میشدم. اوبرخی کتابهای نادر و اسناد تاریخی خود را در اختیار من می گذاشت و در موارد مختلف نظر مرا جویامی شد. کمینه طی مقاله ای نسبتاً مفصل در مجله "ملاقات" تاشکند، مختصر احوال و آثار و اشعار ترکی اورا معرفی کرده ام.

برخی از اشعار ترکی و فارسی نزیهی در مطبوعات کشورونیز منتخبات اشعار فارسی اونشر شده. مرحوم میر غلام محمد غبار یک شعر سیاسی 18 بییتی اورا در آخر کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» آورده وما بییتی چند از آن انتخاب و تقدیم میکنیم:

تاکي از جوړو ستم شکوه و فریاد کنید

سعی برهم زدن منشا بیداد کنید

فتنه انگیخته تبعیض نژادی در خلق

فکر آینده ملک خودو اولاد کنید

ننگ دارد بشریت ز چنین کهنه رژیم

طرح ویرانی این بنگه ز بنیاد کنید

آشیان همه مرغان ز ستم زد آتش

قصد آتش زدن خانه صیاد کنید

غازه سازید ز خون شاهد آزادی را

تا ز خود روح شهیدان وطن شاد کنید

شعر من لاله باغ دل خونین من است

مهوشان زیب لب و حسن خداداد کنید

هر کجا لاله رخی با قد سروی دیدید

یک نفس یاد ازین «جلوه» ناشاد کنید

مولانا قربت

مولانا محمد امین قربت به سال 1288 ش در خانواده صدرالعلماء مولانا غیاث الدین اعلم بخاری متخلص به ثاقب یکی از علمای و الامقام در شهر بخارا زاده شد. مادر قربت سلسله نسب به دانشمند معروف میر سید شریف جرجانی میرساند. او پس از اخذ مبادی علوم در مدرسه میر عرب درس بیست و دو سالگی به افغانستان

آمده در شهر اندخوی متوطن شد و سالیان زیادی از دانشمندان وقت علوم عقلی و نقلی را فراگرفت.

اوطبعی رساداشت و پیوسته به انشاد شعر میپرداخت، نخست از شیوه صائب تبریزی و سپس از بیدل پیروی کرد. قربت غیر از دیوان شعر برخی آثار پژوهشی دیگر چون «فضیلت محمد بر سایر انبیا»، «ظهیر فاریابی»، کتابی راجع به مقایسه شرح مولانا جامی و شرح شیخ رضی بر «کافیة» ابن حاجب نگاشته و مقاله ای در رابطه به اثبات واجب الوجود به رشته تحریر کشیده است.

مولانا قربت در سال 1369 در کابل چشم از جهان پوشید. دیوان او که حاوی اشعار فارسی و ترکی او میباشد، بسال 1931 با مقدمه فاضلانه متین اندخویی و سرمایه حاجی عبدالجلیل رشیدزاده سمرقندی در ایالات متحده امریکا با قطع و صحافت زیبا به طبع رسیده است. نمونه هایی از اشعار او:

- گوش غربت را صدای آشنایی برنخواست

زین بیابان بهر قد خم عصایی برنخواست

- صبح دارد آرزو چاک گریبان ترا

شام دارد حسرت زلف پریشان ترا

در خیال قامتت چون آه هرسو میرویم

رشته جان ریشه شد سرو خرامان ترا

مطلع قصیده ترکی او به مناسبت سالگرد تولد ابوعلی بن سینا:

- ساقیا دفع غم ایتغیل جام و مینادین گپور

قیشده هم سن نوبهار عالم آرادین گپور

ترجمه: ای ساقی با صحبت از جام و مینا غم و اندوه از دلم بزدای، هر چند سرمای دی بیداد میکند، تواز نوبهار عالم آرا سخن بگو.

عظیمی جوزجانی

الحاج استاد قاری محمد عظیم عظیمی سرپلی فرزند قاضی میرزا محمد اسمعیل بن میرزا قاضی شمس الدین از احفاد شخصیت مشهور حضرت میر روزه دار میباشد که مقبره شان در بلخ زیارتگاه خاص و عام است. استاد عظیمی به سال 1317 قمری در گذر تکانه خانه شهر سرپل متولد شده و پس از اخذ مبادی علوم در سایه تربیت پدر خویش که فقیه، ادیب، شاعر و خطاط توانا بود، دروس صرف و نحو زبان عربی، فقه،

تفسیر، کلام و تجوید، همچنان حسن خط را فراگرفت و در 12 سالگی قرآن کریم را حفظ کرد و به انشاد شعر پرداخت.

پدر و مربی او قاضی محمد اسمعیل قریحه شاعرانه داشت و تاریخ تولد پسران خود را با قطعات شعری مرغوبی ثبت کرده است. از آثار خطاطی او میتوان از «دلایل الخیرات»، «مولود النبی» و چهار نسخه قرآن کریم نام برد که برای چهار پسر خود کتابت کرده است. چند بیت از اشعار او:

- من همانم که بودم دی و پری، اما حال

زانچه از پیش بودم کاستم افزوده است

- برآورده آن گلبدن خط سبز

چه زیباست برنسترن خط سبز

نرویده از لعل فیروزه ای

مگر از لب یار من خط سبز

سالهاست که استاد سخن عظیمی سرپلی به دیار خاموشان پیوسته، اما گذشت زمان نتوانسته یاد او را از خاطرها بزدايد و بر آثار ماندگارش گرد و غبار فراموشی بیاشد.

هر چند تأثیر سبکهای خراسان و عراق در آثار او مشهود است، ولی با قاطعیت میتوان گفت که او بیش از همه پیرو سبک هندی و دانش آموز دبستان بیدل است. در میان شاعران معاصر که به تتبع و اقتفا از بیدل شعر سروده اند، غزلهای عظیمی بانکات ظریف و مضمون آفرینی های بکر و ناب خود جایگاه خاصی را حائز است.

دیوان شعر او آینه تمام نمای جهان بینی انساندوستانه، وسعت مشرب و افق وسیع تفکر او میباشد. تصوف و عرفان آینه روح او را صیقل میدهد و ملکات عالیه را در وجود او تقویه میکند. او با تمام مکتبهای عرفانی دقیقاً آشنا بود، از «وحدة الوجود» گرفته تا «وحدة الشهود» و تمام مقولات عرفانی و اصطلاحات تصوفی در محور توجهش قرار داشت و در اشعارش انعکاس می- یافت. عظیمی به پیشوایان صوفیه و اساسگذاران طریقتها بخصوص خواجه احمد یسوی، بهاولالدین نقشبند، امام ربانی و دیگران عشق میورزید و آنها را مطابق معیارهای قبولشده در تصوف در زمره انسانهای کامل به حساب می- آورد. در دیوانش قصائد و قطعات متعددی، افاده کننده اندیشه های او درین زمینه میباشد. او غواص قلزم معانی بیدل است، گاهی از اقتفای غزل او خود را سربلند و مغرور احساس میکند و با اقتباس از مقطع آن چنین زمزمه سر میدهد:

ای عظیمی چون بیدل قلزم معانی ام

«مصرعی اگر خواهم سرکنم غزل دارم»

عظیمی استاد چیره دست صنائع بدیعی است. صور خیال در اشعار او با کاربرد نهایت دقیق و طبیعی این صنائع و استفاده از اصطلاحات ادبی دلکش و شیرین تمثیل میشود. کمینه در رساله خود به نام «مشاهیر و سخنوران سرپل» که بسال 1331 در روزنامه «بیدار» مزار شریف طور مسلسل نشر شده بود، پیرامون احوال و آثار استاد فقید معلومات داده و درین زمینه ارزیابی های لازم به عمل آورده ام.

او خطا ط خوبی بود، ویژه گیهای خطوط هفتگانه و رموز خط کوفی را با تمام ظرافتهای آن میدانست، چنانچه توانست پس از مساعی فراوان زحمت افزا، کتیبه های مرقد امام یحیی بن زید بن زین العابدین را که بانقوش برجسته به خط کوفی مرکب روی دیوارهای گنبد تاریخی نوشته شده بود، به دقت بخواند و با مراجعه به منابع معتبر تاریخی، تاریخ شهادت و مدفن واقعی امامزاده را در جوجان قدیم (سرپل کنونی) به همگان اعلام نماید و منابع معتبر صحت این کشف او را تصدیق کردند، طوریکه بعد ازین کشف، مزار امام به زیارتگاه عمومی به مقیاس مملکت و خارج از آن مبدل شد.

استاد عظیمی در فن موسیقی وارد بود و در نواختن طنبور و رباب مهارت داشت، چنانچه پسرش شاعر خوش کلام محمد کریم ذره عظیمی و نواسه او نقاش محمد شفیع عظیمی این استعداد هنری او را به ارث بردند و زمینه تشکیل گروه هنری «ظفر» را در موسیقی اوزبیکی فراهم ساختند.

عظیمی استاد چیره دست صنعت تعمیه است. «التحفة العظیمیه فی قواعد التعمیه» که قسمتی از آن بنام «کلید حل معمای منظوم» بسال 1331 در روزنامه بیدار مزار شریف نشر شده، نمودار استعداد عالی استاد در شناخت قواعد تعمیه و کاربرد این قواعد در ساختن معماست. در دیوانش تعداد زیادی معما به نامهای گوناگون و قطعات تاریخ با تعمیه وجود دارد. طور مثال از معمای ذیل میتوان صدها اسم چهار حرفی را استخراج کرد:

**هرچند فصول چهار اندر شمر است
عالم ز بهار خرم و بهره و راست
هر فصل که سوی مهر رویت جانا
افتد نظرم مرا بهار دگراست**

دوست فاضل و دانشمند من استاد و اصف باختری که یکی از طلایه - داران شعر فارسی معاصر کشور است، طی صحبت تلیفونی که با ایشان داشتم، ضمن اظهار نظر پیرامون آثار استاد عظیمی درباره رساله «التحفة العظیمیه فی قواعد التعمیه» گفت: «استاد غزلسرای تو انا در اسلوب بیدل و بیدل شناسی بسیار چیره دست بود. رساله او در فن معما، تقریباً در یک صد و پنجاه سال اخیر تاریخ ادبیات افغانستان یک اثر بی نظیر است. هرچند در آغاز شگوفایی شعر فارسی به این صنعت کمتر توجه میشد، اما فن معما و تاریخ پردازی با تعمیه در دوره تیموریان و صفویان بسیار رشد کرد.

محمد ابراهیم خلیل رسالهٔ مختصری درزمینه دارد، اما نه به عمق و طول اثر قاری صاحب. استاد حبیبی هم درزمینه تحقیقاتی کرده است. « او افزود: استاد، باتفکری اندک، مشکلترین معماها را حل میکرد. اودرین زمینه حکایت جالب ذیل را از زبان عصمت الله شرقی شاعرسمنگانی ووکیل پارلمان به من نقل کرد وچون خیلی دلچسب است، درینجا ذکر میکنم:

روزی ازقاری صاحب طریق حل معمای ذیل را که منسوب به یک شاعر سبزواری است، پرسیدم:

**به تصحیف و به تردیف و به تقلیب
زروی یار خواهم ضد شرقی**

قاری صاحب بعداز اندکی مکث گفتند، مراد از آن **پوسه** است وطریق حل آن چنین است:

ضدشرقی، غربی است. غربی به تصحیف، عربی می شود. عربی به تقلیب، ربیع میشود. ربیع به تردیف بهار می شود. بهار به تصحیف نهار و نهار به تردیف، یوم و یوم به تقلیب موی و موی به تردیف شعر و شعر به تصحیف شعر، شعر به تردیف، بیت و بیت به تردیف، دار میشود. به همین ترتیب دار به تقلیب راد و راد به تصحیف زاد، زاد به تصحیف، توشه و توشه به تصحیف پوسه می شود.

رسام و محقق دانشمند پروفیسوردوکتور عنایة الله شهرانی که شیفتهٔ نخبگان شعر و ادب دری و ترکی میباشد، ضمن صحبت درباره این شاعر به من گفت: یکی از خاطرات فراموش نشدنی زندگی من اینست که شبی تاسپیده دم، افتخار صحبت بااستاد سخن عظیمی جوزجانی راداشتم. اودارای شخصیتی چند بعدی بود و اندیشه هایی خلاق در زمینهٔ ادبیات، جامعه شناسی و تحلیل اشعار بیدل و مولوی داشت. من درحیات خود شاعری بااین استعداد عالی و دانشمندی ژرف نگر مثل اوندیده بودم.

دیوان شعر **استاد** که مرکب از غزلیات، رباعیات، قصائد، مخمس، مسدس، ترکیب بند، ترجیع بند، قطعات، معماها و ماده های تاریخ باتعمیه میباشد، در سال 1373 خورشیدی به اهتمام یحیی حفیظی در مطبعه شبرغان به طبع رسید و چون این کار در شرائط خاص باعجله و شتاب صورت گرفته بود، به نسبت داشتن یک سلسله اغلاط طباعتی نمیتوانست ذوق استتیک علاقمندان را اشباع کند، بنابراین چاپ دوباره آن باتصحیح اغلاط مطابق اصل نسخه خطی به همت کاندید اکادمیسین دوکتور محمد یعقوب واحدی تهیه شده و آماده نشر است.

اثر دیگر استاد عظیمی کتاب «**نصاب الصبیان**» اوست. عنعنۀ نصاب نویسی بعداز ابونصر فراهی در اینجا و آنجا علاقمندان و متشبهینی داشته، اما توسط استاد عظیمی جلوه دیگری یافت. او قریحه خود را

باتوضیح لغات پشتو به زبان دری بشکل منظوم به آزمایش گرفت.
مؤلف درین منظومه، لغات پشتورابه بابهای مختلف چون البسه، ظروف، اقارب،
اعضای بدن و غیره تقسیم کرده و معانی آنها را به زبان دری بیان میکند و موقفا نه از
عهده برمیآید. دوبیت سر آغاز هر بند به بیان وزن عروضی باب اختصاص دارد و خیلی
جالب است. مثلاً درباب صفت‌های نسبی:

ای در نگاه تو اثر صد پیاله می
باشیم درخمار وصال تو تابکی
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحر مضارع است بخوان خوش به با نگ نی
هرچیز اولینه بود، هست لمرنی
شد منحئی میانه، اخیرین وروستی

پروفسور عبدالشکور رشاد در مقدمه این اثر که از طرف اکادمی علوم افغانستان
در سال 1362 به نشر رسیده، مینویسد: «استاد قاری محمد عظیم عظیمی با این ابتکار
در رشته لغت شناسی پشتو اثر سودمندی بیفزودند که در نوع خود در زبان ملیت پشتون
سابقه ندارد. من از ته دل جدت عمل وجودت طبع او را می ستایم.» این اثر
استاد عظیمی نمونه $\chi \uparrow \text{H}\text{K}\text{O}$ $\check{U} \chi$ $\check{Y}\check{y} \text{Y}\Theta$ $\check{Y} \check{y} \check{y}\text{H}\check{Y}\check{U}$ $\check{U}\chi\check{y}$.

اثر دیگر استاد در زبان فارسی منظومه «قواعد القرآن» میباشد که دارای 94 بیت بوده،
به بیان قواعد تجوید اختصاص دارد و بیانگر تسلط او بر علم قرائت و تجوید میباشد.

«باکاروان بیدل»، مجموعه ای است از اشعار دری او که بسال 1365 در کابل به طبع
رسیده. مجموعه اشعار اوزبیکی استاد به شکل یک اثر مستقل هنوز اقبال نشر نیافته، فقط
برخی غزل‌های او در دیوان اشعارش جاداده شده است. استاد عظیمی چون مشعلی
فروزان محیط ماحول خود را روشن میکرد. او چندین سال نخستین آموزگار و سر معلم
مکتب ابتدائی «لطافت» سرپل بود و قشر وسیعی از روشنفکران شهر شاگردان دست
پرورده او بودند. او چند دوره بحیث رئیس بلدیة و نماینده مردم سرپل در مجلس شورای
ملی و ولسوال یکی از حکومت های محلی وظیفه اجرا کرد. در سال 1369 عنوان «کارمند
شایسته فرهنگ» به وی داده شد. استار عظیمی به تاریخ 12 عقرب 1369 در 94 سالگی
در شهر کابل زندگی را پرود گفت و جنازه اش به دستور دولت وقت توسط هواپیما به
زادگاهش سرپل انتقال داده شده، در مقبره آبائی شان در «امام کلان» با اعزاز و احترام به
خاک سپرده شد.

به مناسبت وفات او عده ای از شعرا و فضلاء معا صرچون استاد غلام محمد خدیم، محمد امین متین اند خویی، عبدالحی عبهر، حفیظی جوزجانی، قانع، انتظارو سرور اندخویی، سوگنامه هایی به زبانهای دری و ترکی سروده اند که در مقدمه دیوانش به نشر رسیده. استاد متین اند خویی در دو رباعی دری واوزبیکی خود، ماده تاریخ وفات اورا مسجل کرده است. نمونه هایی از اشعار استاد عظیمی:

• چه پرسى لطف شعرم راکه از نازک خیالی ها

رگ گل رشته شیرازه دیوان من باشد

• از اشک خویش هستیم یکسر فرو به دریا

باشد چوشاخ مرجان مارا نمو به دریا

گاهی زیوچ مغزان هم نفع میتوان برد

بهرشنا بکارت آید کدو به دریا

ای پایبند کثرت از قید غم برون آ

زین دامگاه وحشت پروازرم برون آ

ای فطرت تواضع بگذرز سر بلندی

پست است وضع این طاق باقدخم برون آ

در تنگنای هستی ذوق فسر دگی چند

همچون شرر سوار دوش عدم برون آ

از راستی عظیمی یابی ظفر چو بیدل

هر جابه جلوه آبی با این علم برون آ

• عرق جوش است آب زندگی از لطف اندامش

به طفلی داده اند از شیرۀ جانها مگر شیرش

• عظیمی شاعر شیرین سخن بو عصره سیندورسن

اوقوب کورگان کیشی دیر یازگن اشعارینگ گه سلمنا

ترجمه: ای عظیمی، توشاعر شیرین کلام عصر خودی. هرآنکه اشعار رنگینت را بخواند، البته تحسین و آفرین نثار آن میکند.

خیری میمنگی

ابوالخیر خیری بسال 1907 در خانواده احمد قلیخان زاده شد. او تعلیمات ابتدایی را در مکتب رشدیة کابل فراگرفته، دوره متوسطه را در مکاتب سراجیه و حبیبیه دوام داد. او صرف و نحو و علوم دینی، همچنان زبانهای پشتو و عربی را از فضیله و وقت آموخت و حیات ادبی خود را با نوشتن کفالات و انشاد شعر با تخلص "خیری" آغاز کرد. خیری مدتی در میمنه مرکز ولایت فاریاب به صفت معلم و سر معلم کار کرد و بسال 1311 به حیث علاقدار المارتعیین گردید و بعدا در سال 1309 به صفت نماینده مردم در لویه جرگه انتخاب شد.

او در اثر فعالیت های سیاسی خود مبنی بر حمایت از حقوق فرهنگی مردمان ترک تبار و افشای مظالم آل نادر، بسال 1952 به کابل فراخوانده شده توقیف میشود و یک سال بعد در اثر شکایت و عرایض اهالی میمنه از حبس رها میگردد. او بعدا به صفت عضو سنای افغانستان ضمن دفاع از زبان مادری خویش، هر چند کسی نداند هم، به ترکی صحبت میکند و به جواب معترضان میگوید: شما دوصد سال است که ما را به شنیدن و آموختن زبان خود مجبور ساخته اید. خوبست که این حقیقت تلخ را احساس کنید.

او بسال 1978 زندگی را پدرود گفت. از او 5 پسر و 5 دختر باقی مانده است. خیری به زبانهای ترکی و فارسی شعر میسرود. آثارش در مطبوعات نشر شده، مجموعه اشعارش نزد خانواده موجود است. چون اشعار فارسی او در دسترس نبود، به نقل چند بیت از اشعار ترکی او اکتفا شد:

بیز نیچون یارب بوتورلوک اوزگه بیداد ایلریز
نی سبیدن اوز بیراونی بویله برباد ایلریز
اوزیمیز، بیر یاندن اوز بنیادیمیز غه سو قویوب،
بیر طرفدین سو اوزه، عشرتنی بنیاد ایلریز

خدیم سریلی

عالم معقول و منقول استاد غلام محمد خدیم فرزند ملا رحمان بسال 1296 در شهر سرپل دریک خانواده فضل و کمال چشم به دنیا گشود. پس از ختم مکتب ابتدائیه، در مدارس گذر شاهان سرپل، درزاب، خاسارو میمنه علوم عقلی و نقلی رافراگرفت، آنگاه به صفت مدرس مدرسه ظاهرشاهی میمنه، سپس به حیث منشی اطاق تجارت این ولایت و بعداز آن به وظیفه نماینده انطباعات مدت سه سال کار کرد.

خدیم بعداز بازگشت به زادگاه خود برای یک دوره به ریاست بلدیة شهر سرپل انتخاب گردید و پس از آن بالترتیب تا سال 1353 به وظائف ذیل اشتغال داشت: آمرذاتیة تفحصات بطرول در مزار شریف، معاون جریده «دیوه» شبرغان، آموزگار درلیسه های ابن یمین، خدیجه جوزجانی و لیسه سرپل. سرانجام این شاعر حساس و عارف مشرب درسال 1379 به عمر هشتاد و سه سالگی چشم از جهان بست

او از جوانی به شعر و ادب دل بستگی داشت و پیوسته با روشنفکران ولایت فاریاب و سرپل در تماس بود و در محافل ادبی اشتراک می ورزید. بدون مبا -لغه میتوان گفت که قشر معینی از روشنفکران همان وقت فاریاب دست پرورده و ملهم از محضر علمی وی بودند. خدیم نه تنها در زبانهای دری و ترکی شعر میسرود، بلکه در زبان عربی نیز استعداد سرایش شعر داشت. چنانچه او به پیروی از ابو عبدالله بوصیری « قصیده برده» عربی او را بانشاد قصیده ای در بیش از صد بیت استقبال کرده است. متن این قصیده عربی به کوشش محترم محمد امین اوچقون در مطبوعات عربی نشر شده. آثار شعری دیگر او عبارت از غزلها، رباعیات، قطعات و مخمس ها بوده، جز در صحایف جرائد و مجلات تا کنون به شکل مستقل اقبال نشر نیافته است. مثنوی او به نام «گلبنگ قلندری» مشهور است. یک رساله او بنام «فیض دل از مشرب ببیدل» (شرح نخستین غزل دیوان ابوالمعانی میرزا عبدالقادر ببیدل) به سال 1387 از طرف کتابخانه امیرعلیشیر نوایی - بنیاد اجتماعی و فرهنگی بیانی در سرپل، به کوشش کاندید اکادمیسین دوکتور محمد یعقوب واحدی در مطبعة فرهاد نشر شده است. درین رساله مختصر او توانسته غزل مشهور ببیدل را بادر نظر داشت و ویژگیهای کلام شاعر به خوبی شرح و تفسیر نماید. او ببیدلشناسی توانا بود. در ذیل نمونه هایی از آثار او تقدیم می شود. چند بیت از یک غزل او به تتبع از ببیدل:

● به قرب لا مکانی هر کسی رانیست راه آنجا

مگر در هست مطلق نیست گردد راه خواه آنجا

سراغم را چه داری، در تجلیگاه او هیچم

نشانم را چه پرسی ، شد عدم هستی و جاه آنجا

به یاد جلوهٔ بیرنگ او محوم که در گلشن
گدازد شب‌نمش را آفتاب صبحگاه آنجا
کرم می‌جوشد از دریای رحمت موج او فیض است
جز از عجز و امید ما چه یاسی از گناه آنجا
به سوی جلوه‌گاه انس جز یک راه دیگر نیست
برو از راه عشق و بیخودی بشکن کلاه آنجا

یک رباعی:

یاران به جهان معنوی رو آرید همت به تنزه روان بگمارید
کو پرتوی از نور جمال علوی است لاهوتی و آزاد و منور دارید

• اول سیوکی مینگه ایل ایردی، یاو ایتی بیر یامان

انگا یخشی مین بولالمسن یامانیم باریچه

ترجمه: آن یار دوست داشتنی بامن الفت و یاری داشت، اما رقیب بد طینت اورا از من دور ساخت. تازمانی که وجود دارد، طرح الفت باوی دشوار خواهد بود.

برق

میرزا محمد قاسم قاضی زاده متخلص به برق بسال 1287 شمسی در محله قاضیخانه شهر سرپل در یک خانواده بادانش و فرهنگ زاده شد. پدرش قاضی میرزا محمد اسماعیل دانشمندی فقیه، خوشنویسی پرکار، ادیب، شاعر و آراسته با فضائل ستوده اخلاقی بود. برق در تحت نظر او با روحیه انساندوستی و گرایش به فضل و کمال پرورش یافت و حسن خط را به وجه نیکو فراگرفت و بعد از وفات پدر در سایه تربیت استاد خود برادرش قاری محمد عظیم عظیمی قرار داشت. او پس از ختم مکتب ابتدائی لطافت سرپل شامل مکتب رشديه مزارشريف گرديد و در سال 1307 با موفقیت از آن فراغت یافت.

قاضی زاده برق بعد از ختم تحصیل در ادارات و موسسات دولتی و تجارتي سرپل و اندخوی به کار پرداخت. چندین سال در مالیه سرپل، شرکت اخلاص اندخوی، شرکت «اتحادیه اندخوی و میمنه» و در اطافهای تجارت اندخوی و میمنه بصفت منشی اشتغال ورزید. در سال 1325 به حیث رئیس بلدیة (شهردار) سرپل انتخاب گردید. او روشنفکری متجدد و تحول طلب بود. بادوستان روشنگر خود که اکثرشان فارغ التحصیل مکتب رشديه وقت بودند از نخستین کسانی بودند که در آن وقت گرامافون و بعدا رادیو را به شهر آوردند. او در دوره هفتم وکیل سرپل در

شورای ملی افغانستان بود و با گروه ابوزیسیون دوره هفتم شورا به پیش آهنگی داکتر محمودی و اشتراک محمد کریم نژیی، عبد رنوف بینوا، خال محمد خسته، نظر محمد نوا، غلام محمد غبار، عبدالکریم فروتن، عبدالحی حبیبی، عبدالاول قریشی، سید محمد دهقان، سخی امین وعده ای دیگر در جهت دفاع از حقوق مردم و تامین عدالت مبارزه میکرد.

قاضی زاده برق از 1334 به بعد در ریاست تفحصات بطرول بحیث مدیر عمومی محاسبه و اداری و در اواخر به صفت مدیر عمومی تصفیة پروژه بند برق نعلو کارکرد و سرانجام در سال 1377 در شهر شیرغان زندگی را پدرود گفت.

برق از استعداد ادبی و قریحه شعری برخوردار بود و اشعار آبداری که غالباً روحیه طنز و انتقاد داشت ، در قالب های قصیده، غزل، مثنوی، قطعه و رباعی می سرود . غزل ها- یش دلکش و موزون است. در زیر نمونه هایی از کلامش :

موج خار در خار است گلشنی که من دارم

بی خزان سبکبار است، گلبنی که من دارم

مزرع خیالاتم، سنگلاخ نا فهمی است

آب دیده می خواهد، کشتنی که من دارم

راز صدق بنهفتم، حق شنیدم آشفتم

یک جهان نیرنگ است، گفتنی که من دارم

از چه گر مسلمانم، وهم این و آن دارم

تیغ تیز میخواهد، گردنی که من دارم

آبشار حیرانی، داینموی نادانی

برق کی دهد این سد بستنی که من دارم

سوختم، سوختم مایه فخر است از آنک

برق آسا ثمر نور درخشان دارم

عالم لبیب

عالم لبیب در سال 1336 در شهر اندخوی متولد شد. بعد فراغت از لیسه

ابومسلم خراسانی ، فاکولته ادبیات و علوم بشری کابل را به پایان رسانید و برای تحصیلات عالی به مسکو اعزام شد و باخذ دپلوم ماستری در رشته ادبیات به وطن برگشت.

او سالهاست که به سرودن شعر به زبانهای ترکی و دری، نوشتن مقالات تحقیقی و نشر آنها در مطبوعات کشور اشتغال دارد. او مدتی محرر مسئول

«توغری یول» نشریه انجمن فرهنگی امیرعلیشیرنوایی بودوبعدا به صفت سکرتر «یاغدو» (نور) نشریه دیگر این انجمن کارکرد. لیبیب مدتی درفاکولته زبان و ادبیات به تدریس پرداخت و سراز سال 1371 دراونیورستی بلخ به صفت استاد ادبیات مشغول تدریس میباشد.

استاد لیبیب یک سلسله مقالات ارزنده پیرامون احوال و آثار علیشیر نوایی نوشته و پژوهشهایی در اطراف حیات و میراث ادبی ملک الکلام مولانا لطفی هروی شاعر کلاسیک اوزبیک به عمل آورده است. «مؤسس طریقت نقشبندیه و آموزشهای او» وترجمه یک سلسله مقالات علمی از زبان روسی درساحه ادبیاتشناسی و نیز نشر متن انتقادی «میزان الاوزان» نوایی از کارهای ارزنده او به شمار میرود. اشعار منتخب او درسال 1368 از طرف انجمن نویسندگان افغانستان به نشر رسیده.

اشعار لیبیب در هر دوزبان سلیس، روان، پرمحتوا و برخوردار از پختگی و متانت ترکیب میباشد. لیبیب انسانی پاک طینت، عالی همت، قناعت پیشه، متواضع و درعین زمان برخوردار از غرور انسانی مشروع است و بدان افتخار میکند. درذیل نمونه هایی از اشعار او تقدیم میشود:

● شب که مهتاب بهار اشعه فانوسی ریخت

یکسر از روی جهان ظلمت کابوسی ریخت

گوهر اشک که چشمم به نثارت پرورد

در تماشای خرامت به قدمبوسی ریخت

پیش دونان گهر خویش نریزیم لیبیب

فقر گرچند به دل دانه ما یوسی ریخت

کوزومگه سین سیزین اوشبو آچون بوزوغ کورونور

نیتای آچوننی که اوچماغ داغی تموغ کورونور

ترجمه: دور از تو این جهان در نظرم ویرانه ای بیش نیست. جهان را یکسوبگذار، حتی بهشت برین هم چون جهنم جلوه میکند.

شفیقه یارقین

شفیقه یارقین بسال 1955 در گذر تکانه خانه سرپل دریک خانواده فضل وکمال زاده شد. پدرش میرزا محمد قاسم قاضی زاده برق از تحول طلبان دور خود و عضو فعال اپوزیسیون دوره هفتم شورای ملی بود و باتخلص «برق» اشعار آبداری میسرود. اخیرا مجموعه اشعارش بزبان دری اقبال نشر یافته است.

شفیقه بعد فراغت از لیسه رابعه بلخی و فاکولته ژورنالیزم یونیورستی کابل مدتی در رادیو تلویزیون و سپس در اکادمی علوم افغانستان مصروف کار شد. در سال 1999 از تز داکتری خود به عنوان «زندگی و آثار کامران میرزا» در انستیتوت زبان و ادبیات اوزبیک اکادمی علوم اوزبیکستان دفاع کرد. در سال 2001 به صفت معین مسلکی وزارت امور زنان تعیین و در سال 2002 به عضویت لویه جرگه اضطراری انتخاب گردید.

اواز خوردسالی به زبانهای دری و ترکی شعر مینوشت و با پشتکار به مطالعه و بررسی اشعار کلاسیک دری و ترکی اشتغال داشت. استعدادی سرشار، طبعی روان و روحی حساس دارد. در زبان دری به شیوه کلاسیک و شیوه نیمایی باتخلص «دیباچ» شعر میگوید و در اوزبیکی باتخلص «یارقین». در اشعارش مضامین بدیع با افاده های نو بسیار به چشم میخورد. او همچنان مترجمی تواناست که اشعار فروغ فرخزاد و قسمتی از رباعیات مولوی رومی- بلخی را بزبان اوزبیک، بابرنامه و قسمتی از اشعار بابر میرزارا از اوزبیک به فارسی ترجمه و نشر کرده است. یکی از کارهای مهم او تالیف «فرهنگ اوزبیک به فارسی» به اشتراک محمد حلیم یارقین میباشد که در 1432 صفحه توسط انتشارات سخن در تهران بسال 1386 به طبع رسیده است. برخی از آثار نشر شده او:

- «زندگی و آثار کامران میرزا»، تاشکند، 1999.
- «دیوان شاه غریب میرزا غریبی»، بامقدمه و اهتمام . تاشکند 1999.
- «سیمای میر علیشیر نوایی» با حلیم یارقین ، کابل 1991.
- «نادره و شعرهای او» بامقدمه و تحلیل و تعلیق. کابل 1989.
- «بابرگه ارمغان» کابل

• «بابر منگولیگی» جوزجان 1993.

• «دیوان ظهیرالدین بابر» بامقدمه و توضیح مقام ادبی و شاعری بابر. کابل

«بابرنامه» برگردان متن اوزبیک با مقدمه و فهارس. انتشارات اکادمی علوم افغانستان کابل. 1386.

«...تیلماجی» (ترجمه منثور و ملخص قصه های مثنوی). نشر انجمن قلم، کابل 1386.

برخی از آثار نشر نشده او:

دفترهای اشعار دری بنام «حجله باران»، «با کاروان نور» و مجموعه رباعیات بنام «سوگنامه گل سرخ» و دیگران.
در زیر نمونه هایی از اشعار او تقدیم می شود:

بگذار بنام تو غزل سرکنم ایدوست
بیت الغزل نام تو از بر کنم ایدوست

بگذار که من بی من ازین شهر مسافر
آیم به درت سرزده و سرکنم ایدوست

بگذار که عشق تو برم خانه به خانه
هرخانه به این نور منور کنم ایدوست

درسینه هرگل سحری پرورم و باز
در رهگذر یاد تو پرپرکنم ایدوست

در نور سحر، برق گهر، گرمی اخگر
صد جلوه ز تو بینم و باورکنم ایدوست

• اول قراکوزدن مینگه بیتهکی اگرچه دردو داغ

بولمسون بیردم خیالیمدن قرا کوزی بیراغ

کوپ قرا کوزلرنی کوردیم باشقه دورکوزینگ سینینگ

Ў ایمسدور Ү ҮҮҮ ~ Ү бо айкы шбчрағ

ترجمه: هرچند از آن سیه چشم جز درد و داغ حاصلی ندارم، یک لحظه هم نمیتوانم دوری چشمان سیاهش را از نظر خود تحمل کنم. من سیه چشمان زیادی را دیده ام، اما چشمان تو چیز دیگریست، این دوتا شبچراغ را نمی شود با شبهای سیاه مقایسه کرد.

متین اندخویی

محمد امین متین فرزند مرحوم عبدالحی بسال 11941 در دهکده چک محله اندخوی متولد شده، پس از ختم دوره ابتدائی، علوم متداوله را طور خصوصی از محضر فضلالی وقت فراگرفته است. او که در علوم ادبی وارد و در فنون شعری ماهر می باشد، به زبان های دری و ترکی شعر میگوید، مقاله و کتاب مینویسد. تحقیقات جالبی در موضوعات مختلف ادبی و تاریخی انجام داده است.

در استخراج ماده تاریخ مهارت دارد و ضمن قطعات موزونی سال وقوع حوادث و وفات بزرگان علم و فن را با افاده های لطیف و دلنشین مسجل نموده است.

استاد متین، انسانی متواضع، صمیمی و مهربان و برخوردار از عواطف عالی انساندوستانه و وطنپرستانه می باشد. علاوه بر ژنرهای مختلف شعر در سرودن قصیده و غزل ید طولایی دارد. او با نوشتن چند قصیده حماسی، هر کدام بیش از صد بیت به زبان مادری، درین عرصه پیشگام می باشد. اسلوب شعری او متأثر از سبک هندی است. تاکنون بیش از 35 اثرش بزبان های دری و ترکی نشر شده و ما برخی از آن هارا نام میبریم .

● «مرز خورشید»، مجموعه اشعار دری. کابل 1367.

● «کونگول سوزی»، مجموعه اشعار اوزبیکی. کابل 1365.

● «باغ لاله پوش». دیوان اشعار دری و اوزبیکی.

● «اندخوی و جایگاه آن در تاریخ». پشاور 1376.

● «از مسند تدریس تامنبر ارشاد». جوزجان 1372.

● «کاسه چوبین» جوزجان 1372.

او منتخباتی از اشعار استاد خلیلی، عبدالهادی داوی، نزیهی جلوه، غلام احمد نوید، محمد ابراهیم صفا، محمد انور بسمل و عبدالرحمان پژواک تهیه و به شکل مجموعه های جداگانه به نشر رسانده است و یک عده دیگر آثارش آماده نشر می باشد. نمونه کلامش:

زبس که ریختند از معرفت می دریاغ من
زند فیض معانی موج هرسو از دماغ من
زکلم عنبرافشان می چکد بس نکته رنگین
دمیده از رگ گل نافهء مشکین به باغ من
چنان زینت فزودم زاب دیده مزرع دل را
بغل واکرده می آید صبا بر طرف باغ من
به رمز شعرپی بردن متین بوده است بس مشکل
اگرچه از تفکر لحظه بی نبود فراغ من
از یک شعراو در بار میهن:

• نیتانگ خام تیلی وصفینگده گویا بولسه بلبل دیک

که هرذرنگ ایچیده یوزتومن گلشن شگوفان دور

ترجمه: از آن رو خامه ام در ستایشت چون زبان بلبل گویاست که در هر قدم خاکت
گلشنی شگوفان داری.

ذره عظیمی

محمد کریم ذره عظیمی بسال 1307 در گذر قاضی خانه سرپل در یک

خانواده فضل و دانش زاده شد. پدرش استاد عظیمی دانشمندی متبحر در علوم اسلامی،
فنون ادبی و شاعری ورزیده و شیواییان، صاحب دیوان شعر و آثار ادبی دیگر بود.

ذره به سبب چشم دردی شدید نتوانست بالاتر از دوره ابتدائیه در مکاتب رسمی
تحصیل کند و پس از بهبودی نسبی مدتی به آموزش علوم متداول و مشق خوشنویسی در
مدرسه پرداخت. اواز خوردسالی به پیروی از پدر خود به سرودن شعر می پرداخت و با
نوجوانان تجدد پسندی که دلبسته شعروادب بودند و با مو-سیقی علاقمندی داشتند محشور
بود. رفته رفته تعداد این جوانان روشنفکر

روشن نگر که این جانب نیز در زمره آنان بودم افزایش یافت و شکل «انجمن ادبی
سرپل» را گرفت. اشتراک میرزای شاعر بخارایی متخلص به «اصلی» و بعضا
نوازنده و خواننده ورزیده حاجی عبدالرشید سمرقندی به رونق محافل می افزود. ذره

درنواختن رباب و طنبورمهارت داشت، شاعرو خواننده خال محمد کوکب دنبوره و غچک، شاعر نواب نائب هارمونی می نواختند و دیگران با دائره همراهی میکردند. ضمن اجرای آهنگ و سرود، شاعران نو پرداز اشعار خود را میخواندند و گاهی مشاعره صورت می گرفت. روزی ضمن صحبت در باره شاعران وسخن پردازان کابل از من درباره استاد هاشم شایق افندی وشایق جمال پرسیدند. من آنچه میدانستم درباره آنها گفتم. ذره که از ارادتمندان افندی بود بدهاۀ این بیت را نوشت:

افندی را بود کرسی دانش برتر از شایق
که دارند امتیاز ابرو و چشم این دوشایق ها

من نوشتم:

بلی هر مدعی کی میرسد بر رتبه مجنون
به صبر و عشق ورزی فرقها دارند عاشق ها

چون ما همه نومهشق ونوپرداز بودیم، وجود نواقص در اشعار ما طبیعی بود. بعدا هنگامی که این ابیات را به حضور مرحوم شایق افندی خواندم، تبسمی کرد وگفت که یک نقل آن را برای من بدهید. بنده ضمن رساله ای که به نام «مشاهیر و سخنوران سرپل» در سال 1331 در روزنامه «بیدار» مزار شریف نشر شد، عده ای ازین شاعران جوان را معرفی کرده ام.

ذره مدتی در ریاست بلدیۀ سرپل، چندسال درلیسه های منهاج سراج ونسوان سرپل به صفت آموزگار کار کرد. در اثر شرایط دشوار چندین سال او با فامیل خود در کابل و بعدا در مزار شریف حیات بسربرد در سال 1371 در همانجا زندگی را پدر و دگفت و در جوار پدرش استاد عظیمی در زادگاهش بخاک سپرده شد.

اخیرا مجموعه اشعار دری وترکی ذره عظیمی به اهتمام دوکتور شفیه یارقین و مساعی رحیم ابراهیم ومقدمه محمد حلیم یارقین بنام «آب وآتش» در 146 صحیفه از چاپ برآمده که حاوی 2000 بیت در ژانرهای مختلف شعر میباشد. شاعر علاوه برین اثرهای دیگری به نام های «چلچراغ» و «نصاب الصبیان» نیز دارد که نشر نشده.

درین جا یک نکته قابل یادآوری است که نسل بعدی، تجارب وسنت های «انجمن ادبی سرپل» را ادامه دادند و در سال 1357 به رهبری نوازنده، کمپوزیتور ونقاش محمد شفیع عظیمی واشتراک ملا تاج محمد، صدرالدین انتظار، داکتر درمان ویکعده دیگر از خوانندگان و نوازندگان، «گروه هنری اوزبیک ظفر» راتشکیل دادند که با اجرای سرودهای دلنشین جالب به زبان های اوزبیک و دری در رادیو- تلویزیون افغانستان و

کنسرت های خود شهرت یافتند و به مرور زمان زمینه تبارز استعدادهای درخشانی را مساعد ساختند که هم اکنون به فعالیت های هنری مصروفند.

نمونه هایی از اشعار ذره:

● سبورا محتسب بشکست، من چون توبه بشکستم

تودست محتسب بشکن که بشکن بشکن است امشب

● جهان به کشتی طوفان رسیده میماند

زمان به خانه سیلاب دیده میماند

● ندامت شاهد بزم امیرکشور عشقم

فرح آماده رزم وزیر لشکر عشقم

● ازبسکه خورده ایم به دل نیش زندگی

ببزار گشته ایم ازین کیش زندگی

عیش است این که رفته سکندر به خواب ناز

خضراست این که مانده به تشویش زندگی

● زبس گرم کرده است بازار خود را

نداند حساب خریدار خود را

به آتش تو انگشت خود میگذاری

اگر میکنی غازه رخسار خود را

عمل، ذره گرنیست سهواست گفتار

چو گفتار خود کن تو کردار خود را

● آپاق قینه قوش، طلاقفده

سیریدی تینمی اوچماق هوسده

تا بو جهانده یازسه قناتین

آزادلیکده تاپسه حیاتین

آزادلیک گه هیچ نرسه بیتمس

آزادلیک سیز دنیاگه بیتمس

ترجمه: مرغک سپید در قفس طلایی به آرزوی پریدن می سراید تادرجهان
پهناور بال و پر بگشاید و آزاد زندگی کند. آری، هیچ چیز به پای آزادی نمی رسد
و هیچ کاری بدون آزادی فرجام ندارد.

بورگوت:

فضل احمد بورگوت (بورگیت) در سال 1353 در ولسوالی ینگه قلعه ولایت تخار
زاده شد. پس از ختم تعلیمات ابتدایی و ثانوی در سال 1994 برای تحصیلات عالی به
ترکیه اعزام شد. دانش آموز جوان که تشنه معرفت و از استعداد عالی برخوردار بود، پس
از چهار سال تحصیل در رشته زبان و تاریخ ترکها، دوره دانشجویی را به پایان رسانید و
در رشته تاریخ معاصر آسیای میانه به تحقیقات پرداخت و دیپلوم ماستری به دست آورد.
بورگوت طی اقامت خود در ترکیه مدتی در مطبوعات ترک های افغانستان مصروف
کار شد و از سال 1998 تا سال 2000 در مرکز پژوهش های استراتژیک اورو- آسیا
(آسام – ASAM) به بررسی های علمی پرداخته و به گرفتن تقدیرنامه ها موفق شده است.

فضل احمد بورگوت از قریحه شعری سرشاری برخوردار بوده به زبان های ترکی و
فارسی شعر می سراید و می نویسد. بیشتر به شعر نو تمایل دارد. او مولف یک سلسله
مقالات تحقیقی میباشد که برخی از آنها در مطبوعات و سایت ها به نشر رسیده و برخی
به زبان های انگلیسی و روسی برگردان شده است. فعلا او در اونیورسیتی کابل مصروف
تدریس زبان ترکی میباشد.

نمونه هایی از اشعار او:

● خیال های زرینم را در سینه زمان نهاده ام

تاروزی به نهال آرزوهایم

پیوند حقیقت زخم.

اما افسوس!

زمان نیز قطره قطره آب شد

واز پله های مژگانم

بر ریگستان ناامیدی فروریخت.

من نیک میدانم،

این همه درد و اندوه و غم
که چون دود یک سیگار
در رگ رگ احساس میکنم،
ذره ذره مرا خاکستر میکند.

اینک می بینی؟

دستانم با خون خورشید آلوده است
و دارد خاموش میشود
همه ستاره ها درچشمانم،

ومن

دارم می لرزم

گمراه چون ابرها

و چون یک طفل تنها

می ترسم

می ترسم از آن لحظه ای که

درگورستان آرزوهایم

آهنگ نا امیدی سرایم.

● مین من اول حسرت چیکیب فریاد و افغان ایلگن

کوز یاشیمنی بیرگه توکیب سیل و طوفان ایلگن

ترجمه:

● من آن حسرت کش ستمدیده ام که فریاد و فغانم به آسمانها میرود و از سیل اشک
طوفان برپا کرده ام.

درین جا مقاله «نقش شاعران و شاهان ترکتبار در تکامل زبان و شعر فارسی» به پایان
میرسد. خلاصه این مقاله تحت عنوان «نقش شاعران ذواللسانین در تکامل زبان و شعر

فارسی» در همایش بین المللی ایرانشناسی منعقدۀ تهران در سال 2004 توسط نویسنده خوانده شده است.

باید خاطر نشان ساخت که مقاله گنجایش بحث کافی پیرامون خدماتی که شاعران و شاهان ترکتبار در راه رشد و انکشاف زبان فارسی، باکمال صمیمیت و محبت نسبت به این زبان و گویندگان آن انجام داده اند رانداشت، بنابراین مؤلف جز در موارد معدود ناگزیر بود پیرامون احوال و آثار اکثریت سخنوران به ایجاز و اختصار سخن براند. البته بالین روش نمی شد حق مطلب را در مورد عدۀ زیادی از شاعران ذواللسانین ادا کرد. بنابراین مؤلف تصمیم دارد، اگر زمان یاری دهد، موضوع را به شکلی فراگیرتر که تعداد قابل ملاحظه به قول حافظ شیرازی «ترکان فارسی گو» را بابررسی آثار شان دربرگیرد، با ذکر دقیق تمام منابع مورد استفاده تکمیل و آماده نشر بسازد. این هم قابل یادآوری است که در متن حاضر ارائه دقیق صفحات، محل و سال نشر یک تعداد منابع به نسبت شرایط مهاجرت برای نویسنده میسر نشد، لذا به ذکر آنها طوری که در یادداشت های مختصر بنده وجود داشت اکتفا شد.

برخی از شاعران هموطن که در هردو زبان آثاری در نظم و نثر دارند، به سبب نبودن زند گینامه و آثارشان در دسترس مؤلف، در مقاله جاداده نشد. از آن جمله اند: شرف الدین شرف، نظر محمد نوا، اشرف عظیمی، فرشته ضیایی، آصفه شاداب، حامد فاریابی، محمد انور مهجور، یحیا حفیظی، سیف الدین نوری، غلام سخی وکیل زاده، سید عزیز الله الفتی، ذکر الله ایشانچ، محمد عالم کوهکن، صدر الدین انتظار، تاشقین بهایی، فیض الله قرداش، عبدالله کارگر، کاظم امینی، هوشنگ پیگیر، همایون خیری و دیگران.

باید گفت که هم اکنون در افغانستان تعداد شاعرانی که در دو زبان ترکی و فارسی می نویسند و شعر می سرایند خیلی زیاد است. بویژه پس از حوادث سال 1357 و تاسیس هفته نامه های «یولدوز» و «گورش» بزبانهای اوزبیکی و ترکمنی، تاسیس دپارتمنت های اوزبیکی و ترکمنی در فاکولتۀ ادبیات، اکادمی علوم و وزارت تعلیم و تربیه، مسجل شدن زبان ترکی به صفت زبان رسمی در قانون اساسی و نیز تشدید مبارزه برضد اشغال خارجی به تعداد آنان افزوده شده است. آثار این نسل نو سخن پردازان که جهانی بینی و اسلوب نسبتاً خاص خود را دارد، موضوع بحث و بررسی جالب جداگانه را تشکیل میدهد. یقیناً دانش پژوهان به این امر توجه مبذول خواهند داشت.

برخی از منابعی که در نوشتن این مقاله مورد استفاده قرار داشته است :

- علیشیرنویایی، خمسه، نشر تاشکند، 1893.
- علیشیرنویایی، مجالس النفائس، نشر تاشکند.
- علیشیرنویایی خزائن المعانی، نشر تاشکند.
- علیشیرنویایی، دیوان فانی، محمد قهرمان نشر تهران.
- دوکتور محمد ناظم حیات و اوقات سلطان محمود.
- دوکتور محمد اکبر مددی، اوضاع اجتماعی دور غزنویان، کابل، بیهقی 1977.
- میر غلام حمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، مطبعه دولتی، کابل، 1967.
- خلیل الله خلیلی، غزنویان، جلد 3، انجمن تاریخ، کابل، مطبعه دولتی، کابل، 1957.
- احسان طبری، برخی بررسی هادرباره جهان بینی ها و جنبش های - اجتماعی در ایران، نشر دوم، مطبعه دولتی، کابل، 1983.
- فضلی نمنگانی، مجموعه الشعرا، نشر تاشکند، مطبعه سنگی.
- عبدالحی حبیبی، افغانستان بعد از اسلام، جلد 1، انجمن تاریخ، مطبعه دولتی، کابل، 1950.
- دوکتور ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی، 1944.
- عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه حقی لطفی و محمد جعفر یا حقی، تهران، 1367.
- صائب تبریزی، کلیات، با مقدمه امیری فیروزکوهی، تهران، 1333.
- صائب تبریزی، کلیات، چاپ لاهور، 1971 م.
- محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، 1314، تهران.
- آزاده رستموا، سیر غزل در ادبیات آذربایجان، ترجمه نادعلی پیام، انتشارات شیخ صفی الدین، تبریز.
- محمد دیهیم، تذکره شعرای آذربایجان، جلد دوم، سال 1367 تبریز.
- یادنامه استاد سید محمد حسین شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، نشر مرکز، تهران، 1374.

- گفتگوی شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، نشر نگاه، تهران، 1379.
- دکتر شهریار، سلام به حیدر بابا، برگردان بهمن فرسی به فارسی بامتن ترکی، ناشر دفتر خاک، لندن، 1993.
- صمد سرداری نیا، مشاهیر آذربایجان، نشر دانیال، تبریز، 1377.
- جعفر کوهی، ناشناخته های حیدر بابا، چاپ اندیشه، تبریز، 1379.
- و. بارتولد، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، 1373.
- نصرالله فتحی (آتشباک)، یادی از حیدر بابا...، نشر فخرآذر، 1343.
- دیوان شهریار در پنج جلد، تهران.
- برگزیده دیوان استاد شهریار، بکوشش: یحیی شیدا، تبریز- تلاش، 1361.
- "سلام بر حیدر بابا" استاد محمد حسین شهریار، ترجمه منظوم کریم مشروطه چی (سونمز)، چاپ سوم، چاپخانه نیل، تهران، 1377.
- "به همین سادگی و زیبایی" (یادنامه استاد سید حسین شهریار) به اهتمام جمشید علیزاده، نشر مرکز، 1374.
- رحمانی فر، محمد، نگاهی نوین به تاریخ تورکهای ایران، نشر اختر، تبریز، 1379.
- هیئت، دکتور جواد، سیری در تاریخ زبان و لهجه های تورکی، چاپ سوم، نشر پیکان، تهران، 1380.
- ابن عربشاه، عجائب المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه ام، ای، نجاتی، شرکت نشریات علمی و فرهنگی، تهران، 1994.
- حبیبی، عبدالحی، ظهیرالدین محمد بابرشاه، کابل، 1351.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، جلد سوم (از سعدی تا جامی)، ترجمه و تعلیق علی اصغر حکمت، تهران.
- دوکتور عبدالغنی، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، ترجمه میر محمد آصف انصاری، کابل، 1351.
- حبیبی، عبدالحی، هنر عهد تیموریان، نشر ایران.
- دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، CD – وریانت الکترونیک.

در زبان اوزبکی:

– مومنوف، ابراهیم «امیر تیمور نینگ اورته آسیاتاریخیده توتگن اورنی»

- (جایگاه امیر تیمور در تاریخ آسیای میانه)، تاشکند، «فن»، 1993.
- نسیمخان رحمان، «تورک خاقانلیگی» (امپراتوری تورک)، تاشکند، میراث، 1993.
- احمدیوف، بوری بای، «تاریخدن سباقلر» (درسهایی از تاریخ)، تاشکند، اوقیتوچی، 1994.
- جوزجانی، شرعی، تصوف و انسان، تاشکند، عدالت 2001 .
- تیمور توزوکلی (توزوکهای امیر تیمور) ترجمه علیخان صاغونی و حبیب الله کرامتوف، تاشکند، نشرات غفور غلام
- «اوزبیکستان خلقلری تاریخی» (تاریخ خلقهای اوزبیکستان)، مجموعه مقالات، جلد اول، به اهتمام اسقروف، تاشکند، فن، 1992
- «امیر تیمور اوگیتلری» (اندرزهای امیر تیمور)، مجموعه مقالات، تاشکند نوروز، 1992.
- ملله یف، نتن، اوزبیک ادبیاتی تاریخی، تاشکند، 1976.
- بابر، ظهیرالدین محمد، بابرنامه، تاشکند، بدیعی ادبیات نشریاتی، 1965.
- روی فیش، جلال الدین رومی، ترجمه جمال کمال، تاشکند، 1986.

در زبان ترکی:

- شمس الدین سامی، قاموس الاعلام، استنبول، مطبعه مهران، 1898.
- اسلام انسیکلوپیدیه سی (دائرة المعارف اسلام)، دانشگاه استنبول، فاکولته ادبیات، جلد 1، 1950.
- برخی ویب سایتها و ویبلاکها.

دوکتور علوم، پروفیسور
عبدالحکیم شرعی جوزجانی

نقش شاعران و شاهان تورک‌تبار

در تکامل زبان و شعر فارسی

بعد از آن که دین مقدس اسلام در آسیا و شمال افریقا انتشار یافت و با گذشت زمان به آیین عمومی اکثریت مردمان این مناطق مبدل گردید، فرهنگ و ثقافت ملل مختلف را به هم پیوند داد و زمینه پیدایش تمدن عظیمی را به وجود آورد که به نام تمدن اسلام و عرب و یا تمدن اسلام یاد می شود. تمدن اسلام پدیده بزرگی است که مظاهر گوناگون آن را در حیات مادی و معنوی تمام ملل منسوب به عالم اسلام به اشکال گوناگون میتوان مشاهده کرد. ساحه ای از زندگی ملل مسلمان وجود ندارد که از منشور این تمدن نگذشته باشد. باگذشت زمان، مسلمانان به موفقیت های چشمگیری در علوم و فنون نایل آمدند و به ایجاد آبدی های مادی و معنوی عظیمی دست یافتند که هم اکنون بخش جدایی ناپذیر فرهنگ جهانی است. مسلمانان با ترجمه دانش و فلسفه یونان قدیم و انتقال آن یکجا بادانش و فرهنگ آفریده خود به جهان غرب، دریچه های حکمت، هنر و ادب را به روی آنان گشودند.

درین دوره مناسبات دوستانه میان کشورهای مسلمان افزایش یافت. "یکی از پی آمدهای مهم این مناسبات و ارتباطات، تأثیر زبان های تورکی و فارسی بریکدیگر و آمیزش و اختلاط باهم است. بویژه پس از رویکار آمدن دولتهای تورکان در منطقه، که سالیان و سده های درازی (در ایران بیش از هزارسال بعد از اسلام) ادامه یافت، فرایند این آمیزش و اختلاط وسعت و شدت فزاینده ای کسب کرد. درین جریان زبان تورکی، بیشتر به عنوان زبان لشکری و حاکمیت و زبان فارسی - دری زبان ادب و عرفان (و بعضاً اداری) به کار میرفت." در نتیجه آمیزش فرهنگ ها، به غنای زبان و ادبیات ملت های مختلف مسلمان افزوده شد و تأثیر متقابل آن علاوه بر تحکیم دوستی و اخوت میان آنان، ثمرات نیکی به بار آورد که سنت شعر گویی در دو یا چند زبان را میتوان یکی از نموده های آن به شمار آورد. در قرن های هفتم و هشتم که شعر فارسی مدارج رشد و تکامل خود را می پیمود، برخی از شاعران معروف چون سعدی و حافظ و بعداً جامی و دیگران ابیات و مصاریعی به زبان تازی می سرودند و جزغزل های خود میساختند. طور مثال به ابیات ذیل حافظ و جامی توجه بفرمایید:

- شب وصل است و طی شد نامه هجر
« سلام هي حتي مطلع الفجر »

- « ما لسلمي و من بذی سلم
این جیراننا و کیف الحال »

- « الصبر مر و العمر فان
یالیت شعری حتام القاه »

- از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه
« اني رأیت دهر آمن هجرک القیامه »

هر چند کازمودم، از وی نبود سودم
« من جرّب المجرب حلت به الندامه »

از جامی:

« أحنّ شوقا الي دیار لقیّت فیها جمال سلمی » (یاکه آجن شوقاً)

که می رساند از آن نواحي نوید لطفی به جانب ما

شیخ سعدی به مناسبت سقوط بغداد قصیده غرایی به زبان عربی سروده که نمودار تسلط کامل او بر این زبان و قدرت شعری اوست. برخی از شاعران بنام تورک چون امیر خسرو دهلوی، هلالی چغتایی، زیب النساء بیگم اساساً به زبان فارسی و عده ای هم مانند میرزا غالب و احمدشاه ظفر به زبان های فارسی و اردو اشعار خود را سروده اند. گروهی دیگر از آنان چون مولوی رومی بلخی و میرزا عبدالقادر بیدل بخش اساسی آثار خود را به فارسی سروده، اما بعضاً به زبان تورکی نیز شعرانشاد کرده اند. در مورد شاعر بزرگ نظامی گنجوی باید گفت که او شاعر چیره دست تورکی زبان بوده، بر طبق معلومات علی افندی حلمی داغستانی مسؤل کتابخانه خدیویه مصر در فهرست کتابهای نشر شده سال 1306 قمری مطبوعه عثمانیه موجود در کتابخانه مذکور، دیوان تورکی نظامی گنجوی موجود است [محمد رحمانی فر، نگاهی نوین به تاریخ دیرین تورکهای ایران، نشر اختر، ص 157]

همچنان شاعر بزرگ ایران دوکتور محمد حسین شهریار طی مصاحبه- ای که در شماره هفتم مهر ماه سال 1367 کیهان فرهنگی نشر شده گفته است:

« نظامی گنجوی هم می خواست لیلی و مجنون را به تورکی بنویسد، ولی پیکي از شروانشاه رسید که در آن دستور داده بود تا به زبان فارسی بسراید و به این

موضوع خود نظامی گنجوی هم در مقدمه لیلی و مجنون اشاره نموده است».

(گفتگو با شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، ص 180، تهران، 1379).

نویسنده معروف **دوکتور رضا براهنی** در مقاله تحقیقی عالمانه ای که در مورد زبان و ایجاد صمد بهرنگی تحت عنوان «**اسطوره صمد و موضوع زبان**» در - نامه کانون نویسندگان ایران - نوشته و کتاب قبل الذکر، آنرا اقتباس کرده، شاعران و نویسندگان آذربایجان را به چهار گروه تقسیم نموده، در مورد گروه چهارم که ناگزیر بوده اند به زبان حاکم درسراسر ایران یعنی زبان فارسی بنویسند چنین می گوید: "تعداد این قبیل نویسندگان و شاعران به راستی بی شمار است و برخی از آنان در تحقیق، نقد ادبی، تاریخ نویسی، شعر و قصه، صاحب سبک و شیوه در زبان فارسی هستند. بیک معنی اینان همان کارا کرده اند که تعداد زیادی از نویسندگان گذشته آذربایجان، ترکان ایران و یا نیمه ترکان کرده اند: نظامی، شمس تبریزی، مولوی، قطران، خاقانی تا پروین اعتصامی و ایرج میرزا و تقی رفعت تاکسروی، صمد بهرنگی، غلام حسین ساعدی، بهروز دهقانی و اشرف دهقانی." (ص، 477 کتاب مذکور)

شاعر عالی مقام و بزرگترین ممثل سبک ادبی هند میرزا عبد القادر بیدل که شاهکارهای ماندگاری در زبان فارسی از خود بجا گذاشته، با آنکه زبان و تبار تورکی داشت، بنابه خواست زمان اشعار خود را جز در بعضی موارد به فارسی میسرود. دوکتور عبد الغنی دانشمند هندی می نویسد که یک منظومه 65 بیتی تورکی بیدل را در نسخه خطی دیوان او موجود در کتابخانه معارف کابل دیده و یک بیت از آن نقل کرده است.

امیر خسرو دهلوی - این تورک هندی لقب، آنچنان که نوایی در خاتمه دفتر پنجم خمسه خود "سد اسکندری" تصریح می کند، نسب تورکی داشته و با نیروی سخن تمام سرزمین هارا از عرب تا عجم زیر نفوذ خود قرار داده است:

یانا خسرو اول ترک هندی لقب

که سوز بیرلا آلدی عجم تا عرب

برطبق پژوهش های پروفیسور شهرانی امیر خسرو از قبیله تورکان لاجین هزاره بوده است. او بیت زیر را از امیر خسرو نقل می کند:

" ترک هندوستانی ام من، هندویی گویم جواب

شکر مصری ندانم کز عرب گویم سخن "

باوجود این، او تمام اشعار خود را به زبان فارسی نوشته و در قطار پیشاهنگان ادبیات کلاسیک این زبان قرار گرفته است.

به نوشته دوکتور صفا در صفحه 146 جلد 4 "تاریخ ادبیات در ایران"، "شعر تورکی

گفتن امری تازه نیست، و در حقیقت به وسیله شاعران پارسی گوئی مثل سلطان ولد

پسر جلال الدین محمد بلخی و شاه قاسم انوار و قبولی و امثال آن آغاز شده، ولی نضج واقعی آن در عهد تیموریان حاصل گشت". درین مورد باید گفت که اولاً - شعر تورکی

از زمانه های خیلی باستان حتی قبل از اسلام وجود داشته و نمونه هایی که شیخ محمود کاشغری در اثر گرانهای خود "دیوان لغات الترتک" آورده دلیل انکارناپذیر آنست.

ثانیاً - شعر تورکی گفتن در آسیای صغیر به وسیله خود مولانا جلال الدین رومی - بلخی

آغاز شده، نه پسرش سلطان ولد و ما درین مقاله پیرامون این موضوع معلومات داده ایم. ثالثاً - شعر تورکی در آسیای میانه و تورکستان شرقی توسط شاعر بزرگ یوسف خاص حاجب باسرودن " قوتادغوبیلیک "(دانش رسیدن به سعادت" و توسط احمد یوگنکی باسرایش " عتبه الحقائق" و بعد از آنان به وسیله خوارزمی و دیگر شاعران راه رشد خود را پیموده است. رابعاً- مولانا و پسرش سلطان ولد و نیز شاه قاسم انوار و قبولی شاعران تورکتبار بوده اند.

طوری که گفتیم سنت سرایش شعر به زبان های فارسی و تورکی توسط یک شاعر، محصول آمیزش فرهنگ ملت های ماست، بخصوص در دوران حکمروایی تیموریان و ادامه دهندگان آن - کورگانیان هند، این عنعنۀ پسندیده در ایران، ترکستان، خراسان و هندوستان اقبال وسیع یافت و حتی می توان گفت که توسعه این سنت شعری محصول دورۀ تیموریان و ناشی از سیاست فرهنگی متکی بر وسعت نظر، سعۀ صدر و برخورد احترام آمیز آنان به زبان و کلتور ملل دیگر بخصوص زبان فارسی بوده است.

این وسعت نظر و سعۀ صدر، در طول قرن های یکی از ویژگی های تاریخی اقوام تورک تبار بوده و در مراحل مختلف تاریخ، خود را نشان داده است. طور مثال دورۀ سلطنت غزنویان یکی از ادوار درخشان زبان و ادب فارسی محسوب می شود. محمود غزنوی تورکی تبار حامی بی بدیل شعر و ادب فارسی بوده که بقول مؤرخان در حدود چهارصد شاعر فارسی گوی از تشویق و حمایت او برخوردار بوده اند. آن چنان که استاد خلیل الله خلیلی در کتاب «سلطنت غزنویان» تأکید میکند، برخلاف ادعای برخی از جعل کنندگان تاریخ، وی از دانش و سطح عالی معلومات بهره کافی داشته و فارسی را به اسلوبی زیبا می نوشته چنانچه استاد نمونه زیبایی از نوشته فارسی او نقل میکند.

همچنان فیلا لوگ های مشهور تورکی تبار - اسماعیل بن حماد الفارابی با تألیف اولین فرهنگ عربی بزبان عربی بنام «صاح اللغه» و جارا الله الزمخشری خوارزمی مؤلف تفسیر معروف «الکشاف» با تألیف لغتنامه "مقدمة الادب" و جاحظ ادیب بزرگ عرب با تألیفات بی نظیر خود در راه رشد و تکامل زبان عربی، مورد تمجید و ستایش دانشمندان عرب و غیر عرب قرار گرفته اند. متن این اثر زمخشری به زبان عربی و ترجمۀ متن به سه زبان تورکی، فارسی و عربی است و متضمن توضیح 6500 لغت میباشد .

محقق دانشمند ایرانی دوکتور ذبیح الله صفا در صفحه 450 جلد پنجم بخش یکم کتاب ارزشمند خود « تاریخ ادبیات در ایران » پس از بررسی عصر مورد بحث خود به نحو زیرین ارزیابی واقعینانه میکند: « عصر کورگانی در آن سرزمین (یعنی سرزمین هند) که بی هیچ گونه تردید یکی از بهترین دوره های ترویج زبان و شعر فارسی در سرزمین هند و عهد تشویق و ترغیب مؤلفان و نویسندگان و شاعران پارسی گوی بحد اعلای امکان در سراسر دوران تاریخ

ادب فارسیست و دیگر هیچگاه نظیری نیافت و نخواهد یافت...» «بحقیقت باید گفت که نهضت دوران کورگانیان هند در ادب فارسی نجاتبخش واقعی شعر و ادب فارسی از زبونی و رهایی دهنده آن از تنهایی و انخدال بود.»

آقای صفا در جای دیگر می افزاید: «شاهان و شاهزادگان کورگانی هند، در حقیقت ظرافت طبع و گرایش به شعر و ادب فارسی و صنعت های ظریف ایرانی را از نیاکان با نوق خود به ارث برده بودند...» «براستی اگر ایران آن زمان دو پناگاه بزرگ فرهنگی عثمانی و کورگانی هند را نداشت، ادب فارسی به روزگار بدی دچار میشد.»

استاد در جای دیگر میگوید: «لشکرکش قهاری چون تیمور همچنان که قدرت سلالة تیموری را پیریزی کرد، توجه سلالة خود را به هنر و ادب نیز آغاز نمود و بانی چنین کاری در دولت بود.»

آنچه دوکتور صفا نوشته عین حقیقت است. زیرا شاهان و شهزادگان تیموری نه تنها حا میان شعر و ادب و مشوقان شاعران و هنرمندان بودند، بلکه غالباً خود آنان به زبان تورکی و فارسی ویا به یکی ازین دو زبان شعر می سرودند و قریحه آزمایی میکردند. ابیات و غزلهایی که از میرزا اولوغ بیک و خلیل سلطان نواده های تیمور گرفته تا آخرین شاهان سلالة بابر می هند به یادگار مانده و دواوین اشعاری که برخی از ایشان تدوین کرده اند، از ادامه این سنت ادبی حکایت می کند. ما درین مقاله شاعران تورکی تباری را که در سرزمین های مختلف، این سنت شعری را ادامه و انکشاف داده اند، با نمونه های کلام شان طور مختصر و بعضاً مفصل معرفی می نماییم.

در خراسان

امیر علیشیر نوایی

چون سلطان حسین بایقرا براریکه قدرت تکیه زد، دوست دوران تحصیل خود علیشیر نوایی را از سمرقند فراخوند و به عالیترین مقام دولتی آن وقت توظیف نمود. بر طبق نوشته مورخ مشهور خوندمیر، سلطان حسین بایقرا در سال 862 منصب "امارت دیوان اعلی" را به وی تفویض کرد و او با دربر نمودن جبه طلادوزی شده و کلاه نوروزی مفتخر و سرافراز شد. مولانا برهان الدین عطاو الله رازی درباره تاریخ تفویض این منصب به امیر علیشیر، این قطعه را سروده است:

میر فلک جناب علیشیر کز شرف
عاجز بود ز درک کمالات او خرد

دیوان نشست آخر شعبان به داد و عدل

از لطف شاه غازی و الحق چنین سزد

چون مهرزد به دولت سلطان روزگار
تاریخ شد همین که "علیشیر مهرزد"

این احترام و باور نسبت به نوایی، کاملاً به جابود. زیرا در زمان سلطنت سلطان حسین و صدارت این شاعر بزرگ اوزبیک و تمام تورکان جهان، خراسان و ترکستان شاهد دگرگونی های شگفت انگیزی در ساحت دانش و فرهنگ گردید. نوایی، این شخصیت بزرگ انساندوست که ستاره فروزان این دور بود، به صفت یک دانشمند پیشاهنگ و سیاستمدار برجسته، در نیمه دوم قرن 15 رنسانس شرق را در خراسان و ترکستان رهبری کرد و در راه آبادانی خراسان که آنرا «**کشور عظیم المثل**» میخواند و پایتخت زیبای آن شهر هری که زادگاهش بود و باغ هایش را رشک بهشت برین و «**خیا بان**» آن را **راه فردوس برین** میدانست [شهره سوی جنت فردوس که جویند فانی به یقین دان که خیابان هرات است] تمام امکانات مادی و صلاحیت دولتی خود را به کاربرد و با استفاده از دارایی شخصی خود بیش از 370 بقعه خیر از قبیل مدرسه، خانقاه، مسجد، کتابخانه، جاده، کانال، کاریز، چشمه، پل، حوض و شفاخانه احداث کرد و ساختمان آبدی های بزرگی چون آرامگاه علی ابن ابیطالب در شهر مزار شریف، مسجد جامع بزرگ مصلا هرات (که بر طبق نوشته مرحوم غبار، به دستور امیر عبد رحمان توسط جنرال الیمسدن انگلیسی مین گذاری و انفجار داده شد و یکجا با آن بنای عظیم مدرسه گوهر شاد بیگم که به قول مرحوم فکری سلجوقی واقعا و گنبد های آن با خطوط و نقوش نفیس و شگفت انگیز خود آیت زیبایی و شاهد زنده صنعت معماری قرن 15 کشور بود، منفجر گردید) و بازسازی مسجد جامع هرات را نظارت و رهبری کرد.

به قول داکتر صفا در صفحه 384 جلد چهارم "تاریخ ادبیات در ایران": "نوایی عواید خود را در راه خیرات و مبرات و تشویق و ترغیب اهل ادب و هنر و ایجاد آثار عام المنفعه صرف میکرد و از آن آثار خیر هنوز قسمتی باقیست مثل ایوان جنوبی صحن عتیق آستان رضوی، نهر آب بالا خیابان در مشهد، رباط سنگ بست، رباط دیز آباد، بند آجری قریه تروق در نزدیکی طوس، مقبره قاسم الانوار در قریه لنگر نزدیک تربت جام و قسمتی از مزار عطار نیشابوری یعنی سنگ مزار آن شاعر که موجود است و این مایه بازمانده 370 بقعه ای است که ایجاد یا تعمیر کرده و 90 رباطی است که ساخته". (البته آنچه داکتر صفایادآوری کرده، فقط بقایای ابنیه ای است که در حدود ایران اعمار شده - نویسنده).

ادوارد برون دانشمند انگلیس در جلد سوم "تاریخ ادبی ایران" که توسط علی اصغر حکمت به نام "از سعدی تا جامی" ترجمه و تحشیه شده می- نویسد: "اهمیت و عظمت میرعلیشیر هم از جهت نویسندگی و هم از حیث پشتیبانی او از اهل علم و فضل بقدری ظاهرو نمایان است که میتوان او را بی مبالغه ماسیناس زمان و کشور خود او خواند". به توضیح علی اصغر حکمت در حاشیه، ماسیناس نام یکی از بزرگان روم قدیم است که حامی ادب بود و دوست هراس شاعر بزرگ لاطین

بوده است، متولد بسال 73 و متوفی بسال 8 قبل از میلاد.

این شاعر نام آور که در اشعار تورکی « نوایی » و در شعر فارسی « فانی » تخلص میکرد، باسرایش اشعار به زبان مادری و نیز به زبان دری عنعنۀ سرایش شعر در دوزبان را ترویج کرد و سرمشق و نمونه برای دیگران شد و بیش از 32 اثر ماندگار از خود بجا گذاشت. او با دیوان فانی و یازده قصیدۀ خود در زبان فارسی، دیگران را به دنبال خود کشانید.

بدون تردید، نوایی استاد مسلم شعر و ادب در هر دو زبان بود. به قول دوکتور ذبیح الله صفا در صفحه 148 کتاب «تاریخ ادبیات در ایران»، نوایی بزرگترین کسی است که شعر تورکی را به حد اعلائی کمال رسانیده و توانسته به همه انواع شعر فارسی از مثنوی و قصیده و غزل و غیره شعر ترکی بسراید. او خودش گفته است :

**معنی اشعار رنگینم به ترکی بیحد است
فارسی هم همچو درهای ثمین گر بنگری**

**گو ییا در راست بازار سخن بگشاده ام
یک طرف دکان قنادی و یکسو زرگری**
همچنان به نوشته شمس الدین سامی در کتاب ارزنده " قاموس الاعلام "، هیچ کس در جهان به مانند او شعر خوب و زیاد نه گفته است.
علیشیر نوایی و دوست و مرشد او مولانا عبدالرحمن جامی ممثل دوستی فارسی زبانان و تورکی زبانان خراسان و ترکستان بودند و عنعنۀ انشاد شعر در هر دو زبان را تشویق و ترغیب میکردند.

نوایی گرویده شاعران بزرگی چون سعدی، حافظ، خسرو دهلوی و نظامی بود. به جا می بالاتر از یک دوست، به مثابه یک مرشد می-نگریست. جامی نیز برخی از آثار خود را به تشویق او نوشته و او را اساسگذار خمسه سرایی در زبان تورکی میدانست و خمسه تورکی او را در اسکندرنامۀ خود چنین ارج می نهاد :

**ز چرخ آفرین ها بر آن کلک باد
که این نقش مطبوع از آن کلک زاد**

**به ترکی زبان نقشی آمد عجب
که جادو دمان را بود مهر لب**

**ببخشید برپارسی گوهران
به نظم دری در نظم آوران**

**که گر بودی آن هم به نظم دری
نمادی مجال سخن گستری**

به میزان آن نظم معجزنظام
نظامی که بودی و خسرو کدام

چواو برزبان دگرنکته راند
خردرا به تمییزشان ره نماند

زهی طبع تو اوستاد سخن
زمفتاح کلکت گشاد سخن

سخن را که از رونق افتاده بود
به کنج هوان رخت بنهاده بود

تو دادی دگرباره این آبروی
کشیدی به جولانگه گفت و گوی

صفایاب از نور رای تو شد
نوا بی زلطف نوای تو شد

جا می بعضا ابیاتی به تورکی نیز می سرود. دو غزل ملمع از او بجا مانده و ما دو
بیت از یک غزلش را درین جا ذکر میکنیم :

ای لبت پر خنده و چشم سیاهت مست خواب
"ایکی زلفینگ آره سیده آی یوزینگ دور آفتاب"

مستی می میکند روی ترا غرق عرق
"با ده ایچسنگ توکیلو ایکی قیزیل یوز دین گلاب"

نوایی تمام زندگی خودرا وقف شعروادب، انکشاف علوم و فنون، عمران و آبادانی
مملکت ساخت. به قول ادوار براون در کتاب قبل الذکر، نوایی خود موسیقیدان ماهر
ونوازنده ای استاد و نقاشی چیره دست بوده است که به گفته بابر موسیقی شناسانی بی
نظیر مانند قول محمد و شیخ نائی و حسین عودی همه ترقی و پیشرفت خودرا مدیون
وی هستند (ص 742). عبدالحی حبیبی در کتاب "هنر عهد تیموریان" خود، از زبان
خوند میرمی نویسد که وزیر مشهورهرات امیرعلیشیر نوایی خود نیز در تصویر
ونوشتن کتاب شخصی بیمانند بود.

اوبعد از فیلالوگ بزرگ شیخ محمود کاشغری مؤلف «دیوان لغات التترک» به زبان
عربی، بزرگترین حامی زبان تورکی است. او با وارد کردن موضوعات مهم حیاتی
درژانرغزل، تقویه و توسعه شیوه های افاده، اسلوب بیان صورخیال در شعر تورکی
را انکشاف بخشید و پروسه گذار از اوزان هجایی به اوزان عروضی رابه کمال
رسانید و بانوشتن رساله «محاکمة اللغتين» کسانی را که مدعی بودند درزبان
تورکی ایجاد آثار بزرگ امکان ندارد، با پاسخ های علمی خاموش ساخت. به گفته

ادوارد براون " آخرین مؤلفات وی کتابی است به نام محاکمة اللغتين که در آن سعی کرده برتری زبان ترکی را بر فارسی به ثبوت برساند. این کتاب را یک سال قبل از وفات خویش تألیف کرده است (از سعدی تا جامی ص 744). دانشمند روسی و. بارتولد در کتاب ارزشمند خود به نام " تاریخ ترکهای آسیای میانه " که توسط دکتر غفار حسینی به فارسی ترجمه و بسال 1376 در تهران چاپ شده در رابطه به این موضوع می نویسد: " تاجایی که ما اطلاع داریم، هیچ شاعر ترکی پیش از او بخصوص در آسیای صغیر جرأت نکرده بود به چنین کاری دست بزند " او توصیه میکند هرگاه اطلاعات بیشتر و جامعتر از زندگی و تالیفات او بخواهند، باید به مقاله سوئدندی که مسیو بلن M.Blin فرانسوی درباره او نوشته و در روزنامه آسیایی پاریس بسال 1861م طبع شده مراجعه فرمایند(ص 255).

همچنان او، با سرایش چهاردیوان «خزا ئن- المعانی» و شاه اثر خود «خمسه» در زبان تورکی آیده های ادبی عظیم به وجود آورد.

اگر بخواهیم تمام شاعران، خوانندگان و نوازندگان، مذهبیان و خطاطان، اطبا و ریاضیدانان و نمایندگان سایر رشته های دانش و فرهنگ این دور را یکایک به حساب بگیریم، طوماری طویل ساخته خواهد شد. ازین رو به اختصار با استفاده از منابع مختلف برخی از مشاهیر آنان را یادآور میشویم:

از سامان: شاه مظفر نقاش، نقاش و مذهب کمال الدین بهزاد، میرک نقاش.

از موسیقیدانان: قل محمد، شیخ نائی و حسین عودی.

از خطاطان: سلطان علی مشهدی، خواجه عبدالله مروارید که میرزا بیرم خان بارها دستانش را بوسیده است.

از شعرا، نویسندگان و دانشمندان: عبدالرزاق سمرقندی مؤلف کتاب "مطلع السعدین"، هلالی چغتایی، دولتشاه سمرقندی مؤلف " تذکرة الشعرا"، میر خواند مؤلف کتاب "روضة الصفا"، خوندمیر مؤلف کتابهای "حبیب السیر و خلاصة الاخبار"، زین الدین محمود واصفی مؤلف کتاب "بدائع الوقائع"، بنائی، کمال الدین حسین واعظ کاشفی مؤلف کتاب "انوار سهیلی"، مولانا عبدالرحمان جامی مؤلف آثار متعدد که برخی از آنها را بنام علیشیر نوایی تقدیم کرده است و دیگران.

مؤرخان و مؤلفان دیگر علیشیر نوایی را چه در زمان حیات و چه بعد از وفات با القاب رکن السلطنة، اعتمادالملک والملة، مقرب حضرت خاقانی، نظام الملة والدین و غیره ذکر کرده اند. از جمله دولتشاه سمرقندی در "تذکرة الشعرا"، سام میرزا در "تحفة سامی"، زین الدین واصفی در "بدائع الوقائع"، همچنان مؤلفان روضة الصفا، حبیب السیر، و خلاصة الاخبار در اطراف ترجمه حال و آثار وی معلومات مفصل داده، احترام و ارادت خود را نسبت به وی ابراز داشته اند. به طور مثال دولتشاه سمرقندی معرفتپوری و انساندوستی نوایی را ستوده، خدمات بزرگ او بخصوص پروژه ای را که باکندن کانالی طولانی از میان کوهها آب چشمه بزرگ را به شهر مشهد آورده، باحیرت و شگفت یادآوری کرده، آن را به مثابه معجزه عصر ارزیابی میکند. او در قصیده ملمع 26 بیتي تورکی- فارسی خود، شخصیت نوایی و مقام علمی و ادبی او را بهایی بلند قایل می شود. چند بیت ازین قصیده:

صبحدم آچتی یوزینی پرده نیلوفری
جلوه بیردی حسنینی زیبا عروس خاوری

از افق تا شد ید بیضای موسی آشکار
بوالعجبکاران شب را رفت سحر سامری

مظهر دولت علیشیر اولکه شیر حق ایرور
هر معارکده انینگ فتح و سعادت رهبری

آنچنان کاز مقدم سید شده یثرب عزیز
گشت دارالفضل عالم از وجود او هری.

همچنان یکی از صوفیان بنام هندوستان شاه جهانگیر هاشمی، 34 سال پس از وفات
علیشیر نوایی، در اثر "مظهر الاسرار" خود که به جواب "مخزن - الاسرار" نظامی
گنجوی پرداخته، از علیشیر نوایی و سلطان حسین بایقرا به نیکی یاد کرده، راه و روش
آنها را در امور مملکتداری ارجی بلند می نهد و چنین اظهار فکر میکند:

داشت امیری به هزاران کمال
نادرو ممتاز و عدیم المثال
شیردل و صاحب شمشیر بود
نام خوشش میرعلیشیر بود
کردیکی خمسه ترکی رقم
داد صلا بر عرب و بر عجم

مادر ذیل نمونه هایی از کلام نوایی تقدیم میکنیم.
از قصیده « تحفة - الافکار »

- آتشین لعلی که تاج خسروان را زیوراست

اخگری بهر خیال خام پختن در سراسر

شاه اگر عادل نباشد زوست ویرانی ملک

خسرو بی عاقبت خسر بلادو کشوراست

ظالم و عادل نه یکسانند در تعمیر ملک

خوک دیگر در شیار ملک و دهقان دیگر است

- نگار ترک تاجیکم کند صدخانه ویرانه

بدان مژگان تاجیکانه و چشمان ترکانه

- از خیال آن میان فکر محالی داشتم

بود اگرچه بس محال اما خیالی داشتم

- گر پرده اندازد مهم آن روی آتشناک را

سوزم به آه خویشتن نه پرده افلاک را

از

- فانی عجب مدان اگر آن گل شگفته است
اشک ابرسان تو بشگفت اگر شگفت

از اشعار تورکی او:

- دیدی هرني که قيلميش آدميزاد تفکر بيرله بيلميش آدميزاد

ترجمه:

گفت، هر آنچه را که آدمی در عمل پیاده کرده، به نیروی تفکر بدان پی - برده است.

• یوزجفا قیلسامنگا بیر قتلہ فریادایلامان
ایلگا قیلسه بیرجفایوز قتلہ فریاد ایلام

ترجمه:

اگر صد بار با من جفا کند، یک بار هم ناله سرنمی دهم، اما اگر یک بار هم به مردم ستم روا دارد، صد بار فریاد می کشم.

سلطان حسین بایقرا [حسینی]

شاعر نام آور دیگر این دور ابوالغازی سلطان حسین میرزا بایقرا ست که بقول داکتر صفا از سلاطین مشهور دانش پرور و شعر دوست تیموری است. او در اشعار ترکی و فارسی «حسینی» تخلص می کرد و اشعار آبداری در هر دو زبان سروده است. دیوان ترکی او که مشحون از غزلیات رنگین و مضامین بدیع و شیرین است، نمایانگر استعداد عالی و طبع لطیف و سرشار اومی باشد. علیشیر نوایی مجلس هشتم - آخرین بخش کتاب «مجالس النفائس» خود را به ارزیابی اشعار او تخصیص داده و بعد از ذکر تمام مطالع دیوان او از بدیهه سرایی و نکته سنجی هایش مثال ها پی آورده است.

هرچند کتاب مشهوری به نام «مجالس العشاق» در زبان فارسی به وی منسوب است و یک نسخه نفیس خطی آن در فوند نسخ خطی کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی مربوط اکادمی علوم اوزبیکستان نگهداری میشود، اما ظهیرالدین محمد بابر در بابرنامه این کتاب را از آن کمال الدین حسین گازرگاهی دانسته که به نام سلطان حسین نوشته است. دیوان ترکی او به اهتمام کانید اکادمیسین دوکتو محمد یعقوب واحدی در سال 1346 از طرف انجمن تاریخ افغانستان اقبال نشر یافته است.

در زمان حکمرانی این سلطان ادب دوست و هنرپرور وزیر روشن- ضمیرش نوایی، شهر هرات پایتخت خراسان به مرکز تجمع شاعران، دانشمندان، نقاشان و هنرمندان بزرگی چون عبد الرحمن جامی، کمال الدین بهزاد، حسین واعظ کاشفی و دیگر اهل دانش و فرهنگ مبدل گردیده بود که همه در تحت حمایت و رعایت دولت بودند و پیوسته مورد تشویق و ترغیب قرار می گرفتند. در ذیل دو بیت از اشعار فارسی و ترکی حسینی تقدیم می شود:

عشقم اوتیدن کیلیب مجنون بیر اوچقون ایسته دی
آل دیدیم سونغاچ ایلیک باشدین آیاهی اورتی دی

ترجمه: مجنون آمد و از آتش عشقم قبسی خواست. گفتم بگیر، اما همین که دست دراز کرد، سر تا پایش سوخت.

درغم عشقت مرا نی تن نه جانی مانده است

این خیالی گشته و از آن نشانی مانده است

ملک الکلام لطفی هروی

به قول نوایی در «مجالس النفایس» لطفی هروی **ملک الکلام** زمان خود بود و در اشعار فارسی و ترکی نظیر نداشت، اما دیوان ترکی او شهرت بیشتر یافته و دارای مطلع متعذر الجواب میباشد، از آن جمله مطلع ذیل را یادآور می شود:

نازک لوک ایچره بیلی چه یوق تار کیسویی

اوز حدینی بیلیب بیلیدین اولتورور قویی

ترجمه:

تار گیسو در نازکی نمی تواند با کمرش همسری کند. ازین رو، حد خود را می شناسد و از کمرش پایینتر می نشیند. درین بیت شاعر در وصف نازکی کمر معشوق و درازی موی او مبالغه می کند.

لطفی در زبان فارسی به اشعار مشکل قصیده سرایان زیادی جواب گفته و

خوب گفته است. او 99 سال زیست و در آخر عمر شعری به ردیف آفتاب سرود که شعرای معاصرش از آن استقبال کردند، اما هیچ کس نتوانست مطلعی همپایه او بسازد و آن چنین است:

ای زلف شب مثلت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه دربر آفتاب

لطفی در لحظات آخر حیات خود مطلع غزلی انشاد میکند و چون نمیتواند آن را تکمیل نماید، بگفته نوایی وصیت میکند تا حضرت مخدومی [نورا] یعنی حضرت جامی آن را تکمیل نماید و درج دیوان خود بسازد. جامی این خواهش او را می پذیرد و آن مطلع را تکمیل و ثبت دیوان خود میسازد. مطلع مذکور این است:

گر کار دل عاشق با کافرچین افتد
به زانکه به بدخویی بی مهرچنین افتد

درین اواخر آرامگاه لطفی در نزدیکی شهر هرات با کتیبه سنگی در یکی از قریه های نزدیک شهر هرات کشف گردیده و از طرف فوند بین المللی ظهیرالدین محمد بابر اوزبیکستان بر آن مقبره قشنگی ساخته شده است.

سهیلی

امیر شیخیم سهیلی از رجال برجسته و معتمد سلاطین دانش پرور تیموری چون سلطان ابوسعید میرزا و سلطان حسین میرزا و دوست و مصاحب نزدیک علیشیر نوایی بود و در هردو زبان شعر می سرود. به قول نوایی بعضا اشعار ترکی او در غایت لطافت می بود. از آن جمله به مطلع ذیل توجه کنید:

زهد ایلی تسبیح دیب حیران قالور اوباش ارا
رشته جسمیم نی کورسه قطره قطره یاش ارا

ترجمه: اگر زاهد رشته جسم مرادر بین قطره های اشک مشاهده کند، به حیرت می رود و آنرا گمان تسبیح میکند.

نوایی گفته که او یک مثنوی بنام «لیلی و مجنون» نیز دارد. اینک مطلع یک قصیده عیدیه او:

شکر ای دل که دگر بار به صد زیب و جمال
گردن شاهد عید است در آغوش هلال

و نیز از اوست:

دل چو شکسته ای مکش عاشق خسته حال را

سنگ ستم چه میزنی مرغ شکسته بال را

خلیل سلطان

خلیل سلطان پسر میرانشاه بن تیمور که 807 تا 812 در سمرقند سلطنت داشت، گروهی از شاعران را در سرای خود تربیت میکرد و آنانرا به صلات می نواخت. او بغایت خوش طبع و ظریف و نکته پرداز بود و همیشه در مجلس او خوش طبعان حاضر بودند و خود نیز شعر را پخته میگفت. به نوشته داکتر صفا خواجه عصمت در تعریف دیوان اشعار او گفته است: دل کبابیست کز و شور برانگیخته اند و ز نمکدان خلیش نمکی ریخته اند

همچنان نوه دیگر تیمور اسکندر میرزا پسر عمر شیخ بن تیمور که به سبب حکومتش تا سال 818 در شیراز به اسکندر شیرازی شهرت داشت و زین-الدین ابابکر میرزا (818) پسر سلطان ابوسعید میرزا (873) پسر سلطان محمد میرزا پسر میرانشاه بن تیمور شعر فارسی و ترکی را خوب می سروده است.

مسعود میرزا سلطان مسعود

میرزا پسر سلطان محمود میرزا پسر سلطان ابوسعید میرزا (متوفی 913) که در فارسی "عارفی" و در ترکی "شاهی" تخلص میکرد و برادرش میرزا ثانی (بایسنقر ثانی) که "عادلی" تخلص میکرد. غزل زیر از اوست:

دردل من بسکه مهر آتشین رخساره ای است
داغ خونین بردلم نبود که آتشپاره ای است
آن که برد از من قرار و صبر و عقل و دین و دل
آفت دینی، بلایی، کافری خونخواره ای ست
گشته ام دیوانه و ز مردم گریزان میشوم
چون مرا در سینه سودای پری رخساره ای است
"عادلی" را ای که می پرسی به کوی عشق کیست
درمندی، خاکساری، بی کسی، بیچاره ای است

نوایی از شاعران ذواللسانین دوره تیموری بیست تن را با نمونه های اشعارشان معرفی میکند که ما برخی از آنان را با اضافه معلومات خود به اختصار ذکر می کنیم:

مولانا آصف

شاعر خوش کلام بود، با تخیل نازک مضامینی بکرو بدیع می آفرید. مطلع زیبایی از یک غزل او:

رسیده بود بلایی ولی به

نریخت درد می و محتسب ز دیر گذشت
خیر گذشت

بایسنقر میرزا

میرزا غیاث الدین بایسنقر پسرشاهرخ میرزا، شاعر خوش قریحه و یکی از شاهان سخاوت پیشه هنر پرور سلا له تیموری و خطاط چیره دست هرات در سال 1444 میلادی (837 ق) از جهان درگذشت و پس از انجام مراسم تکفین در «باغ سپید» در مقبره بی که مادرش **ملکه گوهرشاد بیگم** ساخته بود به خاک سپرده شد. او خطوط هفتگانه را به مهارت کامل می نوشت، اما درنوشتن خط ثلث مهارتی خاص داشت و استادی توانا بود. به تصریح استاد پرویز بشرمل، هنرستان خطاطی و نقاشی هرات مرهون این شهزاده والا گهر میباشد. درین هنرکده 400 تن کاتب، مصور، مذهب و مجلد کار میکردند. جعفر بایسنقری رئیس کتابخانه آن نگارستان بود. به همت این شهزاده والاتبار کاملترین و صحیحترین نسخه خطی شهنامه فردوسی تهیه و به ما رسیده است. این نسخه بینظیر به خط بایسنقر میرزا درموزیم گلستان تهران موجود است که 22 تصویر از شاهکارهای نقاشی هرات را در خود دارد. **پروفیسور د. پرت رئیس موزیم بریتانیا، این کتاب را در تاریخ زندگی بشر، عالیتترین و گرانبهاترین کتاب دانسته است.** در مسجد گوهرشاد مشهد نیز کتیبه بی به خط ثلث جلی او موجود است که برپیشانی ایوان مقصوره به حیث یکی از شاهکارهای هنر خطاطی جاداده شده. به قول نوایی خطاطان، نقاشان، نوازندگان و سرایندگانی که در تربیت او به کمال رسیده، در عهد هیچ پادشاهی نرسیده اند.

در زمان شاهرخ میرزا در نتیجه ایجاد روابط سیاسی باچین، مبادله هیئت ها و نمایندگان بین هردو کشور آغاز شد. هنگامی که او یک هیئت خود را به ریاست "شادی خواجه" به کشور چین می فرستاد، بایسنقر میرزانیز یکی از هنر مندان بنام هرات " غیاث الدین نقاش" راضیمه هیئت میسازد. به نوشته کمال الدین عبدالرزاق در "مطلع السعدین" «وبه تاکید تمام خواجه غیاث -الدین را گفته بود که از آ نروز که از دار السلطنه هرات بیرون رود، تا به روزی که باز آید، در هر شهر و ولایت آنچه بیند از چگونگی راه و صفت ولایت و عمارت و قواعد شهرها و عظمت پادشاهان و طریقه ضبط و سیاست ایشان و عجائب آن بلاد و دیار و اطوار ملوک نامدار، روز بروز بطریق روزنامه ثبت نماید". این هیئت چون در رمضان سال 825 هق به هرات برگشت، خواجه غیاث الدین سفرنامه ای را که باخود آورده بود، تقدیم بایسنقر میرزا نمود. بایسنقر میرزا از قریحه عالی شعری نیز برخوردار بود. هنگامی که برادرش سلطان ابراهیم میرزا چند بار خواننده و سازنده خواجه یوسف را از او طلب کرد، بایسنقر قبول نکرد و این بیت را به برادر خود نوشت:

مایوسف خود نمی فروشیم

توسیم سیاه خود نگهدار

دو بیت از اشعار او تقدیم میشود:

ندیدم آن دورخ، اکنون دوماه است

ولی مهرش بسی درجان ما هست

غلام روی او شد بایسنقر

غلام خوبرویان پادشاهست

بایسنقر تلاش داشت تا مانند پدر و مادر در ساحت انکشاف دانش و فرهنگ خدمات زیاد انجام دهد، اما مرگ نابهنگام مجالش نداد. تاریخ وفات او را به اسلوبی بدیع چنین دریافته اند:

سلطان سعید، بایسنقر سحرم
گفتاکه: بگو به اهل عالم خبرم
من رفتم و تاریخ وفاتم اینست:
« بادا به جهان عمر دراز پدرم »

ابوالقاسم بابر

سلطان ابوالقاسم بابر میرزاکه از سال 852 تا 861 حکومت میکرد، مردی شاعر دوست و شاعر بود و در شعر بابر تخلص میکرد. این غزل مشهور او را برخی منابع از جمله "تذکره دولتت شاه" ذکر کرده است:

در دورما زکهنه سواران یکی می است
وان کو دم از قبول نفس میزند نی است
این سلطنت که ما زگدائیش یافتیم
دارا نداشت هرگز و کاووس را کی است
می نوش و جرعه ای به من دردمند بخش
رند شرابخواره به از حاتم طی است
دارد به زلف او دل ز نار بند ما،
سودای کفرو کافری و هرچه دروی است
"بابر" رسید ناله زارت به گوش یار
لیلی وقوف یافت که مجنون درین حی است

اولوغ بیک میرزا

میرزا محمد تره غی معروف به اولوغ بیک میرزا، چهارمین پسر شاهرخ میرزا در سال 1394م از بطن ملکه گوهرشاد بیگم به دنیا آمد. پس از فراگیری دانشهای معمول وقت از طرف پدر به صفت والی ماوراؤالنهر تعیین گردید. به نوشته دانشمند روسی و. بارتولد در کتاب "تاریخ ترکهای آسیای میانه": «اولوغ بیک مانند پدر بزرگش فقط به مصاحبت با فضلا و کسب دانش از آنان قناعت نکرد، بلکه خود به فراگرفتن دانش و بخصوص دانش اخترشناسی مشغول شد و نمونه ای ارائه داد که در فرهنگ اسلامی نادر است، و آن **مردی فاضل بر تخت فرمانروایی** بود (معاصران ما او را با اسکندر شاگرد ارسطو مقایسه میکنند، چراکه فردی نظیر اولوغ بیک را نمیتوان در تاریخ فرهنگ اسلامی یافت). آثار علمی او و نزدیکترین پیروانش در میان مسلمانان به عنوان دقیقترین تحقیقات در علم ستاره شناسی مشهور است... اولوغ بیک نه تنها خود یک عالم ستاره شناس شد، بلکه توانست شاگرد و جانشینی از میان اطرافیان ترکش تربیت کند که علی قوشی (قوشچی-ش) نامیده میشد» (ص 268 کتاب

مذکور).

او پادشاهی دانشمند، ستاره شناسی چیره دست، ریاضیدان و جامع کمالات عصر خود بود. به ابتکار او رصدخانه اولوغ بیک در سمرقند اعمار گردید. در پهلوی آن مرکزی برای علوم ریاضی تاسیس کرد که 60 تن دانشمندان این ساحه در آنجا مصروف پژوهشهای علمی بودند. همین گروه به رهبری اولوغ بیک به نوشتن فرمول های سینوس و تانجانت در ریاضی موفق شدند. میرزا اولوغ بیک در علم تاریخ نیز احاطه وسیع داشت و قرآن کریم را در ظرف شش ماه از بر کرده بود. «زیچ کورگانی» که او را شهرت جهانی بخشیده، همچنان «تاریخ اولس اربعه» گواه زنده شخصیت پرنیوخ اوست. اولوغ بیک مردی آزاده و آزاد اندیش بود، به تصریح بارتولد در جشنهایی که برپا میشد، خوانندگان زن نیز ترانه میخواندند و این به مذاق متعصبان و تاریک اندیشان وقت سازگار نبود. این پادشاه عدالت پرور به تحریک مثنوی عناصر متعصب ضد دانش و معرفت در سال 1450 به دستور پسر نیمه دیوانه اش عبد اللطیف حاکم بلخ به قتل رسید. اولوغ بیک اشعار لطیفی میسرود و ما بیتی از او نقل می کنیم:

هرچند ملک حسن به زیرنگین تو است

شوخی مکن که چشم بدان درکمین تو است

بدیع الزمان میرزا

سلطان بدیع الزمان میرزا پسر ارشد سلطان حسین بایقرا مرد شمشیر و قلم بود، در زمان حکمروایی پدر ولایت مناطق مهم کشور را به عهده داشت. محافل او بخصوص در بالا حصار کابل خالی از اهل شعروادب

نبود. نوایی میگوید که او آراسته با جمال ظاهری و پیراسته با کمال باطنی و در عین حال مردی رزمجو و سخاوت پیشه بود. طبعی روان داشت و در هر دو زبان شعر میسرود. نوایی او را شایسته ترین جانشین سلطان میدانست، به لیاقت و عدالت پروری او باور کامل داشت. چنانچه مقالت بیستم «حیره الابرار» خود را به بیان خصایل ستوده او تخصیص داده، او را فرامیخواند تا ضمن کاربرد لطف و کرم و قانون و سیاست، همیشه عدالت و انصاف را شعار خود بسازد و یادآور میشود که عدالت مایه آبادانی ملک میگردد. شاه عادل کافر مملکت را آباد میکند اما شاه ظالم مسلمان آنرا به باد فنا میدهد. نمونه کلام او:

- مہ من بی گل رویت دلم خون گشته چون لاله
جگر هم از غم هجرت شده پرکاله پرکاله

- وزیدی ای صبا برهم زدی گلهای رعنا را
شکستی زان میان نورسته شاخ گلبن مارا

- ای صبا گر سورسه حالیم شمه ای اول سروناز ایورولوب باشیغه مین سرگشته دین بیتکور نیاز

ترجمه: ای باد صبا اگر آن سروناز جویای احوالم شود، بعد از طواف به دور سرش مراتب نیاز من سرگشته رابه عرض وی برسان.

شاه غریب میرزا

این شهزاده، پر استعدادترین فرزند سلطان حسین بایقرا بود که «غریبی» تخلص میکرد. به قول نوایی او باشوخی طبع، ذهن وقاد، تخیل نازک و تعقل دقیق در نظم و نثر بی رقیب و درقوة حافظه و متخیله بی نظیر بود. به ترکی و فارسی شعر می سرود.

درین اواخر فوتو کاپی نسخه خطی دیوان اشعار ترکی و فارسی او که در کتابخانه علمی هامبورگ آلمان موجود بوده، توسط نمایندگان آن به فوند بین المللی ظهیرالدین محمد بابر در ولایت اندجان اوزبیکستان اهدا شده و با مقدمه و اهتمام دوکتور شفیه یارقین بسال 2001 در تاشکند به طبع رسیده است. از اوست:

• دوستان هرگه گذر سوی مزار من کنید

جای تکبیرم دعای یار جان من کنید

• بازم بلای جان غم آن ماه پاره شد

ای وای آن مریض که دردش دوباره شد

• قیسی بیر گلچهره اول گلبرگ خندانیم چه بار

قیسی بیر شمشاد قد سرو خرامانیم چه بار

ترجمه:

کدام ماهروی گل رخسار، زیبایی آن گلبرگ خندان مرا دارد و کدام شمشاد قد می تواند با سرو خرامان من لاف همسری بزند.

فریدون حسین میرزا

فریدون حسین میرزا متخلص به "فریدون" پسر دیگر سلطان حسین بایقرا نیز از استعداد بلند شاعری برخوردار بود و غزل را خوب می سرود. نمونه کلام او:

تراکه خال سیه درچه زندان است
هزار یوسف گم گشته بر تو حیران است

براه عشق چو بنهاده ای قدم، زاهد
مگو که قطع بیابان عشق آسان است
زراه عشق سلامت نمی توان رفتن
که کوه های بلا ریگ این بیابان است
هرآنکه خاک سرکوی دوست منزل کرد
به پیش دیده او به زباغ رضوان است
ز تیغ یار "فریدون" مکش سر تسلیم
چراکه بودن و نا بودن تو یکسان است

محمد علی

این شخصیت برازنده، مامای علیشیر نوایی و برخوردار از قریحه شعری در هر دو
زبا فارسی و ترکی و بهره مند از هنر خطاطی و استعدادخوانندگی و نوازندگی و مورد
عنایت و توجه سلطان حسین بایقرا بوده است. یک بیت از اشعار فارسی او:

**چشم بیمار تو هر دم ناتوانم میکند
لعل جانبخش تو جانا قصد جانم میکند**

همچنان علیشیر نوایی شعرای ذیل را طور موجز با نمونه های کلام شان معرفی
میکند: مولانا شوقی، مولانا ضیا، ساقی، مولانا امیری، مولانا حاجی ابوالحسن،
مولانا ترخانی از اندخوی، درویش نازکی، مولانا یقینی، مولانا بلالی، سید حسن
اردشیر و از شهزادگان تیموری سید احمد میرزا و یکعده دیگر همه از جمله
شاعران ذواللسانین همان دور بوده اند.

یک سیمای تابناک دیگر دوران تیموری، امیر دولتشاه سمرقندی مؤلف "تذکره
الشعرا" که به نام تذکره دولتشاه شهرت یافته، از مؤلفان و نویسندگان فارسی
زبان معاصر علیشیر نوایی است. او از حیات پرتجمل سلالة خود که دودمانی بنام
بوده اند چشم پوشیده، با اختیار فقر به کار دهقانی و کسب فضل و کمال اشتغال می
ورزیده است. نوایی کتاب او را نمودار استعداد و کمال او تعریف کرده، به قریحه
شعریش اشاره می کند.

دولت شاه در تذکره الشعرا خود قصیده ای ملمع در 26 بیت بزبان فارسی و
ترکی دارد و ما از آن بیتهای چند می آوریم:

صبحدم آچدی یوزینی پرده نیلوفری

جلوه بیردی حسینی زیبا عروس خاوری

ترجمه: صبحگاهان چون پرده نیلوفری به کنار رفت، عروس زیبای خاوری [
آفتاب] با حسن خیره کننده خود جلوه گر شد.

از افق تا شد ید بیضای موسی آشکار
بوالعجبکاران شب را رفت سحر سامری
مظهر دولت علیشیر اول که شیر حق ایرور
هر معارک دا ایننگ فتح و سعادت رهبری
ترجمه:

علیشیر که شیر حق و مظهر دولت است، در تمام معرکه ها پیروزی و سعادت
اورا رهبری میکند.

آنچنان کز مقدم سید شده یثرب عزیز
گشت دارالفضل عالم از وجود او هری

در هندوستان

[دوران کورگانیان هند]

ظهیرالدین محمد بابر

ویسران او

در دوران کورگانیان هند که ادامه دهندگان سلطنت سلاله تیموری بودند، به
تأسی از سیاست تشویق و حمایت بنیانگذار این دولت ظهیرالدین محمد بابر شاه و
فرزندان او، عنعنۀ شعر سرایی به زبان های ترکی و فارسی ادامه یافت.

بابر که به تصدیق محققان شرق و غرب با نوشتن «بابرنامه» مؤلف بهترین
وارزشمندترین اوتو- بیوگرافی در جهان شناخته شده که توسط یک پادشاه به رشته
تحریر درآمده، علاوه بر دیوان اشعار، آثاری در فقه، تصوف، عروض و موسیقی
نیز دارد. او که غزلسرایی چیره دست و منقدی توانا است، به هردو زبان شعر می
سرود. شاهکار او «بابرنامه» که به زبان ترکی نوشته شده و تا کنون چند بار به
زبان های مختلف چون فارسی، فرانسوی، انگلیسی، جاپانی و اخیراً عربی ترجمه
شده، روزتاروزبه مثابه یک اثر ماندگار اهمیت روزافزون پیدا میکند.

متن انتقادی دیوان بابر در بیش از 500 صفحه شامل مقدمه مفصل توسط

دوکتوشفیقه یارقین، شامل لغتنامه، فهارس و تعلیقات در سال 1362 در کابل نشر شد. نمونه هایی از اشعار بابر:

• خراباتی و رندو می پرستم

به عالم هرچه می گویند هستم

• آمد بهار و دلشده ای راکه یار نیست

پروای لاله زار و هوای بهار نیست

در روزگار فتنه بسی دیده ام ولی

چشم تو فتنه ای ست که در روزگار نیست

• کیم کور و بتورای کونگل اهل زماندین یخشیلیغ

کیم که آندین یخشی یوق، کوز توتمه آندین یخشیلیغ

ترجمه:

ای دل از مردم زمان که خوبی دیده است؟ حتی از کسی هم که بهتر از او و سراغ نداری، انتظار نیکی نداشته باش.

هرسه پسر بابر از قریحه شعری برخوردار بوده، دوتای آن ها – همایون میرزا و کامران میرزا صاحب دیوان بوده اند. تاریخ فرشته رباعی ذیل راکه همایون به سپهسالار خود محمدبیرام خان فرستاده، نقل کرده است:

ای آن که انیس خاطر محزونی

چون طبع لطیف خویشتن موزونی

چون میدانی که بی تو چون می گذرد

چون میپرسی که در فراقم چونی

دیوان کامران میرزا حاوی اشعار لطیف و دلنشینی است که از جودت طبع و استعداد بلند او در مضمون آفرینی گواهی میدهد. دوکتور شفیه یارقین تز داکتری خود را در موضوع «زندگانی و آثار کامران میرزا» نوشته و در سال 1999 در تاشکند از آن حمایه کرده است. اینک مطلعی از یک غزل او:

چشم بر راه تو داریم و شد ایامی چند

وقت آن شد که نهی جانب ما گامی چند

گلبدن بیگم دختر بابر میرزا زن فاضله ای بود که با بهره داشتن از انواع فضایل از استعداد شعری نیز برخوردار بود. او مؤلف کتاب ارزنده «**همایون نامه**» است که برای بررسی یک بخش تاریخ کورگانیان هند، منبع موثق و نادر به حساب می‌رود. یک بیت از او:

هر پری رویی که او با عاشق خود یار نیست

تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

سرای بابر و جانشینان او مانند سایر شاهان سلاله تیموری مرکز تجمع شعراء، ادبا، دانشمندان و هنرمندان بود و هرکدام آنان مورد تشویق و ترغیب قرار می‌گرفتند. یکی از عجایب روزگار که در سلاله های شاهی دیگر جهان کمتر نظیر آن دیده شده، اشتغال شاهان و شهزادگان تیموری و سلاله بابر به شعروادب و اشتراک زنان و دختران شان در کار پیشبرد و انکشاف فرهنگ و دانش آن زمان است. دختران بابر، نواده ها و عروس های او نه تنها با ایجاد خود بلکه با حمایه و ترغیب خود محیط علم و هنر را توسعه میدادند.

مثلا به محیط ادبی دربار جهانگیر پسر اکبر توجه کنید. نورجهان بیگم همسراو که در عین داشتن و جاهت و جمال از قریحه شعری و بدیهه سرایی نیز برخوردار بود، گاهی با شوهر خود مشاعره می نمود. روزی جهانگیر با دیدن هلال ماه رمضان می گوید:

هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان بیگم بداهه میگوید:

کلید می‌کده گم گشته بود پیدا شد

و نیز جهانگیر:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است

نورجهان بیگم:

پای در زنجیرو کف بر لب مگر دیوانه است

استاد حضرتقل دلیل طی مقاله ای در شماره 34-5 مجله «چاووش» سال 1379 ص 80-81 حادثه جالب ذیل را ذکر می کند و ما آن را به اختصار نقل می

کنیم: روزی نورجهان پادشاه، با یک قلندر به این شرط شطرنج بازی می کند که در صورت باخت، شاه یکی از باغهای چهارگانه خود را که هر کدام بنام یکی از زنان چهارگانه او [جهان آرا، حیات آرا، دل آرا و فنا آرا] نامیده می شد به وی بدهد. بازی آغاز می شود و فرصت زیاد نگذشته شاه در آستانه مات شدن قرار میگیرد. زنان که در بازی شطرنج مهارت داشتند و از عقب پرده ناظر حرکات بودند، با- لترتیب یکی بعد دیگر با ابیات ذیل شاه را مخاطب قرار میدهند:

نورجهان بیگم که باغ جهان آرا به وی متعلق بود می گوید:

تو پادشاه جهانی جهان زدست مده

که پادشاه جهان را جهان به کار آید

ملکه حیاة النساء :

جهان خوش است ولیکن حیات می باید

اگر حیات نباشد جهان چه کار آید

ملکه فناؤالنسا :

حیات و جهان چون همه بی وفاست

فنا را طلب کن که آخر فناست

ملکه دلارام با چال گفتن هم جهانگیر را از مات شدن نجات می دهد و هم باغها را :

شاهها دورخ بده و دلارام را مده

پیل و پیاده پیش کنی، کشت اسب و مات

فرزندان شاهجهان

شاهجهان که آبدۀ « تاج محل » نام او و همسرش ممتاز محل را جاودانی ساخته است، فرزندان زیادی داشت که از آن جمله اورنگ زیب عالمگیر، دارا شکوه قادری و دخترش جهان آرا بیگم به انواع علوم و فنون زمان وارد و هر یک خصلت ویژه ای داشتند. مثلاً اورنگ زیب سیاستمداری چیره دست، عالم فقه و فنون موسیقی و ادبیات بود. دارا شکوه قادری عالم تصوف و پیرو طریقه قادریه بود و کتابی بنام «سفینة الفضلا» در بیان احوال مشاهیر صوفیه به زبان فارسی نوشته و نیز پنج کتاب مربوط به تصوف هند را از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. جهان آرا بیگم مثل برادر خود سرسپردۀ تصوف و پیرو طریقه چشتیه بوده، اما بعداً گرویدۀ طریقه قادریه

شده است. او مراتب سیر سلوک خود را در تصوف، طی رساله ای بنام «صاحبیه» بیان کرده و این شعر صوفیانه که نوعی از شطحیات است از وی نقل شده:

گر میسر شود آن روی چو خورشید مرا
پادشاهی چه که دعوی خدایی بکنم

دارا شکوه قادری

شهزاده محمد دارا شکوه متخلص به "قادری" نواده بافضل و دانش ظهیرالدین محمد بابر، پسر بزرگ شاهجهان پادشاه هندوستان است که یکی از ورزیده ترین نویسندگان و مؤلفان و مترجمان دوران سلطنت کورگانیان هند به شمار میرود. به نوشته دکتر احمد تمیم داری مؤلف کتاب "عرفان و ادب در عصر صفوی"، "دارا شکوه حضور استادانی چون ملا عبداللطیف سلطانپوری عالم و حکیم حنفی مذهب هند، حضرت میرک شیخ، شیخ احمد دهلوی، سرمد کاشانی شاگرد ملا صدرا، میرزا ابوالقاسم میرفندرسکی و شیخ ناصر محمد را درک کرد و با معارف عرفانی و دینی اسلام و هندو آشنا گشت و در حیات خود ضمن انجام دادن کارهای درباری و دولتی خویش به تالیف و ترجمه کتابهایی پرداخت که هر یک واجد اهمیت و قابل استفاده است".

از آنجاکه دارا شکوه جوینده پرسواس حقیقت و معرفت بود، به تصوف و عرفان گرائید و با تعلیمات پیش کسوتان مکاتب عرفانی و طریقت های تصوف عمیقاً آشنایی حاصل کرد و چون سخت گرویده صوفی معروف شیخ عبدالقادر گیلانی و سلوک او بود، تخلص "قادری" را برای خود انتخاب نمود. او نه تنها بامتصوفان اسلام، بلکه با زاهدان و خبرگان هند نیز در تماس بود و با تعلیمات تصوفی آنان آشنایی پیدا میکرد. چنانچه در اواخر زندگی خود طی مدت ششماه کتاب سراج (سرالاسرار) را با کمک "پند تان"، "سنیاسیان بید" و "اوپانیشادان" از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. این کتاب که ترجمه پنجاه اوپانیشاد میباشد و به اصول آموزش علوم سری اختصاص دارد، در جمله آثار او متعلق به فرهنگ هند و مهمترین اثر به حساب می آید.

ما آثار فارسی دارا شکوه را که در زمینه فرهنگ اسلامی و نیز فرهنگ هندی تالیف کرده است، با استفاده از کتاب داکتر احمد تمیم داری و منابع دیگر هندی ذیلا معرفی میکنیم:

- 1- "سفینه الاولیا"، در بیان مهمترین طریقت های تصوف و ترجمه احوال مشایخ آن.
- 2- "سکینه الاولیا"، که مشتمل بر یک مقدمه و شرح حال شیخ عبدالقادر گیلانی، مناقب و کرامات او می باشد، ترجمه آن بزبان اردو بسال 1920 در لاهور به طبع رسیده است.
- 3- "رساله حق نما"، که در بیان وحدة الوجود و شرح مقوله های آن میباشد. متن فارسی و ترجمه انگلیسی آن به نشر رسیده است.
- 4- "حسنات العارفین"، مجموعه ای از شطحیات که معتقدین به وحدت وجود در حالت جذب بزبان می آرند و ظاهراً خلاف شرع به نظر میرسد.

5- "مجمع البحرين"، که با این بیت آغاز میشود:

- بنام آنکه او نامی ندارد

به هرنامی که خوانی سربرارد

- کفرو اسلام در رهش پویان

و حده لا شریک له گویان

مؤلف درین اثر خود 22 موضوع را مورد بحث قرار داده و سعی نموده تا میان اسلام و دین هندو قدر مشترکی پیدا کند. این کتاب در سال 1185 هجری توسط شیخ احمد مصری به عربی ترجمه شده و مولوی محفوظ- الحق آنرا به اردو برگردان نموده و با شرح حال مؤلف در سال 1929 در کلکته به طبع رسانده است.

6- "سراکبر" (سراسرار)، ترجمه پنجاه اوپانیشاد از زبان سانسکریت به زبان فارسی.

7- "دیوان اشعار داراشکوه"، که از آن دو نسخه خطی موجود است.

8- نامه های عرفانی، که به مشایخ همزمان خود نوشته.

9- "طریقه الحقیقه" یارساله معارف که بسال 1341 در لاهور چاپ شده.

10- "رساله سوال و جواب"، مکالمه داراشکوه و بابا لال که در سال 1897 در دهلی چاپ شده.

این شهزاده عارف و معرفت پرور که در میان دانشمندان قرن یازدهم هجری از لحاظ احاطه بر موضوعات عرفانی و متود کاوشهای علمی، آزاد اندیشی و وسعت مشرب خود بی رقیب بود، در اوج پختگی و باروری علمی، قربانی منازعات سیاسی گردید و در 45 سالگی (بسال 1069) چشم از زندگی پوشید.

زیب النساء بیگم

این دختر اورنگ زیب عالمگیر زیر تربیه خاص پدر و مادر خود به مدارج بلند دانش و ادب رسید و به مثابه ورزیده ترین شاعره زمان خود دیوان اشعاری نفیس و ماندگار در زبان فارسی از خود به یادگار گذاشت. او معاصر شاعر بزرگ ابوالمعانی بیدل، ناصر علی و یک عده شاعران دیگر بود و بعضا با برخی از آنان مشاعره و یا مقابله داشت. طور مثال وقتی که این غزل را سرود:

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در هواست

سر به صحرا می زنم لیکن حیا زنجیر پاست

میگویند میرزا عبدالقادر بیدل به جواب او این بیت را نوشته است:

عشق تاخام است باشد بسته ناموس و ننگ

پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست

او شاعری بدیهه سرا بود. روزی هنگام تفرج در باغ این شعر را باخود زمزمه میکرد:

چهار چیز که دل می برد، کدام چهار

کباب و باد و گلگشت باغ و روی نگار

چون متوجه می شود که پدرش به او نزدیک آمده است، بلا درنگ موضوع شعر را چنین تغییر میدهد:

چهار چیز که دل میبرد، کدام چهار

نماز و روزه و ورد صباح(?) و استغفار

در منابع هندی آمده است، روزی شاعر معروف هند ناصرعلی غزلی بامطلع ذیل می سراید:

از هم نمی شود زحلاوت جدا لبم

گویی رسیده بر لب زیب النساء لبم

بدون تردید گفتن شعری بدین صراحت در رابطه به دختر پادشاهی مانند اورنگ زیب، حد اعلاى جسارت و گستاخی بود. ولی از آن جاکه سلاله بآبرى سعه صدر، مسامحه و گذشت را از نیاکان خود به ارث برده بودند، زیب النساء در جواب او فقط به گفتن این بیت اکتفا می کند:

ناصر علی به نام علی برده ای پناه

ورنه به ذوالفقار علی سر برید مت

برخی از منابع هندی عشق نافرجام افسانوی را به او نسبت می دهند. مطابق این روایت او با جوانی زیبا بنام عاقل خان که والی یکی از ایالات هند و برخوردار از قریحه شعری بود عشق می ورزید. روزی عاقل خان او را بر بام قصر دیده می گوید:

سرخپوشی لب بامی به نظر می آید

زیب النساء بلا درنگ جواب میدهد:

نه به زاری نه به زور و نه به زر می آید

زیب النساء از وجاهت و زیبایی کم نظیری برخوردار بود. من یک تصویر خیلی قشنگ او را در میان نسخ خطی متعلق به سید محی الدین گوهری دیده بودم که توسط

یک نقاش هندی همان عصر کشیده شده بود و از لحاظ هنری ارزش بلندی داشت. زیب النساء به این حسن و جمال خداداد ملتفت بود و برآن می‌بالید و بعضا با ابراز احساسات زنانه آن را انعکاس می‌داد. اینک ابیاتی چند از دیوان او:

● دختر شاهم ولیکن روبه فقر آورده ام
زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساء

-

● بلبل از گل بگذرد گردر چمن بیند مرا
بت پرستی کی کند چون برهن بیند مرا

در سخن پنهان شدم چون بوی گل در برگ گل
هرکه دیدن میل دارد در سخن بیند مرا

- بیا که زلف کج و چشم سرمه سا این جاست

نگاه گرم و اداهای دلربا این جاست

کتابخانه عالم ورق ورق جستم

خط تو دیدم و گفتم که مدعا این جاست

ز فرق تابه قدم هرکجا که می‌نگرم

کرشمه دامن دل می‌کشد که جا این جاست

زکات حسن اگر میدهی برای خدا

بیا که «زیب نسا» همچو من گدا این جاست

این هم قطعه شعری لطیف از زیب النساء بیگم:

ای آبشار نوحه گر از بهر چیستی

چین برجبین فگنده زاندوه کیستی

دردت چه درد بود که چون من تمام شب

سررا به سنگ میزدی و می‌گریستی

بهادر شاه ظفر

اکثریت نواده های بابر استعدادهای شعری خوبی داشته اند که نمونه- های اشعارشان در تذکره ها و منابع مختلف ذکر شده است. آخرین پادشاه این سلاله بهادر شاه ثانی در دو زبان اردو و فارسی شاعری توانا بوده و در شعر «ظفر»

تخلص می کرده. سرای او مجمع شاعران و دانشمندان بوده است. نمونه کلامش:

بتی سرکشی کافری کج کلاهی
به رخ آفتابی، به رخسار ماهی

نه در خاکساری چو من بینوایی
نه در ناز و تمکین چو او پادشاهی

عبدالرحیم خاخانان

یکی از چهره های درخشان دوران بابریان هند میرزا عبدالرحیم ملقب به خان خانان وزیر و مشاور جهانگیر پادشاه بود که در ترکی و فارسی طبیعی وقاد و رساداشت وی حامی اهل هنر و شعرو ادب بود. دیوان وی مشتملبر قصائد و غزلیات در زبانهای تورکی ودری است. دیوان اشعار او بار بار به طبع رسیده.

از یک غزل مشهور او دو بیت ذیل را طور نمونه کلام او تقدیم می کنیم:

شمار شوق ندانسته ام که تاچند است
جزاین قدر که دلم سخت آرزومنداست

مرا فروخت محبت ولی ندانستم
که مشتری چه کس است و بهای من چند است

میرزا بیدل

میرزا عبدالقادر بیدل که از ترکان برلاس بود، بسال 1054 در عظیم آباد هند تولد یافت و درعهد اورنگ زیب عالمگیر نواده بابر مورد اعزاز و احترام فراوان قرار گرفت. بر طبق معلوماتی که در یکی از منابع هندی خوانده ام اورنگ زیب از وی خواهش می کند تایک شهنامه تورکی بسراید، اما بیدل به نسبت کبرسن از قبول آن معذرت می خواهد.

اوبزرگترین شاعر سرزمین هند است که سبک هندی را با آثار پر- محتوا و مملو از تخیلات شیرین و اندیشه های عرفانی و فلسفی خود غنا بخشیده وبه مدارج عالی تکامل رسانده و به لقب «ابوالمعانی» ملقب گردیده است.

بیدل که زبان مادریش ترکی بود بنابه خواست زمان آثارعظیم خودرا به زبان فارسی ایجادکرد، اما گاهی به زبان ترکی نیز شعر می سروده است. داکتر عبدالغنی دانشمند هندی در کتاب ارزنده خود بنام «احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل» که توسط مرحوم میر محمد آصف انصاری به دری ترجمه ودرسال 1351 هجری درکابل نشر شده می نویسد: «علاوه برآن در دیوان کابل (در کتابخانه معارف) که بسال 1309 هجری قمری به خط غلام حسین کابلی کتابت شده،

علاوه بر آثار منظوم و منثور فارسی 65 بیت که به زبان ترکی از طرف بیدل انشاد گردیده شامل می باشد. درین جا تنها یک بیت از قصیده را ذکر می کنم:

« ای تخت تیموری اوزره نا در

بو جمله غا حا فظ اولدی قادر»

ترجمه:

ای که بر اریکه تیموری چونان نادر دوران تکیه زده ای، با قدرت و صلاحیت، شایستگی نگهبانی آنرا داری. ظاهراً این شعر در مدح یکی از شاهان تیموری سروده شده است.

کلیات بیدل و دیوان اشعار او بار بار در هندوستان و یک بار نیز در مطبوعه معارف کابل و غزلیات بیدل از ردیف الف الی ردیف دال در دوره سراجیه به طبع رسیده است. از دانشمندان افغانستان استاد صلاح الدین سلجوقی و دیگران پیرامون آثار و افکار بیدل کتب و مقالات زیادی نوشته اند. در اوزبیکستان اکادمیسین پروفیسور ابراهیم مومنوف در اطراف اندیشه های فلسفی بیدل کتابی نگاشته که معروف است. بیدل شناسی در ایران با کتاب ارزشمند دوکتور محمد رضا شفیعی کدکنی به نام «شاعر آینه ها» و کتاب حسن حسینی به نام «بیدل، سپهری و سبک هندی» آغاز یافت. تاجایی که بنده معلومات دارم سالها قبل استاد سعید نفیسی ضمن سفر خود در کابل هنگامی که برای ملاقات با دانشمند بزرگ مرحوم استاد هاشم شایق افندی شاعر و بیدل شناس معروف، به منزل شان آمده بود، استاد یک نسخه کلیات بیدل را به وی اهدا می نماید. نمونه هایی از سخنان بیدل:

• بحر طبع من بیدل قلزم معانی هاست

مصرعی اگر خواهم سرکنم غزل دارم

• میکند یک دیده بیدار کار صد چراغ

روزن این خانه تاریک بردل واکنید

• بیدل تجد دی است لباس خیال من

گر صد هزار سال براید کهن نیم

• موقع شناس عصیان ذلت کش خطا نیست

می حکم شیر دارد در ماهتاب خوردن

• هر جا صلاهی محرمی راز داده اند

آهسته تر زبوی گل آواز داده اند

• ستم است اگر هوست کشد که به سیر سرووسمن در

تو ز غنچه کم نه دمیده ای در دل گشا به چمن در

با استناد به آنچه گفته آمد، باید افزود که سیاست فرهنگی بابریان هند مبتنی بر سعه صدور مسامحه در برابر اقوام، زبانها، ادیان و مذاهب دیگر زمینه رشد و بالندگی علوم و فنون از جمله شعر و ادب فارسی را مساعد ساخت. ازین رو بی سبب نیست که دانشمند ایرانی دوکتور ذبیح الله صفا در کتاب « تاریخ ادبیات در ایران » ضمن یاداری از شاعران بنامی که در کنف حمایه و تشویق شاهان و شاهزادگان بابری می زیستند یادآوری می شود: « بدینگونه باید پذیرفت که باروری ادب فارسی که بر اثر تشویق شاهان و شاهزادگان تیموری از عهد میرزا شاهرخ و پسرش بایسنقر آغاز شده و در دوران پادشاهی سلطان حسین بایقرا در مرکز ادبی و هنری هرات به کمال رسیده بود، با پادشاهی جلال الدین اکبر از سر گرفته شد. » دوران جلال الدین اکبر با اصلاحات و تجدیدی که او در زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر راه انداخت، بخصوص با گامهای وسیعی که در راه انکشاف موسیقی و ادب برداشت، کاملا متمایز است. مثلا به دستور او بدون هیچگونه تعصب مذ هبی شاه اثر اساطیری هند « مها بهارات » در دو مجلد قطور بزبان فارسی ترجمه شد و در زمینه نزدیک ساختن مذاهب هنود با اسلام فعالیت هایی صورت گرفت.

در ایران و آذربایجان

ختایی

ترکان صفوی ایران نیز حامی شعر و ادب فارسی بودند. مؤسس این سلاله شاه اسماعیل صفوی به هر دو زبان شعر انشاد می کرد. دیوان اشعار ترکی او که با تخلص " ختایی " سروده شده در سال 1996 از نشر برآمده ست. به گفته داکتر صفا وی نامه هایی در 1400 بیت سروده که بسال 1948 در باکو به طبع رسیده و دیوان اشعار تورکی او را هم اکادمی علوم آذربایجان در سال 1966 به نشر رسانده است. به نوشته آزاد رستموا در کتاب " سیر غزل در ادبیات آذربایجان " ختایی بیشتر در غزلیات غنائی عاشقانه شهرت کسب کرده است. شعر و غزل عرفانی هم دارد. برخی از غزلهای وی تماما باز زندگی زمینی و واقعی پیوند دارد. یک بیت از اشعار تورکی عارفانه وی:

مسجده وار مق نه حاجت، دیدیم ای زاهد مانا
روح ایله زلفو آنین، کفر ایله ایمان دیر مانا

از اشعار فارسی او:
بازگرد ای جان که جسمم بی تو در افگندگی است
مرده ای را باردیگر آرزوی زندگی است
گر منم اینجا، دلم آنجاست در خدمت مقیم
گرچه زان حضرت تنم دور است، جان در بندگی است
پیش مهر عارضت مه خودنما گرشد چه شد
هر چراغی را به قدر نور خود تابندگی است

یک بند از تخمیس زیبایی او بر غزل مشهور حافظ:
تو آن گلی که خراب تو گل‌عدارانند
اسیر بند کمند تو شهسوارانند
به بند دانه و دامت چومن هزارانند
" غلام نرگس مست تو تاجدارانند
خراب باده لعل تو هوشیارانند "

در عهد صفویان تعداد شاعرانی که به ترکی و فارسی شعر می سروده اند کم نبوده اند، از آن جمله سام میرزا عده ای از شاعران ذواللسانین این دور را در کتاب « تحفة سامی » معرفی کرده است.

محمد فضولی

مقتدرترین شاعر ترکی سرای سده دهم هجری محمد بن سلیمان بغدادی متخلص به « فضولی » میباشد که به قول داکتر صفا از طائفة بیات و اصلا اهل آذربایجان بوده و چون زندگانش بیشتر در بغداد گذشته، به همین سبب به بغدادی شهرت یافته است.
در سال 941 به قلمرو دولت عثمانی، به دربار سلطان سلیمان قانونی پذیرفته شد و تا سال وفاتش بسال 963 در کمال اعزاز و احترام حیات بسربرد.
فضولی بزبانهای تورکی، فارسی و عربی تسلط کامل داشته و علوم متداوله عصر خود چون فلسفه، منطق، طب و ریاضیات را فراگرفته بود و در هر سه زبان آثار زیبا و ماندگاری از خود بجا گذاشته است.
کلیات فارسی او مشتمل بر قصیده، غزل، قطعه، رباعی و یک ساقینامه بنام " هفت جام" به چاپ رسیده است. آثار تورکی او چون انیس القلب، بنگ و باده، صحبة الاثمار، حدیقة الشهداء و رساله ای بنام لطائف المعارف یا سفرنامه روح دارد که مناظره ای است میان روح و عشق و نیز رساله ای بنام رندوزاهد پرداخته که بسال 1275 در تهران چاپ شده است. مثنوی لیلی و مجنون او که به پیروی از علیشیرنویسی سروده شده، لطیف و مشهور است.

به نوشته دانشمند آذربایجانی آزاده رستموا " غزل آذربایجان با آثار فضولی به قله رفیعی نائل آمد. طی قرن‌ها مقلدین زیادی با سحر آثار فضولی تسخیر شدند... علت آن بیش از هر چیز در آن است که آثار و غزلیات فضولی از جنبه بدیعی و بیان نسبت به آثار سایر شعرای ترک زبان خصوصا شعرای تورکی آنری برتری دارد.. فضولی طرفدار وحدت وجود عرفانی بوده است. او در رساله عربی خود موسوم به "مطلع الاعتقاد" با تیزبینی عالمانه خویش به تحلیل و نقد جریانات فکری، فلسفی و تصوف زمان خودی پردازد و در آثار خود "هفت جام"، "رند وزاهد"، "صحت و مرض" شرح بدیعی از اعتقادات عرفانی خود را ارائه میدهد".

او بدون تردید بعد از علیشیر نوایی در زبان ترکی بزرگترین شاعر است که دیوانش بار بار در باکو، ترکیه و سه بار در تاشکند به طبع رسیده و مورد قبول خاص و عام قرار گرفته است. نمونه های شعر او:

مارا هلاک غمزه خونریز کرده ای

تیغی عجب به کشتن ما تیز کرده ای

دل را نمی رسد ز فرح پای بر زمین

تا بسته اش به زلف دل آویز کرده ای

شدتازه داغ شوق توتا باغ حسن را

آراسته به سبزه نوخیز کرده ای

ایدل به اهل زهد نداری ارادتی

زین ناکسان خوشست که پرهیز کرده ای

بغداد را نخواست فضولی دلت مگر

کاهنگ عیش خانه تبریز کرده ای

چند بیت از غزل‌های مشهور ترکی او:

لبی نین نکته سیدن بیخبر در زاهد غافل

بو پنهان نکته نی بیر واقف اسرار اولندن سور

غمینگده شمع تک یاندیم، صبادن سورمه احوالیم

بواحوال شب هجران بنیمله یار اولندن سور

کوزوم یاشلیغترین حالین نه بیلسون مردم غافل

کواکب سیرینی شب تا سحر بیدار اولندن سور

ترجمه: زاهد غافل،

از نکته لب او بیخبر است. این نکته نهان را از کسی جویا شوکه واقف اسرار باشد. در اندوه فراق تو چون شمع سوختم و آب شدم. حال زار مرا از باد صبا چه میپرسی، احوال این شب هجران را از کسی پیرس که با من یار بوده- است. در غفلت خفتگان، از آنچه بر چشمان اشک آلودم میگذرد چه خبر دارند؟ سیر کواکب را از کسی جویا شوکه شبانگاه تا صبحدم چشم بر هم ننهاده و بیدار مانده است.

بت نورسیم نمازه شب وروز راغب اولمیش

بونه دیندر الله الله ، بته سجده واجب اولمیش

ترجمه:

بت نورسیده ام شب وروز میل نماز دارد. خدایا، این چه دینی است که در آن سجده کردن بر بت واجب آمده است.

درین باره که این شاعر والا مقام چرا کلمه ای مانند « فضولی » را به صفت تخلص خود برگزیده است باید گفت که کمینه چند دهه قبل در مقاله ای تحت عنوان " فضولی، محیط زندگی و شخصیت او"، ترجمه دوکتور خیامپور، در نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال سوم، شماره های 1 - 2 خوانده بودم که به حواله خود او گفته شده بود، چون حریفان همیشه اشعار او را با تخلص هایش یکجا سرقت کرده و از آن خود اعلان میکردند، شاعر مجبور شده تا برای جلوگیری از آن، این تخلص را برای خود انتخاب نماید.

صائب تبریزی

شاعر نام آور دوران صفوی، ستاره درخشان سبک هندی، استاد مسلم غزل، سراینده بیش از یکصد و بیست هزار بیت در زبان فارسی و صاحب دیوان بزرگ در زبان ترکی میرزا محمد علی صائب - صائبا میباشد. به گفته مرحوم امیری فیروزکوهی در مقدمه دیوان صائب، او که مدت هفت سال زندگی خود را در کابل، لاهور، آگره، دکن و برهانپور هندوستان سپری کرده، مورد تقدیر و احترام دربار بابریان قرار داشت و با میرزا احسن الله ملقب به ظفرخان متخلص به «احسن»

حکمدار کابل در مراسم تاجپوشی شاه- جهان اشتراک کرده قصیده ای بدین مناسبت قرائت کرد و بنا به نوشته منابع مختلف هندی به دریافت القاب و عناوین و مناصب نایل گردید و بعد برگشت به ایران عنوان « **ملک الشعرا** » به وی داده شد. به قول **علی اکبر دهخدا** در «**لغتنامه**» یک دیوان صائب به زبان ترکی است و به قول امیری فیروزکوهی با حواله به منابعی که مورد استفاد او قرار داشته از دیوان ترکی او چند نسخه در ترکیه موجود است. او میگوید: در منبعی که من دیدم تعداد اشعار دیوان ترکی او به بیست هزار تخمین زده شده است.

دوست محترم من پروفیسور دوکتور عنایة الله شهرانی که در ایالات متحده امریکا مصروف تحقیقات علمی و ادبی و نشر کتاب ها می باشد، طی مکتوبی به من نوشته بود که: **من دیوان ترکی صائب را در سال 1966 در نزد یکی از ارادتمندان صائب- شاعر غزلسرا در سبک هندی آقای عبدالعزیز پورغنی دیده ام.**

صائب طی اقامت چهارساله خود در شهر کابل قصیده غرایبی در وصف این شهر سروده که خیلی شهرت دارد و ما بیتی چند از آن انتخاب و تقدیم خوانندگان محترم می نماییم:

خوشا عشرتسرای کابل و دامان کهسارش

که ناخن بردل گل می زند مژگان هر خارش

حساب مه جبینان لب بامش که می داند

که صد خورشیدرو افتاده در هرپای دیوارش

چه موزون است یارب طاق ابروی پل مستان

خدا از چشم شور زاهدان بادا نگهدارش

دیوان صائب باربار در ایران، استنبول، هند از جمله در بمبئی و لکنهو چاپ شده است. در «**دیوان صائب تبریزی**» که به کوشش محمد قهرمان از طرف شرکت انتشارات علمی به چاپ رسیده، 19 غزل ترکی او نیز جاداده شده. ما مطلع دوغزل او را طور نمونه از اشعار ترکی اوذ کرمی کنیم که به نوشته محمد دیهیم مؤلف کتاب "تذکره شعرای آذربایجان" از جمله پنج غزل تورکی او است که توسط حمید سید نقوی (حامد) یکی از شعرای بلند پایه و فاضل معاصربه فارسی ترجمه و نشر شده است:

دوتولموش کونگلومی جام ایله شادان ایلمک اولمز

ال ایلن پسته نین آغزینی خندان ایلمک اولمز

ترجمه:

دل افسرده ام باباده شادان چون توان کردن
دهان پسته را بادست خندان چون توان کردن

**خط غباری، عارضین آیات قرآن ایله میش
حسن صاحب شوکتین موری سلیمان ایله میش**

ترجمه:

جلوه خط عارضت آیات قرآن کرده است
مور را حسن جهانگیرت سلیمان کرده است

داکتر شهریار

نام کامل این شاعر پراوزه سید محمد حسین بهجت تبریزی می باشد که به نام «**شهریار**» شهره آفاق گردیده است . او در سال 1281 در دهکده خشکناپ از توابع آذربایجان شرقی ایران متولد شد .تحصیلات ابتدائی را در زادگاه خود به سر رسانید و آنگاه برای ادامه تحصیل به تبریز و سپس به تهران رفته شامل مدرسه عالی طب (فاکولته طب) شد، اما در اثریک عشق نافرجام که منجر به تبعید ش از تهران به نیشاپور گردید، به تحصیل پایان داد و در سال 3101 به کار در دستگاه دولت شروع کرد .

شهریار بزرگترین شاعر ترکی گوی پس از علیشیر نوایی و مولانا فضولی و بزرگترین شاعر غزلسرا در زبان فارسی پس از سعدی و حافظ است . نیما یوشیج پدر شعر نو در ایران به یک دوست خود نوشته بود که «**باید گویم شهریار**» تنها شاعری است که من در ایران دیدم.»

مناسبات دوستانه میان شهریار و نیما یوشیج نهایت مستحکم و شگفت انگیز است . او باخوندن «افسانه» نیما ، گرویده او می شود و به قصد دیدار با نیما به معیت دوست خود امیری فیروزکوهی به نقاط دوردست مازندران سفر میکند ، اما موفق به دیدن او نه می شود. منظومه «**دومرغ بهشتی**» که افاده کننده جستجوی پرسواس شاعر و آینه احساسات مملو از صمیمیت اونسبت به نیماست، داستان مرگی است تنها که بدنبال جفتی چون خود میگردد ، مرگی که از تبار او بوده، سرودی چون سرودهای او و روحی آزاده چون روح او داشته باشد...سرانجام پس از انتظار طولانی، آن مرغ بهشتی به منزل شاعرمی آید و همان طوری که حسن پور زنجانی میگوید: و برآستی ، لحظه ، لحظه ای باشکوه و فراموش ناشدنی است هم برای شهریار ، هم برای نیماو هم برای شعر معاصر فارسی که در آن دوشاعر بزرگ، هریک به عنوان نماینده شایسته ای از دو فصل مشخص شعر امروز، آغوش به روی هم میکشایند. این صحنه- ایست که در آن غزل امروز، با شعر نیمایی آشتی می کند و مثنوی بر گونه شعر آزاد بوسه میزندوبار دیگر مضحک بودن جنگ و ستیز بر سر قالبهارا، به رخ میکشد. بندهای شعر خیلی زیبا و دلنشین است

جمشید علیزاده که کتاب: «گفتگو با شهریار» به اهتمام او به طبع رسیده در مقدمه ای که بر این کتاب نوشته میگوید: «او بزرگترین شاعر دوزبانه سراسر تاریخ ادبیات ایران است و همین امر است که به او در میان بزرگان شعر این سرزمین جایگاهی خاص و منحصر می بخشد».

نویسنده مقدمه پس از یک بررسی مختصر اشعار عربی و فارسی خاقانی و سعدی و اشعار عربی مهناز دیلمی و ابونواس می نویسد: «همچنین با تفاوت های بنیادینی که از هر لحاظ میان زبان و ادبیات عربی و ترکی وجود دارد؛ تأکید صرفاً روی این نکته است که شهریار در بین شاعران نولسانین ادبیات ایران تنها چهره ای است که در هر دوزبان شاهکار آفرین و نقطه عطف بشمار می آید.»

شهریار ضمن گفتگویی با رادیو تبریز اظهار داشته بود که ذوق و حساست ادبی خود را بیشتر مدیون مادر خود میباید. مادرش با آن که سواد خواندن و نوشتن نداشته، اشعار بسیار لطیف ترکی را به خاطر داشته و چون شعر لطیفی میخوانده می لرزیده و اشک می ریخته «.. این بود که علاوه بر وراثت، حال و هوای مادرم از کودکی در روح من منعکس شد. در 4-5 سالگی اولین شعری که من حس کردم و به ذائقه سپردم را مادرم خواند، این دو بیت ترکی بود که هنوز در مغز من صدا میکند و به نظر من از لطیفترین اشعار دنیا است:

گنتمه ترسا بالاسی منده سنه سایه گلیم
دامنیدن یاپوشوم منده کلیسایه گلیم
یاکه سنگل گینه اسلامی گولوم ایله قبول
یاکه تعلیم ائله من مذهب عیسایه گلیم

مضمون شعر چنین است: ای یار ترسازاده، دورنرو، من نیز چون سایه به دنبالت روانم. به دامنت می آویزم و به کلیسا میروم. یابیا اسلام را بپذیر و یا به من بیاموز تا به مذهب عیسی درایم. او در جای دیگر میگوید: «مادرم روحا یک شاعر بود و من بیشتر جنبه شعریم را از او به ارث برده بودم. شعر ترکی زیاد سروده ام.»

شاعر اولین شعر خود را به زبان ترکی در 7 سالگی می گوید و در 9 سالگی اولین شعر فارسی خود را می سراید که یک بیت آن چنین است:

من گنهکار شدم وای به من مردم آزار شدم وای به من

او با بسیاری از شعرا و هنرمندان معا صرخود از جمله ملک الشعرا بهار، عارف قزوینی، امیری فیروزکوهی، ایرج میرزا، کمال الملک، حبیب سماعی، ابراهیم صهبا، نیمایوشیج، صادق هدایت، فریدون مشیری، کسرائی، رضا براهنی، دوکتور محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)، سایه (هوشنگ ابتهاج)، نادر

نادریور، دکتور مرتضی رضوی نشست و برخاست و با مهدی اخوان ثالث ، سیمین بهبهانی، دکتور حمید مصدق و دیگران ملاقاتها داشته است .

شاعران ، دانشمندان و ادیبان ایران و خلق آذربایجان اورا گرامی داشتند و به آثار فارسی و ترکی او دل بستند. اودر اولین کنگره نویسندگان ایران به ریاست ملک الشعرای بهار شرکت داشت و « دومین کنگره سراسری شعر ایران » در تبریز به ریاست اوتشکیل شد. در فروردین 1363 « کنگره بزرگداشت استاد سید محمد حسین شهریاربه مناسبت هشتاد و دو سالگرد تولد او» در تبریز برگزار شد .

داکتور شهریار که درسالهای آخرزندگی به تصوف و عرفان روی آورده ، تا حدودی گوشه گیر شده بود، نسبت بیماری در شفاخانه مهر تهران بستری شد . آیت الله خامنه ای که رئیس جمهور وقت بود، از اوعیادت به عمل آورد. سرانجام داکترشهریار یکی از بزرگترین شاعران فارسی و ترکی به عمر 83 سالگی در 27 شهریور سال 1367 در بیمارستان مهردرگذشت . در تشییع جنازه او تا آرامگاه ابدیش «مقبره الشعرای تبریز» بیش ازچهل هزارنفر اشتراک داشتند ودر سراسر آذربایجان عزای عمومی اعلام شد.

محققان، شاعران، ومنتقدان زیادی در ایران ، جمهوری آذربایجان و ترکیه پیرامون احوال و آثار این سخن سرای بزرگ مقالات زیادی نوشته و ابراز نظر کرده اند. شهریار آثار بزرگ و ماندگاری در هر دو زبان آفریده که از نظر محققان، اکثریت آن بی بدیل و شاهکار به حساب می آید .از آن جمله است:

- دیوان شهریار که باربار و یک بار هم در مجموعه پنج جلدی به طبع رسیده.

- « حیدر بابایه سلام » (سلام به حیدر بابا) به ترکی آذربایجانی که شاه -اثر او در زبان مادری قبول شده و باربار در ایران ، آذربایجان و ترکیه با شرح وتعلیق وترجمه حال شاعر نشر شده.

- «سهندیه » که بنام شاعر مشهور آذربایجان «بولود قره چورلو » بزبان ترکی سروده شده.

- « دو مرغ بهشتی » بزبان فارسی.

- « افسانه شب » به زبان فارسی.

- « هذیان دل » بزبان فارسی.

- «قهرمانان استالینگراد» به زبان فارسی.

- «پیام به اینشتین» به زبان فارسی.

- « تورکون دیلی » (زبان ترکی) قطعه ای بزرگ در باره خصوصیات و افتخارات این زبان.

- « بهجت آباد خاطره سی » بزبان ترکی.

- « خان ننه » بزبان ترکی.

نظر شاعران ایرانی در مورد داکتر شهریار و آثار او:

ملک الشعرا بهار که با استادسعید نفیسی و پژمان بختیاری بر چاپ دیوان شهریارمقدمه نوشته اند، درباره او چنین ابراز نظر کرده اند: « شهریار نه تنها افتخار ایران بلکه افتخار عالم شرق است - ملک الشعرا بهار.»

«راستی حق اوراست که با سخنان دلکش خود ، دل‌های آشفته را نیز درمان بخشد وهم پزشک تن وهم طبیب [روان باشد - استاد سعید نفیسی.»

«زبان دلپذیر این شاعر پندار پرست، [راوی] دقیقترین افکار عاشقانه و حاوی زیباترین لطائف شاعرانه است. منظومه روح پروانه او توده آتشی است که دل را از حرارت خویش می‌گدازد - پژمان بختیاری.»

نیما یوشیج پدر شعر نو درایران که منظومه مطولی مشحون از راز و نیازشاعرانه بنام «منظومه به شهریار» نوشته وبا نامه مختصری به شاعر تقدیم کرده است می‌نویسد: «چشمداشت عمده این است که این هدیه ناقابل را به منزله برگ سبزی که درویشی به آستان ملوک تحفه میبرد، از دوست خود بپذیرید. این نمونه کار من نیست. این یک نمونه صفای من است. دوست شما نیما یوشیج.»

دوکتور منوچهر رضوی:

زاولین شعر گرفتی لقب "مفخر شرق"

بیدقت بادیه نارفته همه فرزین بود

پارسی، ترکی وتازی همه دردست تو موم

کلک جادوی تو ازاین همه گوهرچین بود

سایه (هوشنگ ابتهاج):

• شهریارا تو بمان بر سر این خیل یتیم

پدرا، یارا ، اندوهگسارا تو بمان

• عروس طبع من ای "سایه" هرچه دل ببرد

هنوز دلبری شعر شهریارش نیست

بیژن ترقی:

زبان شعرتو از بارگاه الهام است
که خود زجانب پروردگار می آید

مگر به خواب ببینیم شاعری چون تو
فهمیم و نادره در روزگار می آید

پژمان بختیاری:

اینجاست شهریاری و اینجاست شهریار
وان شاعر بلند سخن شهریار ماست

گلشن کردستانی:

شکوهی به پیشانی روزگاری
جهان سخن را مگر شهریاری

فروغ از تو خیزد مگر آفتابی
هنر از تو خیزد مگر شهریاری

مشفق همدانی طی قصیده بزرگی که بنام "معبد خورشید" خطاب به او نوشته:

شهریار پهنه پهنور اندیشمندی
کز هنرتاج شرف برتارک شعرانهاده

نی ترا امروزتنها زیب دامن کرده، گوهر
پارسی را گنج در گنجینه فردا نهاده

دوکتور محمد رضا شفیعی کدکنی (م. سرشک) در راه سفر به تبریز و نخستین دیدار با
شهریار در شعر «سرمنزل خورشید»:

نک بر در میخانه رندی که همه عمر

می جز ز خم خواجه ننوشید رسیدیم

در حضرت آن پیر که پشمینه حافظ

بر قامت جز او نبرازید رسیدیم

مهرداد اوستا : آن تازگی و جهش که در غزل شهریار وجود دارد، نه در غزل امیری وجود دارد و نه در غزل رهی، که اینها هردو از مهمترین غزلسرایان روزگار ما هستند.

بهمن فرسی مترجم «حیدربابا» به شعر فارسی : .. در تنهٔ بیش و کم تناور شعر ایران درین قرن ، هیچ شعری را بلند یا کوتاه ، موزون یا بی وزن ، نمی توان نشان داد که نفوذ مستقیم و بی درنگش در اهل زبان و نه تنها اهل شعر به پای حیدر بابا برسد... شرمگینم که فارسی من ، در جای جایش ، آب روان شعر شهریار را از بسترهایی سنگلاخ گذرانده است.

سپیده در مصاحبه با شهریار: من آذربایجانی نمیدانم، اما در تبریز که بودم هر که را دیدم گفتم: ما در خانه یک قرآن داریم و یک «حیدربابا» و حیدر بابا به این طریق برای مردم آذربایجان ابدی و افسانه ای شده است.

شهریار در برابر این سوال که : استاد، زبان ترکی را در آیندهٔ ایران چگونه می بینید، میگوید:

ترکی ، فارسی ، عربی به تنهایی نمی تواند وجود داشته باشد. زبانها همه به یکدیگر وابسته اند و هریک به نحوی نقصی دارند. در دنیا زبانی نیست که مستقل باشد. مثلاً در زبان عربی آنقدر لغت ترکی هست که خودشان هم نمیدانند . برای نمونه «بلبل» در اصل ترکی است که آن را « بلبله » میگویند و به صورت « بلابل » جمع بسته اند ، فارسی هم همینطور. در فارسی لغات ترکی زیاد است... البته در زبان ترکی هم واژه های فارسی و عربی وجود دارد. زبان مادری هر کسی برای خودش بیش از سایر زبانها شیرین است ، اما مهم اینست که نباید تعصب داشت.

از سخنان شهریار در بارهٔ خودش و اشعارش:

باید از حافظ آموخت. هفتصد سال بود که حافظ تنها مانده بود. غزل در بن بست قرار گرفته بود، تا آنکه من آمدم.. اگر ما از حافظ و سعدی تبعیت کنیم آن وقت میتوانیم به جایی برسیم. کاری که من کردم همین بود. حالا نه تنها به حافظ رسیدم، بلکه از او هم گذشتم. حافظ دیگر " افسانهٔ شب". " دو مرغ بهشتی". " هذیان دل" و " ای وای مادرم" را ندارد. علتش اینست که من از آنها نبریدم. من دنبال کار آنها را گرفتم.

به جواب سوالات کیهان فرهنگی: منظومهٔ «حیدر بابایه سلام» که امروزه ورد زبان تمام ترکهای دنیاست ، با چه انگیزه ای سروده شده؟

... مادرم روحا یک شاعر بود و من بیشتر جنبهٔ شعریم را از او به ارث برده بودم . شعر ترکی زیاد سروده ام ... حیدر بابا هم اولین شعری است که مادرم با تأثیرات سحر انگیز خود موجب سرودن آن شد.

در ذیل نمونه هایی از اشعار شهریار برگزیده از دیوان او تقدیم میکنیم:

• برو ای ترک که ترک تو ستمگر کردم
حیف از آن عمر که در پای تو من سرکردم

عهد و پیمان تو باما و وفا با دگران
ساده دل من که قسم های تو باورکردم

تو شدی همسراغیار و من از یارودیار
گشتم آواره و ترک سرو همسر کردم

• آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا
بیوفا حالا که من افتاده ام از پا چرا

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

سنگدل این زودتر میخواستی، حالا چرا

• برو که خرده گرفتن به عاشقان نه رواست
که دست عقل تو از نخل عشق ما کوتاست
تو شهریار، سخن را به آه می بندی
که برنیامده از سینه آسمان پیماست

• فلک گو بامن این نامردمی و مر
که من سلطان عشق و شهریار شعر ایرانم

چو شهبسوار فلک گر به نیزه زرین
گلوی شب نشگافم بریده باد سرم

لحظه های هیجان آمیزی از آمدن نیما به سراغ شهریار که در « دو مرغ بهشتی »
تصویر شده است :

شبچراغان روشنگر شهر

رنگ و وارنگ ، دل می ربایند

لاله رویان به طرف خیابان

زیب و فر ، رنگ و بو می فزایند

آمد از گرد ره این مسافر

دخترانش به هم می نمایند

این همان شاعر آسمانی است!

دو بنداز منظومه ترکی « حیدر بابا »:

« من سنین تک داغا سالدیم نفسی

سنده قایتار، گویلره سال بو سسی

بایقوشون دا ، دار اولماسین قفسی

بوردا بیر شیر داردا قالب باغیریر

مروت سیز انسانلری چاغیریر...

ترجمه از اسماعیل فیروز ثمرین :

«مانند تو در کوهستان فریاد برآوردم

تونیز پژواک صدایم را به آسمانها برگردان،

ای کاش قفس جغدم برایش تنگ نشود.

درینجا شیری در تنگنا مانده و نعره می کشد

و انسانهای بی مروت را به امداد می طلبد ...

حیدر بابا گون دالیوی داغلا سین

اوزون گولسون بولاغلارین آغلا سین

اوشاقلارین بیر دسته گل باغلا سین

یل گلنده ویرگتیرسین بو یانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم او یانا

ترجمه:

حیدر بابا خورشید همیشه پشتت را گرم نگهدارد

همیشه چهره ات خندان و چشمه هایت گریان باشد.

بگذار بچه هایت یک دسته گل ببندند
و چون شمال بوزد، آنرا به سوی ما پرتاب کنند
شاید بخت خفته من بیدار شود.

در ترکیه

انشاد شعر در دوزبان ترکی و فارسی از زمان مولوی رومی در سرزمین ترکیه که سابقاً روم نامیده می شد وجود داشت، اما بعداً در اثر تشویق و حمایت سلاطین عثمانی افزایش یافت. سلاطین مقتدر عثمانی - سلطان سلیم و سلطان سلیمان هر دو شاعران بنام در زبانهای ترکی و فارسی بودند. نمونه ای از اشعار سلطان سلیم:

در عاشقی دودیده من چون گریستند
خوبان خجل شدند و بهم خون گریستند
از غم بسوختند چو دیدند حال من
آنانکه بر ملامت مجنون گریستند
در فکرم ای سلیم که چون گشت حال شان
آنهاکه دور از آن لب میگون گریستند

نمونه کلام پسر او سلطان سلیمان که در هر دو زبان شعر می نوشت:

دیده از آتش دل غرقه در آبست مرا
کار این چشمه ز سرچشمه خرابست مرا

طوری که داکتر صفا می نویسد، شاهان عثمانی حامی ادب، شعرا و منشیان ادبشناس بودند و با ادیبان بزرگ نظیر جامی نیز مکاتبه داشتند. جامی به سبب عنایات خاصی که از سلاطین عثمانی میدید، دفتر سوم مثنوی "سلسله الذهب" خود را بنام بایزید کرد و در آغاز آن چنین یاد نموده است:

مهبط العز و العلی سلطان بایزید ایلدرم شه دوران
خاک یونان زمین از او گلشن جان یونانیان از او روشن

و در مدح سلطان محمد فاتح او را "شاه مجاهد غازی" نامیده است:

پیش شاه مجاهد غازی
بکشا لب به نکته پردازی

امادرت ترکیه بزرگترین پیشگام در عرصه این سنت، جلال الدین رومی - بلخی مشهور به مولوی یا مولانا است.

جلال الدین رومی - بلخی

خداوند گار بلخ جلال الدین محمد بن بهاؤالدین ولد از احفاد خوارزمشاهان بسال 604 هجری در بلخ زاده شده و در سال 672 در شهر قونیه ترکیه زندگی را پدرود گفته است. ترکیه درگذشته بنام کشور روم یاد می شد، ازین رومولانا به نسبت این که قسمت اعظم حیات خود را درین سرزمین سپری کرده و آثار خود را در آن جا نوشته و در همان جا دفن گردیده است، بنام مولوی رومی شهرت یافت. بنا به قول مؤلف دانشمند کتاب «نگاهی نوین به تاریخ دیرین تورکهای ایران» محمدرحمانی فر، مادر بهاؤالدین دختر سلطان محمد خوارزمشاه بوده و از همین رو برخی از منابع مولانارا از جمله ترکان خوارزمشاهی به حساب آورده اند.

مولانا از اجوبه های تاریخ ادبیات دری بوده، باشاهکارهای بزرگ خود «مثنوی معنوی» و «دیوان شمس» شهرت جهانی بدست آورده است. شیخ بهاؤالدین عاملی، «مثنوی معنوی» او را چنین ارزیابی میکند:

من نمی گویم که آن عالی جناب

هست پیغمبر، ولی دارد کتاب

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآنی به لفظ پهلوی

مثنوی او چو قرآن مدل

هادی بعضی و بعضی را مضل

اقتباس محترم محمد امین اوچقون از ص 6 مقدمه مثنوی طبع کابل از روی چاپ ایران بر اساس طبع لیدن.

مثنوی از نقطه نظر احتوای اندیشه های عرفانی و فلسفی و برخی اندیشه- های دائر به تکامل انسان، کتابی نادر و بی همتاست. طور نمونه به ابیات ذیل توجه کنید:

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم ز حیوان سرزدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس که داند چون زمردن کم شدم

بار دیگر چون ملک پران شوم

آن چه کاندرد و هم ناید آن شوم

مولانا در لابلاى مثنوى برخى مسائل خيلى مهم و مركب فلسفى چون مسئله تضاد و وحدت ديالكتيكي اعداد را صدها سال قبل از هيگل چنان استادانه بيان ميكند كه خواننده از آن به شگفت اندر مى شود، حتى برخى از محققان گفته اند كه او زبان يونانى را نيكو ميدانسته و با اندیشه هاى فلاسفه يونان از نزديك آشنايى داشته است.

مولوى از نمايندگان تصوف مبتنى بر ذوق و شوق و جذبه و احساس است و با آنكه يك عده زياد اندیشه هاى فلسفى را در آثار خود انعكاس داده است، معتقد است كه به حق و حقيقت فقط از طريق مكاشفه و اشراق ميتوان پى برد، نه از راه معقولات. بنا برآن عقل و خرد آدمى را در قلمرو عشق راهى نيست:

**پاى استداليان چوبين بود
پاى چوبين سخت بى تمكين بود**

مولوى تمام انسان هارا از يك اصل ميداند و همه را جوينده يك حقيقت مى شمارد و ماهيت انسان را بالاتر از جنس و قبيله و معتقدات مذهبي ارزيايى ميكند. او مثنوى را براى انسانيت - براى تمام انسانها سرده است. او اگر بعضا از قوم و قبيله اى نام مى برد، بر اساس يك ضرورت ميرم اين كار را مى كند. مثلا در جلد دوم كلييات ديوان شمس تبريزى رباعى 1187 را چنين مى خوانيم:

**بيگانه مگيريد مرا زين كويم
در كوى شما خانه خود ميجويم**

**دشمن نيم ارچند كه دشمن رويم
اصلم ترك است اگرچه هندی گويم**
يك بيت از مثنوى معنوى مولوى:

**تركجوشى كرده ام من نيم خام
از حكيم غزنوى بشنو تمام**

مولانا در غزل 1318، صفحه 489، جلد 1 كلييات شمس تبريزى ميگويد:

**من تركم و سرمستم، تركانه سلح بستم
درده شدم و گفتم، سالار سلام عليك**

غزلهائى شماره 1362، 1183، 1363، 1382، در تركيب خود ابيات زيباى تركى دارد.

ونيز ازو است:

نيميم ز تركستان، نيميم ز فرغانه

و:

**تركى همه تركى كند، تاجيك تاجيكى كند
من ساعتى تركى شوم، يك لحظه تاجيكى كنم**

به گفته برخی از محققان در بعضی از منابع در متن این رباعی بجای کلمه «هندی» کلمه «دری» آمده است. برطبق نظر پژوهندگان احوال و آثار مولانا او این رباعی را به جواب کسانی که وی را بیگانه در دیار خود می دانستند که به زبانی بیگانه برای آنها شعر می سرود، به دفاع از خود نوشته است.

محمد حلیم یارقین در مقدمه ای که بر ترجمه 162 رباعی مولانا توسط دوکتور شفیه یارقین نوشته و بسال 1376 در کابل نشر شده، به حواله یک منبع می نویسد: «مجالس شعرای روم» که در زمان شاه طهماسب صفوی در شهر تبریز به رشته تحریر کشیده، درباره شاعران ترکی سرای زیادی معلومات می دهد و از جمله مولانارا نیز در جمله ترکی سرایان معرفی کرده از اشعار فارسی، فارسی - ترکی ملمع او نمونه ها ذکر کرده که از آن جمله دو بیت ذیل را می آوریم:

دانی چرا به عالم یالغیز سنی سیورمن

چون دربرم نیایی اندر غمت اولرمن

روزی نشست خواهم یالغیز سنین قاشیندا

هم سن چاخیر ایچرسن، هم من قومیز چیلرمن

ماهی چوشمس تبریز غیبت نمود گفتند

از دیگری نپرسید، من سویله دیم آریرمن

بزرگترین شاعر فارسی گوی و ترکی سرای معاصر داکتر محمد حسین شهریار میگوید: «مولوی را نمیتوان تنها شاعر نامید، بلکه او را بزرگترین متفکر میدانم. من حافظ و سعدی و مولوی را نبی هم میدانم.»

در ترکستان

عبیدی

زمانی که سلاله بابر در هندوستان و حدود افغانستان امروز حکمروایی داشتند، در ترکستان سلاله شیبانیان ترک اوزبیک براریکه حاکمیت قرار گرفته بودند. سلاطین شیبانی نه فقط در ترویج شعر و ادب و حمایت از اهل دانش و فرهنگ همت می گماشتند، بلکه عده ای از آنان منجمله اساسگذار این دولت محمد خان شیبانی و عبیدالله

خان شاعران بااستعدادی بودند. مؤرخان وتذکره نویسان درمورد مقام شاعری و اشعار محمد خان شیبانی، عبیدالله خان متخلص به عبیدی و سلطان محمودخان پسر یونس خان معلومات زیاد داده اند.

عبیدالله بهادرخان متخلص به «عبیدی» پادشاهی دانشمند و دانشپور و درعین حال از قریحه شعری عالی برخورداربود. نسخه خطی منحصر بفرد

کلیات اشعار «عبیدی» که درفوند نسخ خطی کتابخانه انستیتوت شرقشناسی ابوریحان بیرونی مربوط اکادمی علوم اوزبیکستان باشماره 3931 نگهداری میشود، گواه زنده طبع وقاد و توانمندی او در سرایش شعر میباشد.

کلیات عبیدی که با تذهیب برخی صفحات، به خط نستعلیق زیبا نوشته شده ونزدیک به 700 صفحه را دربر میگیرد، متشکل از سه قسمت است. قسمت اول شعرهای فارسی است که غزلیات وبیش از دوصد رباعی، قطعات و یک تعداد ابیات را احتوا میکند. در قسمت دوم کلیات هشت غزل و چند فرد عبیدی به زبان عربی جاداده شده. قسمت سوم عبارت از اشعار ترکی شاعراست که در بخش اول آن «حکمت ها» که به تاسی از شیوه مخصوص عارف بزرگ خواجه احمد یسوی پیشوای طریقه «یسویه» دراوزان هجایی سروده شده وتعداد آن به 200 قطعه می رسد جاداده شده و دربخش دوم، دیوان اشعار او که مرکب از غزلهای، رباعیات، قطعات وتک بیت ها به ترتیب الفبامیباشد، قرار دارد. رویهم رفته اشعار فارسی عبیدی بخش قابل ملاحظه کلیات را دربر میگیرد.

عبیدی پادشاه مقتدرترکستان، گرویده طریقههای «یسویه» و «نقشبندی» بودوباسید احمد بن جلال الدین معروف به مخدوم اعظم کاسانی - دهبیدی که بعداز خواجه عبیدالله احرار، خلیفه بزرگ و با بیش از 28 رساله خود نظریه پرداز و یکی از مروجین این طریقت می باشد، مناسبات دوستانه وخیلی نزدیک داشت. مخدوم اعظم مؤلف «رساله بابریه» که با ظهیرالدین محمد بابر نیز علایق دوستانه داشت، یک عده رباعیات ویک غزل فارسی عبیدی را دائر به تعلیمات نقشبندیه شرح نموده و درک عالی او را از اصول تصوف ودقائق عرفانی ستوده است. این جانب شرح این رباعیات را به زبان اوزبیکی ترجمه کرده، در جریده "ملی تیکلنیش" ونیز در کتاب "تصوف وانسان" خود به نشر رسانده است. نمونه کلام عبیدی:

- ای آفتاب حسن برافگن زرخ نقاب
تا آفتاب روی تو بینیم بی حجاب

- ای شیخ مقید کرامات نه ایم
در بند خیالات و مباحات نه ایم

اسباب علامات کرامات مپرس
کاندرپی اسباب کرامات نه ایم

- آشفته مینگدیک سنگا ای یار تاپیلیمس

کونگوم کبی زلفونگغه گرفتار تاپیلیمس

ترجمه:

در عشق تو چون من دل داده ای آشفته را نمیتوان پیدا کرد و دلی که چون قلب من اسیر زلفانت باشد، وجود ندارد.

مشرّب نمنگانی

یکی از شعرای بنام نیمه دوم قرن 17 ترکستان شاعر وارسته، هم نفس عمادالدین نسیمی و منصور حلاج، بابا رحیم مشرب نمنگانی مشهور به شاه مشرب است که با اشعار لطیف و دل انگیز خود در ترکی و فارسی به قلب و روح علاقمندان در آسیای میانه و افغانستان راه گشوده است. اشعار عارفانه او متأثر از فلسفه «وحدت وجود» و در عین حال انعکاس دهنده اندیشه های عرفانی ابن عربی و منصور حلاج است.

تجلی خدا در کوه طور، مصلوب شدن عیسی، به دار آویخته شدن منصور و آرزوی رسیدن به شهادت در راه حق، در اشعار او بار بار به چشم می خورد. او مرید یکی از احفاد مخدوم اعظم مشهور به «آفاق خواجه» بود که در کاشغر مرکز ترکستان شرقی در رأس حاکمیت قرار داشت. او این پیشگویی مرشد خود را که سرانجام بدست شخصی پیام محمود خان در بلخ جام شهادت خواهد نوشید، پیوسته با مباحثات و خرسندی یاد آوری می کرد.

قائیم نی توکرایریمیش بلخ شهریده محمود خان

تقدیر ازل بولسه نیلای انگا بیرمای جان

ترجمه: در بلخ محمود خان خونم را خواهد ریخت، اگر سرنوشت ازلی این باشد، چه کنم اگر جان نه سپارم.

بابا رحیم مشرب طبعی وارسته از علایق داشت و حیاتی قلندرانه بسر میبرد و باروحانیان قشری و زاهدان ریائی آشتی ناپذیر بود و پیوسته در اشعار خود بر آنان می تاخت و با شیوه ای طنز آمیز ماهیت آنان را برملا می ساخت. راویان، او را در قطار اولیاءالله قرار داده، پیرامون کرامات صادر شده از وی سخنانی گفته اند. اما طوری که از لابلای اشعارش برمی آید، او به علوم دینی و دقائق احکام قرآنی وارد بوده، تاریخ انبیا، تصوف و نیز علوم ادبی را نیک می دانسته است.

برخی از اشعار مشرب آمیخته با شطحیات است یعنی افاده حالاتی که در مواقع جذبه و هیجانات ناشی از عقیده وحدت، به صوفی دست میدهد و ظاهراً خلاف شرع می باشد و

بعضا منجر به قتل صوفیانی چون منصور و نسیمی گردیده است. به مثال های زیرین توجه کنید:

نیم موسی نقاب از چهره بردار
نمی آید خوشم این « لن ترانی »

توضیح: در کوه طور هنگامی که حضرت موسی از خدا خواست تا خود را به وی نشان دهد ، در جوابش گفته شد که « لن ترانی » یعنی هرگز مرا نخواهی دید.

« لن ترانی » برسر دشت تو نخل « ایمن » است

«خرموسی» رفتم و «انی انالله» آمدم

توضیح: اقتباس از آیت قرآنی «...خرّ موسی صعقا» یعنی موسی بی هوش افتاد. «انی انالله» یعنی به تحقیق من خدای یگانه ام.

- سر به جیب خویش بردم از عدم باز آمدم

مظهر ذات الستم یک تن اوتاد آمدم

- در چشم اهل عالم صوفی وشم به ظاهر

سیرت طراز ماهان اندر لباس موسی

ای جبرئیل بیغ ایندی اوزینگ نی پرینگ کویر
بی درد سن، فرشته سن و عشق دین یراغ

ترجمه: ای جبرائیل حالا خود را نگهدار که پروبالت می سوزد ، زیرا توفرشته ای و از سوزو درد بی خبر وبا عشق بیگانه ای.

یا صمدانی ترک ایتیپ یا صنمیم دیس موکین
عیش و سرورنی قوییب یا که غمیم دیسام موکین

ترجمه: آیا می شود ذکر « یا صمد ا » را ترک گفته بجای آن « یا صنما » بگویم و با پشت پا زدن به عیش و سرور باغم و اندوه خویش هم نفس شوم.

سرانجام با با رحیم مشرب این غواص قلزم وحدت در سال 1711 م براساس فتوای گروهی از روحانیان قشری به دستور محمودخان حاکم در شهر بلخ به شهادت رسانیده شد. قبر اول او در بلخ در کنار مزار جوانمرد قصاب قرار دارد و آرامگاه اصلی او در شهر اشکمش از مربوطات ولایت تخارواقع است.

قسمتی از اشعار شاه مشرب بابیان زندگی افسانه آمیز او در تاشکند و مطابع هندوستان به طبع رسیده و مجموعه اشعارش دوبار، بار دوم یکجا با زندگی- نامه او در حجم قطور به اهتمام و تدوین جلال الدین یوسپوف در تاشکند بسال 2008 حلیه طبع پوشیده است.

از 350 مین سال تولد مشرب به سال 1992 در اوزبیکستان تجلیل به عمل آمد. در افغانستان نیز بدین مناسبت از طرف انجمن فرهنگی نوایی منتخبی از اشعار دری و اوزبیکی او بنام « گزیده ای از اشعار مشرب » یکجا با پرتزیت و مختصر ترجمه حال او به اهتمام عبدالله روئین و مقدمه رئیس اتحادیه نویسند -

گان بلخ صالح محمد خلیق با عنوان « انسانی وارسته از تبار رندان » در مطبعه دولتی بلخ به طبع رسیده است.

در وادی فرغانه

امیری و نادره

در سده های 18 و 19 منطقه وسیع ترکستان به سه قلمرو مهم - بخارا ، خیوه و قوقند منقسم شده ، توسط سه سلاله ترکی اوزبیکی اداره می شد . پدر آخرین امیر بخارا امیر عبدالاحد خان متخلص به عاجز نه فقط مشوق شعرا بود بلکه خود نیز از قریحه شعری خوبی بهره داشت.

امیر عمرخان متخلص به امیر یا امیری که بر وادی فرغانه و متعلقات ان حکمرویی داشت ، شهر قوقند را به مرکز تجمع علما ، شعرا و اهل فضل و هنر مبدل ساخته بود . او و همسر زیبایش ماهلر آییم مشهور به نادره بیگیم متخلص به نادره هردو شاعرانی ورزیده و صاحب دیوان در زبان ترکی و فارسی بودند.

بعد از وفات امیر عمرخان با هجوم امیر نصرالله پادشاه بخارا ، ملکه فرغانه - نادره بیگم با آن همه فضل و کمال خود در سال 1842 باکمال قساوت به قتل می رسد.

مجا لس امیر عمرخان امیری و نیز محافل نادره بیگم در مصاحبت با شاعران و ارباب سخن برگزار می شد . اویسی شاعره مرغینائی مصاحب دائمی نادره و مربی فرزنداناش بود. فضلی نمنگانی که سردسته شاعران دربار به حساب می رفت ، در تذکره منظوم خود "مجموعه الشعرا" نام عده زیادی از شاعران و شاعره های آن دوررا بانمونه های اشعارشان ذکر کرده است که ما نمونه کلام یک تن از آنان- محزونه راکه فضلی با وی در شعر ترکی مشاعره داشته ، ذکر می کنیم . به روایت فضلی روزی بیت ذیل به قلم محزونه به دست او میرسد:

دل محزون به سرانگشت قضا در گره است

یارب این غنچه نشگفته کجا بگشاید

فضلی به جواب او این بیت را می نویسد و می فرستد:

ابرتا زار نه گرید نکند خنده چمن

غنچه تنگ تو از شبم ما بگشاید

لیکن به گفته مولف کتاب : محزونه از سر عفت خاموش میماند و حرف نمیزند.

نمونه کلام امیری:

هرکس خبر از فضل و هنر داشته باشد
سر برخط تسلیم اگر داشته باشد

زاهد نه شوی قابل درگاه امیری
هرچند دعای تو اثر داشته باشد

- قاشینگه تیکوزما گیل قلم نی

بو خط بیله بوزماگیل رقم نی

بتخانه لر ایچره هیچ ترسا

بیر کورمه دی سین کبی صنم نی

ازنادره :

- هزار دست هوس کوتاه است زان دامان

معین است که نتوان گرفت دامن جان

- ای زلف سیاه تو شبستان محبت

انوار جمالت مه تابان محبت

- کیل دهرنی امتحان ایتیب کیت

سیر چمن جهان ایتیب کیت

مقصد نه ایدی جهانہ کیلدینگ

کیفیتی نی بیان ایتیب کیت

در افغانستان

در خراسان باستانی و افغانستان کنونی، ازدوران سلطنت تیموریان دانشپروروادامه-

دهند گان حکومت آنان- بابرین هندی، سنت پسندیده شعرسرایی در هر دو زبان رائج بود. طوریکه یادآور شده بودیم، پیش کسوتان این عنعنه علیشیر نوایی، حسین بایقرا و لطفی هروی بودند. به تاسی ازین شیوه مقبول، شاعران زیادی به هر دو زبان دری و ترکی شعر انشاد کرده و تا کنون نیز آنرا ادامه میدهند.

در افغانستان تعداد شاعرانی که درین ساحه قریحه آزمایی کرده اند خیلی زیاد است. ترکان افغانستان بخصوص اوزبیکان، زبان دری را خوب میدانند و توانسته اند آثار ماندگارگرانبهایی بیافرینند. ما برخی از شاعران نواللسانین این سرزمین را معرفی میکنیم.

نیازی بلخی

این شاعر پر استعداد در شهر بلخ میزیسته و در همانجا زندگی را پدرود گفته است. اشعار او بسیار سلیس و روان، کلمات و اوزانیکه بکار میبرد، آهنگدار و پرطنین است. سالها قبل دیوان اشعار ترکی و فارسی او را از نظر گذرانده نمونه هایی از آن اقتباس کرده بودم. لیکن افسوس که فعلا آنها را در اختیار ندارم، لذا با ذکر چند بیت از یک غزل شوخ ترکی او که به خاطر دارم بسنده میکنم:

مطرب رباب چالادی، گورگومه بولدی قالدی

قیغو قاجیب اویالادی، گورگومه بولدی قالدی

آینه آلدی تیزگه، کوب ناز قیلدی بیزگه

یوز آفرین بو قیزگه، گورگومه بولدی قالدی

مشاطه اوردی ساچین، پیشانه چین ماچین
آچتی کولیب قولاجین، گورگومه بولدی قالدی

ترجمه: مطرب دست به تارهای رباب برد و با آهنگ افسونگران، هنگامه بپا کرد
و غم و اندوه را از دلها زدود و متواری ساخت.

هزار آفرین به دلدار زبیا که با ناز و عشوه، آینه روی زانو گذاشت و با
کرشمه و ادای شورانگیز خود هوش از سرم ربود و دلم را اسیر خود گردانید.

نادم قیصاری

میرزا محمد یحیی متخلص به «نادم» که اصلا از قیصار بود بسال 1248 در شهر میمنه زاده شد و بسال 1328 زندگی را پدرود گفت. او به زبانهای فارسی و ترکی شعر می سرود و به صفت یک شخصیت دانشدوست و شاعر توانا مورد اعزاز و اکرام قرار داشت و جوانان را به آموزش و سرود شعر تشویق و ترغیب

می‌کرد.

نادم قیصرای باشعراى معاصر خود چون نظر محمد نوا، ابوالخیر خیری و غلام محمد خدیم سرپلی روابط و علایق ادبی داشت و در محافل علمی و فرهنگی اشتراک می‌کرد. قسمتی از اشعار او در سال 1330 در مطبعه دولتی فاریاب از نشر برآمده است. نمونه کلامش:

به جان درد تو درمان می فروشد
به دل داغ گلستان می فروشد

شود گر آگه از سر دهانت
نگینش را سلیمان می فروشد

بجز «نادم» طرب را با غم عشق
کدامین خانه ویران می فروشد

- کوزلرینگ عین عتاب و قاشلرینگ دور موج ناز
ای گوزل تانگ یوق اگر نازینگ عتاب اوستینده دور

ترجمه:

در حالی که ابروانت ناز و کرشمه می فروشد، از چشمانت عتاب نمودار است. ای نازنین، مگر این ناز و ادا بخاطر عتاب عشاق است.

نزیهی جلوه

شاعر و دانشمند عالی‌مقام محمد کریم نزیهی «جلوه» که بسال 1285 در محیط فضل و دانش پدرش قاضی بابیه مرادخان پرورش یافته بود، از علوم معقول و منقول بهره کافی داشت و به زبان و ادبیات کلاسیک عرب آشنا بود و زبان انگلیسی را خوب میدانست.

نزیهی مردی آزادیخواه، مبارز و دموکرات بود و و با گروه تحول طلبان، مشروطه خواهان و عناصر ضد استبداد پیوند عمیق و استوار داشت و این تمایلات از جهان بینی مترقی و انسان دوستانه او سرچشمه می‌گرفت.

استاد نزیهی به تاریخ افغانستان و تاریخ ادبیات دری در افغانستان احاطه وسیع داشت و اولین دانشمندی بود که بخش مهمی از تاریخ ادبیات فارسی در افغانستان را نوشت و مقالات علمی متعددی پیرامون احوال و آثار فقهای افغانستان در مجله ادبی کابل نشر کرد. او مدافع جدی رشد و انکشاف زبان ترکی اوزبکی بود و درین زمینه با ایجاد شاعرانه خود برای دیگران سرمشق میشد. او در سال 1978 در یک مجلس مشورتی علمی که به ریاست شادروان محمد طاهر بدخشی، رئیس تالیف و ترجمه،

از طرف دپارتمنت زبان اوزبیک و ترکمنی در وزارت تعلیم و تربیه دایر شده بود، اشتراک فعال داشت. او انسانی دموکرات، تحول طلب بود و روحیه انقلابی داشت.

نزیهی به تاریخ ادبیات زبانهای ترکی وارد بود، اشعار ترکی او متأثر از اسلوب شعری مولانا فضولی شاعر کلاسیک آذربایجان است.

من با استاد روابط و مناسبات دوستانه داشتم و همیشه جویای احوالش میشدم. او برخی کتابهای نادر و اسناد تاریخی خود را در اختیار من می گذاشت و در موارد مختلف نظر مرا جویامی شد. کمینه طی مقاله ای نسبتاً مفصل در مجله "ملاقات" تاشکند، مختصر احوال و آثار و اشعار ترکی او را معرفی کرده ام.

برخی از اشعار ترکی و فارسی نزیهی در مطبوعات کشور و نیز منتخبات اشعار فارسی او نشر شده. مرحوم میر غلام محمد غبار یک شعر سیاسی 18 بیتی او را در آخر کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» آورده و ما بیتی چند از آن انتخاب و تقدیم میکنیم:

تاکی از جو رو ستم شکوه و فریاد کنید

سعی بر هم زدن منشا بیداد کنید

فته انگیخته تبعیض نژادی در خلق

فکر آینده ملک خود و اولاد کنید

نگ دارد بشریت ز چنین کهنه رژیم

طرح ویرانی این بنگه ز بنیاد کنید

آشیان همه مرغان ز ستم زد آتش

قصد آتش زدن خانه صیاد کنید

غازه سازید ز خون شاهد آزادی را

تا ز خود روح شهیدان وطن شاد کنید

شعر من لاله باغ دل خونین من است

مهوشان زیب لب و حسن خداداد کنید

هر کجا لاله رخی با قد سروی دیدید

یک نفس یاد ازین «جلوه» ناشاد کنید

مولانا قربت

مولانا محمد امین قربت به سال 1288 ش در خانواده صدرالعلماء مولانا غیاث الدین اعلم بخاری متخلص به ثاقب یکی از علمای و الامقام در شهر بخارا زاده شد. مادر قربت سلسله نسب به دانشمند معروف میر سید شریف جرجانی میرساند. او پس از اخذ مبادی علوم در مدرسه میر عرب درس بیست و دو سالگی به افغانستان آمده در شهر اندخوی متوطن شد و سالیان زیادی از دانشمندان وقت علوم عقلی و نقلی را فراگرفت.

او طبعی رساداشت و پیوسته به انشاد شعر میپرداخت، نخست از شیوه صائب تبریزی و سپس از بیدل پیروی کرد. قربت غیر از دیوان شعر برخی آثار پژوهشی دیگر چون «فضیلت محمد بر سایر انبیا»، «ظهیر فاریابی»، کتابی راجع به مقایسه شرح مولانا جامی و شرح شیخ رضی بر «کافیة» ابن حاجب نگاشته و مقاله ای در رابطه به اثبات واجب الوجود به رشته تحریر کشیده است.

مولانا قربت در سال 1369 در کابل چشم از جهان پوشید. دیوان او که حاوی اشعار فارسی و ترکی او میباشد، بسال 1931 با مقدمه فاضلانه متین اندخویی و سرمایه حاجی عبدالجلیل رشیدزاده سمرقندی در ایالات متحده امریکا با قطع و صحافت زیبا به طبع رسیده است. نمونه هایی از اشعار او:

- گوش غربت را صدای آشنایی برنخواست

زین بیابان بهر قد خم عصایی برنخواست

- صبح دارد آرزو چاک گریبان ترا

شام دارد حسرت زلف پریشان ترا

در خیال قامتت چون آه هرسو میرویم

رشته جان ریشه شد سرو خرامان ترا

مطلع قصیده ترکی او به مناسبت سالگرد تولد ابوعلی بن سینا:

- ساقیا دفع غم ایتغیل جام و مینادین گپور

قیشده هم سن نوبهار عالم آرادین گپور

ترجمه: ای ساقی با صحبت از جام و مینا غم و اندوه از دلم بزدای، هر چند سرمای دی بیداد میکند، تواز نوبهار عالم آرا سخن بگو.

عظیمی جوزجانی

الحاج استاد قاری محمد عظیم عظیمی سرپلی فرزند قاضی میرزا محمد اسمعیل بن

میرزا قاضی شمس الدین از احفاد شخصیت مشهور حضرت میر روزه دار میباشد که مقبره شان در بلخ زیارتگاه خاص و عام است. استاد عظیمی به سال 1317 قمری در گذر تکانه خانه شهر سرپل متولد شده و پس از اخذ مبادی علوم در سایه تربیت پدر خویش که فقیه، ادیب، شاعر و خطاط توانابود، دروس صرف و نحو زبان عربی، فقه، تفسیر، کلام و تجوید، همچنان حسن خط را فراگرفت و در 12 سالگی قرآن کریم را حفظ کرد و به انشاد شعر پرداخت.

پدر و مربی او قاضی محمد اسمعیل قریحه شاعرانه داشت و تاریخ تولد پسران خود را با قطعات شعری مرغوبی ثبت کرده است. از آثار خطاطی او میتوان از «دلایل الخیرات»، «مولود النبی» و چهار نسخه قرآن کریم نام برد که برای چهار پسر خود کتابت کرده است. چند بیت از اشعار او:

- من همام که بودم دی و پری، اما حال

زانچه از پیش بودم کاستم افزوده است

- بر آورده آن گلبدن خط سبز

چه زیباست برنسترن خط سبز

نرویده از نعل فیروزه ای

مگر از لب یار من خط سبز

سالهاست که استاد سخن عظیمی سرپلی به دیار خاموشان پیوسته، اما گذشت زمان نتوانسته یاد او را از خاطرها بزدايد و بر آثار ماندگارش گرد و غبار فراموشی بیاشد.

هر چند تأثیر سبکهای خراسان و عراق در آثار او مشهود است، ولی با قاطعیت میتوان گفت که او بیش از همه پیرو سبک هندی و دانش آموز دبستان بیدل است. در میان شاعران معاصر که به تتبع و اقتفا از بیدل شعر سروده اند، غزلهای عظیمی بانکات ظریف و مضمون آفرینی های بکر و ناب خود جایگاه خاصی را حائز است.

دیوان شعر او آینه تمام نمای جهان بینی انساندوستانه، وسعت مشرب و افق وسیع تفکر او میباشد. تصوف و عرفان آینه روح او را صیقل میدهد و ملکات عالیه را در وجود او تقویه میکند. او با تمام مکتبهای عرفانی دقیقاً آشنا بود، از «وحدة الوجود» گرفته تا «وحدة الشهود» و تمام مقولات عرفانی و اصطلاحات تصوفی در محور توجهش قرار داشت و در اشعارش انعکاس می- یافت. عظیمی به پیشوایان صوفیه و اساسگذاران طریقتها بخصوص خواجه احمد یسوی، بهاؤالدین نقشبند، امام ربانی و دیگران عشق میورزید و آنها را مطابق معیارهای قبولشده در تصوف در زمره انسانهای کامل به حساب می- آورد. در دیوانش قصائد و قطعات متعددی، افاده کننده اندیشه های او درین زمینه میباشد. او غواص قلزم معانی بیدل است، گاهی از اقتفای غزل او خود را سر بلند و مغرور احساس میکند و با اقتباس از مقطع آن چنین زمزمه

سر میدهد:

ای عظیمی چون بیدل قلزم معانی ام

«مصرعی اگرخواهم سرکنم غزل دارم»

عظیمی استاد چیره دست صنائع بدیعی است. صور خیال در اشعار او باکاربرد نهایت دقیق و طبیعی این صنائع و استفاده از اصطلاحات ادبی دلکش و شیرین تمثیل میشود. کمینه در رساله خود به نام «مشاهیر و سخنوران سرپل» که بسال 1331 در روزنامه «بیدار» مزار شریف طور مسلسل نشر شده بود، پیرامون احوال و آثار استاد فقید معلومات داده و درین زمینه ارزیابی های لازم به عمل آورده ام.

او خطا ط خوبی بود، ویژه گیهای خطوط هفتگانه و رموز خط کوفی را با تمام ظرافتهای آن میدانست، چنانچه توانست پس از مساعی فراوان زحمت افزا، کتیبه های مرقد امام یحیی بن زید بن زین العابدین را که بانقوش برجسته به خط کوفی مرکب روی دیوارهای گنبد تاریخی نوشته شده بود، به دقت بخواند و با مراجعه به منابع معتبر تاریخی، تاریخ شهادت و مدفن واقعی امامزاده را در جوجان قدیم (سرپل کنونی) به همگان اعلام نماید و منابع معتبر صحت این کشف او را تصدیق کردند، طوریکه بعدازین کشف، مزار امام به زیارتگاه عمومی به مقیاس مملکت و خارج از آن مبدل شد.

استاد عظیمی در فن موسیقی وارد بود و در نواختن طنبور و رباب مهارت داشت، چنانچه پسرش شاعر خوش کلام محمد کریم ذره عظیمی و نواسه او نقاش محمد شفیع عظیمی این استعداد هنری او را به ارث بردند و زمینه تشکیل گروه هنری «ظفر» را در موسیقی اوزبیکی فراهم ساختند.

عظیمی استاد چیره دست صنعت تعمیه است. «التحفة العظیمیه فی قواعد التعمیه» که قسمتی از آن بنام «کلیدحل معمای منظوم» بسال 1331 در روزنامه بیدار مزار شریف نشر شده، نمودار استعداد عالی استاد در شناخت قواعد تعمیه و کاربرد این قواعد در ساختن معماست. در دیوانش تعداد زیادی معما به نامهای گوناگون و قطعات تاریخ با تعمیه وجود دارد. طور مثال از معمای ذیل میتوان صدها اسم چهار حرفی را استخراج کرد:

هرچند فصول چهار اندر شماراست

عالم زیهار خرم و بهره وراست

هر فصل که سوی مهر رویت جانا

افتد نظرم مرا بهار دگراست

دوست فاضل و دانشمند من استاد واصف باختری که یکی از طلایه -داران شعر فارسی معاصر کشور است، طی صحبت تیلیفونی که با ایشان داشتم، ضمن اظهار

نظر پیرامون آثار استاد عظیمی درباره رساله «التحفة العظیمیه فی قواعد التعمیه» گفت: «استاد غزلسرایی توانا در اسلوب بیدل و بیدل شناسی بسیار چیره دست بود. رساله او در فن معما، تقریباً در یک صدوپنجاه سال اخیر تاریخ ادبیات افغانستان یک اثر بی نظیر است. هر چند در آغاز شگوفایی شعر فارسی به این صنعت کمتر توجه میشد، اما فن معما و تاریخ پردازی باتعمیه در دوره تیموریان و صفویان بسیار رشد کرد. محمد ابراهیم خلیل رساله مختصری در زمینه دارد، اما نه به عمق و طول اثر قاری صاحب. استاد حبیبی هم در زمینه تحقیقاتی کرده است.» او افزود: استاد، باتفکری اندک، مشکلترین معماها را حل میکرد. او درین زمینه حکایت جالب ذیل را از زبان عصمت الله شرقی شاعر سمنگانی و وکیل پارلمان به من نقل کرد و چون خیلی دلچسب است، درینجا ذکر میکنم:

روزی از قاری صاحب طریق حل معمای ذیل را که منسوب به یک شاعر سبزواری است، پرسیدم:

به تصحیف و به تردیف و به تقلیب ز روی یار خواهم ضد شرقی

قاری صاحب بعد از اندکی مکث گفتند، مراد از آن بوسه است و طریق حل آن چنین است:

ضد شرقی، غربی است. غربی به تصحیف، عربی می شود. عربی به تقلیب، ربیع میشود. ربیع به تردیف بهار می شود. بهار به تصحیف نهار و نهار به تردیف، یوم و یوم به تقلیب موی و موی به تردیف شعر و شعر به تصحیف شعر، شعر به تردیف، بیت و بیت به تردیف، دار میشود. به همین ترتیب دار به تقلیب راد و راد به تصحیف زاد، زاد به تصحیف، توشه و توشه به تصحیف بوسه می شود.

رسام و محقق دانشمند پروفیسور دوکتور عنایة الله شهرانی که شیفته نخبگان شعر و ادب دری و ترکی میباشد، ضمن صحبت درباره این شاعر به من گفت: یکی از خاطرات فراموش نشدنی زندگی من اینست که شبی تاسپیده دم، افتخار صحبت با استاد سخن عظیمی جوزجانی را داشتم. او دارای شخصیتی چند بعدی بود و اندیشه‌هایی خلاق در زمینه ادبیات، جامعه شناسی و تحلیل اشعار بیدل و مولوی داشت. من در حیات خود شاعری با این استعداد عالی و دانشمندی ژرف نگر مثل او ندیده بودم.

دیوان شعر استاد که مرکب از غزلیات، رباعیات، قصائد، مخمس، مسدس، ترکیب بند، ترجیع بند، قطعات، معماها و ماده‌های تاریخ باتعمیه میباشد، در سال 1373 خورشیدی به اهتمام یحیی حفیظی در مطبعه شبرغان به طبع رسید و چون این کار در شرائط خاص باعجله و شتاب صورت گرفته بود، به نسبت داشتن یک سلسله اغلاط طباعتی نمیتوانست ذوق استتیک علاقمندان را اشباع کند، بنابراین چاپ دوباره آن باتصحیح اغلاط مطابق اصل نسخه خطی به همت کاندید اکادمیسین دوکتور محمد یعقوب واحدی تهیه شده و آماده نشر است.

اثر دیگر استاد عظیمی کتاب «نصاب الصبیان» اوست. عنعنۀ نصاب نویسی بعد از ابونصر فراهی در اینجا و آنجا علاقمندان و متشبثینی داشته، اما توسط استاد عظیمی جلوه دیگری یافت. او قریحه خود را باتوضیح لغات پشتو به زبان دری بشکل منظوم به آزمایش گرفت. مؤلف درین منظومه، لغات پشتورابه بابهای مختلف چون البسه، ظروف، اقارب، اعضای بدن و غیره تقسیم کرده و معانی آنها را به زبان دری بیان میکند و موفقا نه از عهده برمیآید. دوبیت سر آغاز هر بند به بیان وزن عروضی باب اختصاص دارد و خیلی جالب است. مثلا درباب صفت های نسبی:

ای در نگاه تو اثر صد پیاله می
باشیم درخمار وصال تو تابکی
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
بحرمضارع است بخوان خوش به با نگ نی
هرچیز اولینه بود، هست لمرنی
شد منحنی میانه، اخیرین وروستی

پروفیسور عبدالشکور رشاد در مقدمۀ این اثر که از طرف اکادمی علوم افغانستان در سال 1362 به نشر رسیده، مینویسد: «استاد قاری محمد عظیم عظیمی با این ابتکار در رشته لغت شناسی پشتو اثر سودمندی بیفزودند که در نوع خود در زبان ملیت پشتون سابقه ندارد. من از ته دل جدت عمل وجودت طبع او را می ستایم.» این اثر استاد عظیمی نمونه $\text{Hik} \text{ } \hat{\text{a}}$ $\text{Yüy} \text{ } \text{Y}\hat{\text{e}} \text{ } \text{Y}\tilde{\text{y}} \text{ } \text{Y}\tilde{\text{y}}$ $\text{Y}\tilde{\text{y}}$ $\text{Y}\tilde{\text{y}}$ $\text{Y}\tilde{\text{y}}$ $\text{Y}\tilde{\text{y}}$.

اثر دیگر استاد در زبان فارسی منظومه «قواعد القرآن» میباشد که دارای 94 بیت بوده، به بیان قواعد تجوید اختصاص دارد و بیانگر تسلط او بر علم قرائت و تجوید میباشد.

«باکاروان بیدل»، مجموعه ای است از اشعار دری او که بسال 1365 در کابل به طبع رسیده. مجموعه اشعار اوزبیکی استاد به شکل یک اثر مستقل هنوز اقبال نشر نیافته، فقط برخی غزل های او در دیوان اشعارش جاداده شده است. استاد عظیمی چون مشعلی فروزان محیط ماحول خود را روشن میکرد. او چندین سال نخستین آموزگار و سر معلم مکتب ابتدائی «لطافت» سرپل بود و قشر وسیعی از روشنفکران شهر شاگردان دست پرورده او بودند. او چند دوره بحیث رئیس بلدیۀ و نماینده مردم سرپل در مجلس شورای ملی و ولسوال یکی از حکومت های محلی وظیفه اجرا کرد. در سال 1369 عنوان «کارمند شایسته فرهنگ» به وی داده شد. استاد عظیمی به تاریخ 12 عقرب 1369 در 94 سالگی در شهر کابل زندگی را پدرو د گفت و جنازه اش به دستور دولت وقت توسط هواپیما به

زادگاهش سرپل انتقال داده شده، در مقبره آبائی شان در «امام کلان» باعزاز و احترام به خاک سپرده شد.

به مناسبت وفات او عده ای از شعرا و فضلاء معا صرچون استاد غلام محمد خدیم، محمد امین متین اند خویی، عبدالحی عبهر، حفیظی جوزجانی، قانع، انتظارو سرور اندخویی، سوگنامه هایی به زبانهای دری و ترکی سروده اند که در مقدمه دیوانش به نشر رسیده. استاد متین اند خویی در دو رباعی دری واوزبیکی خود، ماده تاریخ وفات اور امسجل کرده است. نمونه هایی از اشعار استاد عظیمی:

• چه پرسی لطف شعرم راکه از نازک خیالی ها

رگ گل رشته شیرازه دیوان من باشد

• از اشک خویش هستیم یکسر فرو به دریا

باشد چوشاخ مرجان مارا نمو به دریا

گاهی زپوچ مغزان هم نفع میتوان برد

بهرشنا بکارت آید کدو به دریا

ای پایبند کثرت از قید غم برون آ

زین دامگاه وحشت پروازرم برون آ

ای فطرت تواضع بگذرز سر بلندی

پست است وضع این طاق باقدخم برون آ

در تنگنای هستی ذوق فسر دگی چند

همچون شرر سوار دوش عدم برون آ

از راستی عظیمی یابی ظفر چو بیدل

هر جابه جلوه آبی با این علم برون آ

• عرق جوش است آب زندگی از لطف اندامش

به طفلی داده اند از شیرۀ جانها مگر شیرش

• عظیمی شاعر شیرین سخن بو عصره سیندورسن

اوقوب کورگان کیشی دیر یازگن اشعارینگ گه سلما

ترجمه: ای عظیمی، توشاعر شیرین کلام عصر خودی. هرآنکه اشعار رنگینت را بخواند، البته تحسین و آفرین نثار آن میکند.

خیری میمنگی

ابوالخیر خیری بسال 1907 در خانواده احمد قلیخان زاده شد. او تعلیمات ابتدایی را در مکتب رشدیۀ کابل فرا گرفته، دوره متوسطه را در مکاتب سراجیه و حبیبیه دوام داد. او صرف و نحو و علوم دینی، همچنان زبانهای پشتو و عربی را از فضلالی وقت آموخت و حیات ادبی خود را با نوشتن کفالات و انشاد شعر با تخلص "خیری" آغاز کرد. خیری مدتی در میمنه مرکز ولایت فاریاب به صفت معلم و سر معلم کار کرد و بسال 1311 به حیث علاقدار المارتعیین گردید و بعدا در سال 1309 به صفت نماینده مردم در لویه جرگه انتخاب شد.

او در اثر فعالیت های سیاسی خود مبنی بر حمایت از حقوق فرهنگی مردمان ترک تبار و افشای مظالم آل نادر، بسال 1952 به کابل فرا خوانده شده توقیف میشود و یک سال بعد در اثر شکایت و عرایض اهالی میمنه از حبس رها میگردد. او بعدا به صفت عضو سنای افغانستان ضمن دفاع از زبان مادری خویش، هر چند کسی نداند هم، به ترکی صحبت میکند و به جواب معترضان میگوید: شما دوصد سال است که ما را به شنیدن و آموختن زبان خود مجبور ساخته اید. خوبست که این حقیقت تلخ را احساس کنید.

او بسال 1978 زندگی را پدرود گفت. از او 5 پسر و 5 دختر باقی مانده است. خیری به زبانهای ترکی و فارسی شعر میسرود. آثارش در مطبوعات نشر شده، مجموعه اشعارش نزد خانواده موجود است. چون اشعار فارسی او در دسترس نبود، به نقل چند بیت از اشعار ترکی او اکتفا شد:

بیز نیچون یارب بوتورلوک اوزگه بیداد ایلریز
نی سبیدن اوز بیراونی بویله برباد ایلریز
اوزیمیز، بیر یاندن اوز بنیادیمیز غه سو قویوب،
بیر طرفدین سو اوزه، عشرتتی بنیاد ایلریز

خدیم سریلی

عالم معقول و منقول استاد غلام محمد خدیم فرزند ملا رحمان بسال 1296 در شهر سرپل دریک خانواده فضل و کمال چشم به دنیا گشود. پس از ختم مکتب ابتدائیه، در مدارس گذر شاهان سرپل، درزاب، خاسارو میمنه علوم عقلی و نقلی رافراگرفت، آنگاه به صفت مدرس مدرسه ظاهرشاهی میمنه، سپس به حیث منشی اطاق تجارت این ولایت و بعداز آن به وظیفه نماینده انطباعات مدت سه سال کار کرد.

خدیم بعداز بازگشت به زادگاه خود برای یک دوره به ریاست بلدیة شهر سرپل انتخاب گردید و پس از آن بالترتیب تا سال 1353 به وظائف ذیل اشتغال داشت: آمرذاتیة تفحصات بطرول در مزار شریف، معاون جریده «دیوه» شبرغان، آموزگار درلیسه های ابن یمین، خدیجه جوزجانی و لیسه سرپل. سرانجام این شاعر حساس و عارف مشرب درسال 1379 به عمر هشتاد و سه سالگی چشم از جهان بست

او از جوانی به شعر و ادب دل بستگی داشت و پیوسته با روشنفکران ولایت فاریاب و سرپل در تماس بود و در محافل ادبی اشتراک می ورزید. بدون مبا - لغه میتوان گفت که قشر معینی از روشنفکران همان وقت فاریاب دست پرورده و ملهم از محضر علمی وی بودند. خدیم نه تنها در زبانهای دری و ترکی شعر میسرود، بلکه در زبان عربی نیز استعداد سرایش شعر داشت. چنانچه او به پیروی از ابو عبدالله بوصیری « قصیده برده» عربی او را بانشاد قصیده ای در بیش از صد بیت استقبال کرده است. متن این قصیده عربی به کوشش محترم محمد امین اوچقون در مطبوعات عربی نشر شده. آثار شعری دیگر او عبارت از غزلها، رباعیات، قطعات و مخمس ها بوده، جز در صحایف جرائد و مجلات تا کنون به شکل مستقل اقبال نشر نیافته است. مثنوی او به نام «گلبنانگ قلندری» مشهور است. یک رساله او بنام «فیض دل از مشرب بیدل» (شرح نخستین غزل دیوان ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل) به سال 1387 از طرف کتابخانه امیرعلیشیر نوایی - بنیاد اجتماعی و فرهنگی بیانی در سرپل، به کوشش کاندید اکادمیسین دوکتور محمد یعقوب واحدی در مطبعه فرهاد نشر شده است. درین رساله مختصر او توانسته غزل مشهور بیدل را بادر نظر داشت و ویژگیهای کلام شاعر به خوبی شرح و تفسیر نماید. او بیدلشناسی توانا بود. در ذیل نمونه هایی از آثار او تقدیم می شود. چند بیت از یک غزل او به تتبع از بیدل:

● به قرب لا مکانی هر کسی رانیست راه آنجا

مگر در هست مطلق نیست گردد راه خواه آنجا

سراغم را چه داری، درتجلیگاه او هیچم
نشانم را چه پرسی، شد عدم هستی و جاه آنجا
به یاد جلوه بیرنگ او محوم که در گلشن
گدازد شبنمش را آفتاب صبحگاه آنجا
کرم می جوشد از دریای رحمت موج او فیض است
جز از عجز و امید ما چه یاسی از گناه آنجا
به سوی جلوه گاه انس جز یک راه دیگر نیست
برو از راه عشق و بیخودی بشکن کلاه آنجا

یک رباعی:

یاران به جهان معنوی رو آرید همت به تنزه روان بگمارید
کو پرتوی از نور جمال علوی است لاهوتی و آزاد و منور دارید
• اول سیوکی مینگه ایل ایردی، یاو ایتی بیر یامان
انگا یخشی مین بولالمسمن یامانیم باریچه

ترجمه: آن یار دوست داشتنی بامن الفت ویاری داشت، اما رقیب بد طینت اورا از من دور ساخت. تازمانی که وجود دارد، طرح الفت باوی دشوار خواهد بود.

برق

میرزا محمد قاسم قاضی زاده متخلص به برق بسال 1287 شمسی در محله قاضیخانه شهر سرپل در یک خانواده بادانش و فرهنگ زاده شد. پدرش قاضی میرزا محمد اسماعیل دانشمندی فقیه، خوشنویسی پرکار، ادیب، شاعر و آراسته با فضائل ستوده اخلاقی بود. برق در تحت نظر او با روحیه انساندوستی و گرایش به فضل و کمال پرورش یافت و حسن خط را به وجه نیکو فراگرف و بعد از وفات پدر در سایه تربیت استاد خود برادرش قاری محمد عظیم عظیمی قرارداداشت. او پس از ختم مکتب ابتدائی لطافت سرپل شامل مکتب رشديه مزارشریف گردید و درسال 1307 با موفقیت از آن فراغت یافت.

قاضی زاده برق بعد از ختم تحصیل در ادارات و موسسات دولتی و تجاری سرپل و اندخوی به کار پرداخت. چندین سال در مالیه سرپل، شرکت اخلاص اندخوی، شرکت «اتحادیه اندخوی و میمنه» و در اطاقهای تجارت اندخوی و میمنه بصفت منشی اشتغال ورزید. در سال 1325 به حیث رئیس بلدیة (شهردار) سرپل انتخاب گردید. او روشنفکری متجدد و تحول طلب بود. بادوستان روشنگر خود که اکثرشان فارغ التحصیل مکتب رشدیه وقت بودند از نخستین کسانی بودند که در آن وقت گرامافون و بعدا رادیو را به شهر آوردند. او در دوره هفتم وکیل سرپل در شورای ملی افغانستان بود و با گروه اپوزیسیون دوره هفتم شورا به پیش آهنگی داکتر محمودی و اشتراک محمد کریم نژیهی، عبد رنوف بینوا، خال محمد خسته، نظر محمد نوا، غلام محمد غبار، عبدالکریم فروتن، عبدالحی حبیبی، عبدالاول قریشی، سید محمد دهقان، سخی امین وعده ای دیگر در جهت دفاع از حقوق مردم و تامین عدالت مبارزه میکرد.

قاضی زاده برق از 1334 به بعد در ریاست تفحصات بطرول بحیث مدیر عمومی محاسبه و اداری و در اواخر به صفت مدیر عمومی تصفیة پروژه بند برق نغلو کارکرد و سرانجام در سال 1377 در شهر شیرخان زندگی را پدرو گفت.

برق از استعداد ادبی و قریحه شعری برخوردار بود و اشعار آبداری که غالباً روحیه طنز و انتقاد داشت، در قالب های قصیده، غزل، مثنوی، قطعه و رباعی می سرود. غزل ها- یش دلکش و موزون است. در زیر نمونه هایی از کلامش:

موج خار در خار است گلشنی که من دارم

بی خزان سبکبار است، گلبنی که من دارم

مزرع خیالاتم، سنگلاخ نا فهمی است

آب دیده می خواهد، کشتنی که من دارم

راز صدق بنهفتم، حق شنیدم آشفتم

یک جهان نیرنگ است، گفتنی که من دارم

از چه گر مسلمانم، وهم این و آن دارم

تیغ تیز می خواهد، گردنی که من دارم

آبشار حیرانی، داینموی نادانی

برق کی دهد این سد بستنی که من دارم

سوختم، سوختم مایه فخر است از آنک

برق آسا ثمر نور درخشان دارم

عالم لیبیب

عالم لیبیب در سال 1336 در شهر اندخوی متولد شد. بعد فراغت از لیسه

ابومسلم خراسانی، فاکولته ادبیات و علوم بشری کابل را به پایان رسانید و برای تحصیلات عالی به مسکو اعزام شد و با اخذ دیپلوم ماستری در رشته ادبیات به وطن برگشت.

او سالهاست که به سرودن شعر به زبانهای ترکی و دری، نوشتن مقالات تحقیقی و نشر آنها در مطبوعات کشور اشتغال دارد. او مدتی محرر مسئول

«توغری یول» نشریه انجمن فرهنگی امیرعلیشیرنوایی بود و بعداً به صفت سکرتر «یاغدو» (نور) نشریه دیگر این انجمن کار کرد. لیبیب مدتی در فاکولته زبان و ادبیات به تدریس پرداخت و سر از سال 1371 در اونیورسیتی بلخ به صفت استاد ادبیات مشغول تدریس میباید.

استاد لیبیب یک سلسله مقالات ارزنده پیرامون احوال و آثار علیشیر نوایی نوشته و پژوهشهایی در اطراف حیات و میراث ادبی ملک الکلام مولانا لطفی هروی شاعر کلاسیک اوزبیک به عمل آورده است. «مؤسس طریقت نقشبندیه و آموزشهای او» و ترجمه یک سلسله مقالات علمی از زبان روسی در ساحه ادبیاتشناسی و نیز نشر متن انتقادی «میزان الاوزان» نوایی از کارهای ارزنده او به شمار میرود. اشعار منتخب او در سال 1368 از طرف انجمن نویسندگان افغانستان به نشر رسیده.

اشعار لیبیب در هر دوزبان سلیس، روان، پرمحتوا و برخوردار از پختگی و متانت ترکیب میباید. لیبیب انسانی پاک طینت، عالی همت، قناعت پیشه، متواضع و در عین زمان برخوردار از غرور انسانی مشروع است و بدان افتخار میکند. در ذیل نمونه هایی از اشعار او تقدیم میشود:

● شب که مهتاب بهار اشعه فانوسی ریخت

یکسر از روی جهان ظلمت کابوسی ریخت

گوهر اشک که چشمم به نثارت پرورد

در تماشای خرامت به قدمبوسی ریخت

پیش دونان گهر خویش نریزیم لیبیب

فقر گرچند به دل دانه ما یوسی ریخت

کوزومگه سین سیزین اوشبو آچون بوزوغ کورونور نیتای آچوننی که اوچماغ داغی تموغ کورونور

ترجمه: دور از تو این جهان در نظرم ویرانه ای بیش نیست. جهان را یکسوبگذار، حتی بهشت برین هم چون جهنم جلوه میکند.

شفیقه یارقین

شفیقه یارقین بسال 1955 در گذر تکانه خانه سرپل دریک خانواده فضل و کمال زاده شد. پدرش میرزا محمد قاسم قاضی زاده برق از تحول طلبان دور خود و عضو فعال اپوزیسیون دوره هفتم شورای ملی بود و باتخلص «برق» اشعار آبداری میسرود. اخیراً مجموعه اشعارش بزبان دری اقبال نشر یافته است.

شفیقه بعد فراغت از لیسه رابعه بلخی و فاکولته ژورنالیزم یونیورستی کابل مدتی در رادیو تلویزیون و سپس در اکادمی علوم افغانستان مصروف کار شد. در سال 1999 از تز داکتری خود به عنوان «زندگی و آثار کامران میرزا» در انستیتوت زبان و ادبیات اوزبیک اکادمی علوم اوزبیکستان دفاع کرد. در سال 2001 به صفت معین مسلکی وزارت امور زنان تعیین و در سال 2002 به عضویت لویه جرگه اضطراری انتخاب گردید.

او از خوردسالی به زبانهای دری و ترکی شعر مینوشت و با پشتکار به مطالعه و بررسی اشعار کلاسیک دری و ترکی اشتغال داشت. استعدادی سرشار، طبعی روان و روحی حساس دارد. در زبان دری به شیوه کلاسیک و شیوه نیمایی باتخلص «دیباچ» شعر میگوید و در اوزبیکی باتخلص «یارقین». در اشعارش مضامین بدیع با افاده های نو بسیار به چشم میخورد. او همچنان مترجمی تواناست که اشعار فروغ فرخزاد و قسمتی از رباعیات مولوی رومی - بلخی را بزبان اوزبیک، بابرنامه و قسمتی از اشعار بابر میرزا را از اوزبیک به فارسی ترجمه و نشر کرده است. یکی از کارهای مهم او تالیف «فرهنگ اوزبیک به فارسی» به اشتراک محمد حلیم یارقین میباشد که در 1432 صفحه توسط انتشارات سخن در تهران بسال 1386 به طبع رسیده است. برخی از آثار نشر شده او:

- «زندگی و آثار کامران میرزا»، تاشکند، 1999.
- «دیوان شاه غریب میرزا غریبی»، بامقدمه و اهتمام. تاشکند 1999.
- «سیمای میر علیشیر نوایی» با حلیم یارقین، کابل، 1991.

• «نادره و شعرهای او» بامقدمه و تحلیل و تعلیق. کابل 1989.

• «بابرگه ارمغان» کابل

• «بابر منگولیگی» جوزجان 1993.

• «دیوان ظهیرالدین بابر» بامقدمه و توضیح مقام ادبی و شاعری بابر. کابل

«بابرنامه» برگردان متن اوزبیک با مقدمه و فهارس. انتشارات اکادمی علوم افغانستان کابل. 1386.

«...تیلماجی» (ترجمه منثور و ملخص قصه های مثنوی). نشر انجمن قلم، کابل
1386.

برخی از آثار نشر نشده او:

دفترهای اشعار دری بنام «حجله باران»، «با کاروان نور» و مجموعه رباعیات بنام
«سوگنامه گل سرخ» و دیگران.
در زیر نمونه هایی از اشعار او تقدیم می شود:

بگذار بنام تو غزل سرکنم ایدوست
بیت الغزل نام تو ازیر کنم ایدوست

بگذار که من بی من ازین شهر مسافر
آیم به درت سرزده و سرکنم ایدوست

بگذار که عشق تو برم خانه به خانه
هرخانه به این نور منور کنم ایدوست

درسینه هرگل سحری پرورم و باز
در رهگذر یاد تو پرپرکنم ایدوست

در نور سحر، برق گهر، گرمی اخگر
صد جلوه ز تو بینم و باورکنم ایدوست

• اول قراکوزدن مینگه بییکی اگرچه دردو داغ

بولمسون بیردم خیالیمدن قرا کوزی بیراغ

کوپ قرا کوزلرنی کوردیم باشقه دورکوزینگ سینینگ

Ū اېمسدور ҺŪ ū Ү ~ بو ايکي شېچراغ

ترجمه: هر چند از آن سیه چشم جز درد و داغ حاصلی ندارم، یک لحظه هم نمیتوانم دوری چشمان سیاهش را از نظر خود تحمل کنم. من سیه چشمان زیادی را دیده ام، اما چشمان تو چیز دیگریست، این دوتا شېچراغ را نمی شود با شبهای سیاه مقایسه کرد.

متین اندخویی

محمد امین متین فرزند مرحوم عبدالحی بسال 11941 در دهکده چک محله اندخوی متولد شده، پس از ختم دوره ابتدائی، علوم متداوله را طور خصوصی از محضر فضلالی وقت فرا گرفته است. او که در علوم ادبی وارد و در فنون شعری ماهر میباشد، به زبان های دری و ترکی شعر میگوید، مقاله و کتاب مینویسد. تحقیقات جالبی در موضوعات مختلف ادبی و تاریخی انجام داده است.

در استخراج ماده تاریخ مهارت دارد و ضمن قطعات موزونی سال وقوع حوادث و وفات بزرگان علم و فن را با افاده های لطیف و دلنشین مسجل نموده است.

استاد متین، انسانی متواضع، صمیمی و مهربان و برخوردار از عواطف عالی انساندوستانه و وطنپرستانه میباشد. علاوه بر ژنرهای مختلف شعر در سرودن قصیده و غزل ید طولایی دارد. او با نوشتن چند قصیده حماسی، هر کدام بیش از صد بیت به زبان مادری، درین عرصه پیشگام میباشد. اسلوب شعری او متأثر از سبک هندی است. تاکنون بیش از 35 اثرش بزبان های دری و ترکی نشر شده و ما برخی از آن هارا نام میبریم .

● «مرز خورشید»، مجموعه اشعار دری. کابل 1367.

● «کونگول سوزی»، مجموعه اشعار اوزبیکي. کابل 1365.

● «باغ لاله پوش»، دیوان اشعار دری و اوزبیکي.

● «اندخوی و جایگاه آن در تاریخ». پشاور 1376.

● «از مسند تدریس تامنبر ارشاد». جوزجان 1372.

● «کاسه چوبین» جوزجان 1372.

او منتخباتی از اشعار استاد خلیلی، عبدالهادی داوی، نزیهی جلوه، غلام احمد نوید، محمد ابراهیم صفا، محمد انور بسمل و عبدالرحمان پژواک تهیه و به شکل مجموعه های جداگانه به نشر رسانده است و یک عده دیگر آثارش آماده نشر میباشد. نمونه کلامش:

زبس که ریختند از معرفت می دریاغ من
زند فیض معانی موج هرسو از دماغ من
زکلمک عنبرافشان می چکد بس نکته رنگین
دمیده از رگ گل نافه مشکین به باغ من
چنان زینت فزودم زاب دیده مزرع دل را
بغل واکرده می آید صبا بر طرف باغ من
به رمز شعری بردن متین بوده است بس مشکل
اگرچه از تفکر لحظه بی نبود فراغ من
از یک شعراو در بار میهن:

● نیتانگ خام تیلی و صفینگده گویا بولسه بلبل دیک

که هرذرنگ ایچیده یوزتومن گلشن شگوفان دور

ترجمه: از آن رو خامه ام در ستایشت چون زبان بلبل گویاست که در هر قدم خاکت گلشنی شگوفان داری.

ذره عظیمی

محمد کریم ذره عظیمی بسال 1307 در گذر قاضی خانه سرپل در یک

خانواده فضل و دانش زاده شد. پدرش استاد عظیمی دانشمندی متبحر در علوم اسلامی، فنون ادبی و شاعری ورزیده و شیواییان، صاحب دیوان شعر و آثار ادبی دیگر بود.

ذره به سبب چشم دردی شدید نتوانست بالاتر از دوره ابتداییه در مکاتب رسمی تحصیل کند و پس از بهبودی نسبی مدتی به آموزش علوم متداول و مشق خوشنویسی در مدرسه پرداخت. او از خوردسالی به پیروی از پدر خود به سرودن شعر می پرداخت و با نوجوانان تجدد پسندی که دلبسته شعر و ادب بودند و با مو-سیقی علاقمندی داشتند محشور بود. رفته رفته تعداد این جوانان روشنفکر

روشن نگر که این جا نب نیز در زمره آنان بودم افزایش یافت و شکل «انجمن ادبی سرپل» را گرفت. اشتراک میرزای شاعر بخارایی متخلص به «اصلی» و بعضا نوازنده و خواننده ورزیده حاجی عبدالرشید سمرقندی به رونق محافل می افزود. ذره درنواختن رباب و طنبورمهارت داشت، شاعرو خواننده خال محمد کوکب دنیوره و غچک، شاعر نواب نایب هارمونی می نواختند و دیگران با دائره همراهی میکردند. ضمن اجرای آهنگ و سرود، شاعران نوپرداز اشعار خود را میخواندند و گاهی مشاعره صورت می گرفت. روزی ضمن صحبت در باره شاعران و سخن پردازان کابل از من درباره استاد هاشم شایق افندی و شایق جمال پرسیدند. من آنچه میدانستم درباره آنها گفتم. ذره که از ارادتمندان افندی بود بداهة این بیت را نوشت:

**افندی را بود کرسی دانش برتر از شایق
که دارند امتیاز ابرو و چشم این دوشایق ها**

من نوشتم:

**بلی هر مدعی کی میرسد بر رتبه مجنون
به صبر و عشق ورزی فرقها دارند عاشق ها**

چون ما همه نومشق و نوپرداز بودیم، وجود نواقص در اشعار ما طبیعی بود. بعدا هنگامی که این ابیات را به حضور مرحوم شایق افندی خواندم، تبسمی کرد و گفت که یک نقل آن را برای من بدهید. بنده ضمن رساله ای که به نام «مشاهیر و سخنوران سرپل» در سال 1331 در روزنامه «بیدار» مزار شریف نشر شد، عده ای ازین شاعران جوان را معرفی کرده ام.

ذره مدتی در ریاست بلدیة سرپل، چندسال درلیسه های منهاج سراج و نسوان سرپل به صفت آموزگار کارکرد. در اثر شرایط دشوار چندین سال او با فامیل خود در کابل و بعدا در مزار شریف حیات بسربرد در سال 1371 در همانجا زندگی را پدر و دگفت و در جوار پدرش استاد عظیمی در زادگاهش بخاک سپرده شد.

اخیرا مجموعه اشعار دری و ترکی ذره عظیمی به اهتمام دوکتور شفیه یارقین و مساعی رحیم ابراهیم و مقدمه محمد حلیم یارقین بنام «آب و آتش» در 146 صحیفه از چاپ برآمده که حاوی 2000 بیت در ژانرهای مختلف شعر میباشد. شاعر علاوه برین اثرهای دیگری به نام های «چلچراغ» و «نصاب الصبیان» نیز دارد که نشر نشده.

درین جا یک نکته قابل یادآوری است که نسل بعدی، تجارب و سنت های «انجمن ادبی سرپل» را ادامه دادند و در سال 1357 به رهبری نوازنده، کمپوزیتور و نقاش محمد شفیع عظیمی و اشتراک ملا تاج محمد، صدرالدین انتظار، داکتر درمان و یکعده دیگر

از خوانندگان و نوازندگان، «گروه هنری اوزبیکی ظفر» راتشکیل دادند که با اجرای سرودهای دلنشین جالب به زبان های اوزبیکی و دری در رادیو- تلویزیون افغانستان و کنسرت های خود شهرت یافتند و به مرور زمان زمینه تبارز استعدادهای درخشانی را مساعد ساختند که هم اکنون به فعالیت های هنری مصروفند.

نمونه هایی از اشعار ذره:

● سبورا محتسب بشکست، من چون توبه بشکستم

تودست محتسب بشکن که بشکن بشکن است امشب

● جهان به کشتی طوفان رسیده میماند

زمان به خانه سیلاب دیده میماند

● ندامت شاهد بزم امیرکشور عشقم

فرح آماده رزم وزیر لشکر عشقم

● از بسکه خورده ایم به دل نیش زندگی

ببزار گشته ایم ازین کیش زندگی

عیش است این که رفته سکندر به خواب ناز

خضراست این که مانده به تشویش زندگی

● ز بس گرم کرده است بازار خود را

نداند حساب خریدار خود را

به آتش تو انگشت خود میگذاری

اگر میکنی غازه رخسار خود را

عمل، ذره گرنیست سهواست گفتار

چو گفتار خود کن تو کردار خود را

● آفاق قینه قوش، طلاقفسده

سیریدی تینمی اوچماق هوسده

تا بو جهانده یازسه قناتین

آزادلیکده تاپسه حیاتین

آزادلیک گه هیچ نرسه بیتمس آزادلیک سیز دنیاگه بیتمس

ترجمه: مرغک سپید در قفس طلایی به آرزوی پریدن می سراید تادرجهان
پهناور بال و پر بگشاید و آزاد زندگی کند. آری، هیچ چیز به پای آزادی نمی رسد
و هیچ کاری بدون آزادی فرجام ندارد.

بورگوت:

فضل احمد بورگوت (بورگیت) در سال 1353 در ولسوالی ینگه قلعه ولایت تخار
زاده شد. پس از ختم تعلیمات ابتدایی و ثانوی در سال 1994 برای تحصیلات عالی به
ترکیه اعزام شد. دانش آموز جوان که تشنه معرفت و از استعداد عالی برخوردار بود، پس
از چهار سال تحصیل در رشته زبان و تاریخ ترکها، دوره دانشجویی را به پایان رسانید و
در رشته تاریخ معاصر آسیای میانه به تحقیقات پرداخت و دیپلوم ماستری به دست آورد.
بورگوت طی اقامت خود در ترکیه مدتی در مطبوعات ترک های افغانستان مصروف
کار شد و از سال 1998 تا سال 2000 در مرکز پژوهش های استراتژیک اورو- آسیا
(آسام – ASAM) به بررسی های علمی پرداخته و به گرفتن تقدیرنامه ها موفق شده است.

فضل احمد بورگوت از قریحه شعری سرشاری برخوردار بوده به زبان های ترکی و
فارسی شعر می سراید و می نویسد. بیشتر به شعر نو تمایل دارد. او مولف یک سلسله
مقالات تحقیقی میباشد که برخی از آنها در مطبوعات و سایت ها به نشر رسیده و برخی
به زبان های انگلیسی و روسی برگردان شده است. فعلا او در اونیورسیتی کابل مصروف
تدریس زبان ترکی میباشد.

نمونه هایی از اشعار او:

• خیال های زرینم را در سینه زمان نهاده ام

تاروزی به نهال آرزوهایم

پیوند حقیقت زخم.

اما افسوس!

زمان نیز قطره قطره آب شد

و از پله های مژگانم

بر ریگستان ناامیدی فروریخت.

من نیک میدانم،
این همه درد و اندوه و غم
که چون دود یک سیگار
در رگ رگ احساس میکنم،
ذره ذره مرا خاکستر میکند.
اینک می بینی؟

دستانم با خون خورشید آلوده است
و دارد خاموش میشود
همه ستاره ها در چشمانم،
ومن

دارم می لرزم
گمراه چون ابرها
و چون یک طفل تنها
می ترسم
می ترسم از آن لحظه ای که
در گورستان آرزوهایم
آهنگ نا امیدی سرایم.

● مین من اول حسرت چیکیب فریاد و افغان ایلگن

کوز یاشیمنی بیرگه توکیب سیل و طوفان ایلگن

ترجمه:

● من آن حسرت کش ستمدیده ام که فریاد و فغانم به آسمانها می رود و از سیل اشک
طوفان برپا کرده ام.

درین جا مقاله «نقش شاعران و شاهان ترکتبار در تکامل زبان و شعر فارسی» به پایان میرسد. خلاصه این مقاله تحت عنوان «نقش شاعران ذواللسانین در تکامل زبان و شعر فارسی» در همایش بین المللی ایرانشناسی منعقدۀ تهران در سال 2004 توسط نویسنده خوانده شده است.

باید خاطر نشان ساخت که مقاله گنجایش بحث کافی پیرامون خدماتی که شاعران و شاهان ترکتبار در راه رشد و انکشاف زبان فارسی، باکمال صمیمیت و محبت نسبت به این زبان و گویندگان آن انجام داده اند را نداشت، بنابراین مؤلف جز در موارد معدود ناگزیر بود پیرامون احوال و آثار اکثریت سخنوران به ایجاز و اختصار سخن براند. البته بالین روش نمی شد حق مطلب را در مورد عده زیادی از شاعران ذواللسانین ادا کرد. بنابراین مؤلف تصمیم دارد، اگر زمان یاری دهد، موضوع را به شکلی فراگیرتر که تعداد قابل ملاحظه به قول حافظ شیرازی «ترکان فارسی گو» را بابررسی آثار شان دربرگیرد، با ذکر دقیق تمام منابع مورد استفاده تکمیل و آماده نشر بسازد. این هم قابل یادآوری است که در متن حاضر ارائه دقیق صفحات، محل و سال نشر یک تعداد منابع به نسبت شرایط مهاجرت برای نویسنده میسر نشد، لذا به ذکر آنها طوری که در یادداشت های مختصر بنده وجود داشت اکتفا شد.

برخی از شاعران هموطن که در هر دو زبان آثاری در نظم و نثر دارند، به سبب نبودن زند گینامه و آثارشان در دسترس مؤلف، در مقاله جاداده نشد. از آن جمله اند: شرف الدین شرف، نظر محمد نوا، اشرف عظیمی، فرشته ضیایی، آصفه شاداب، حامد فاریابی، محمد انور مهجور، یحیا حفیظی، سیف الدین نوری، غلام سخی وکیل زاده، سید عزیز الله الفتی، ذکر الله ایشانچ، محمد عالم کوهکن، صدر الدین انتظار، تاشقین بهایی، فیض الله قرداش، عبدالله کارگر، کاظم امینی، هوشنگ پیگیر، همایون خیری و دیگران.

باید گفت که هم اکنون در افغانستان تعداد شاعرانی که در دو زبان ترکی و فارسی می نویسند و شعر می سرایند خیلی زیاد است. بویژه پس از حوادث سال 1357 و تاسیس هفته نامه های «یولدوز» و «گورش» بزبانهای اوزبیک و ترکمنی، تاسیس دپارتمنت های اوزبیک و ترکمنی در فاکولته ادبیات، اکادمی علوم و وزارت تعلیم و تربیه، مسجل شدن زبان ترکی به صفت زبان رسمی در قانون اساسی و نیز تشدید مبارزه برضد اشغال خارجی به تعداد آنان افزوده شده است. آثار این نسل نو سخن پردازان که جهانبینی و اسلوب نسبتا خاص خود را دارد، موضوع بحث و بررسی جالب جداگانه را تشکیل میدهد. یقینا دانش پژوهان به این امر توجه مبذول خواهند داشت.

- برخی از منابعی که در نوشتن این مقاله مورد استفاده قرار داشته است :
- علیشیرنویسی، خمسه، نشر تاشکند، 1893.
 - علیشیرنویسی، مجالس النفائس، نشر تاشکند.
 - علیشیرنویسی خزائن المعانی، نشر تاشکند.
 - علیشیرنویسی، دیوان فانی، محمد قهرمان نشر تهران.
 - دوکتور محمد ناظم حیات و اوقات سلطان محمود.
 - دوکتور محمد اکبر مددی، اوضاع اجتماعی دورغزنویان، کابل، بیهقی 1977.
 - میر غلام حمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، مطبعه دولتی، کابل، 1967.
 - خلیل الله خلیلی، غزنویان، جلد 3، انجمن تاریخ، کابل، مطبعه دولتی، کابل، 1957.
 - احسان طبری، برخی بررسی هادرباره جهان بینی ها و جنبش های - اجتماعی در ایران، نشر دوم، مطبعه دولتی، کابل، 1983.
 - فضلی نمنگانی، مجموعه الشعرا، نشر تاشکند، مطبعه سنگی.
 - عبدالحی حبیبی، افغانستان بعد از اسلام، جلد 1، انجمن تاریخ، مطبعه دولتی، کابل، 1950.
 - دوکتور ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوسی، 1944.
 - عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه حقی لطفی و محمد جعفر یا حقی، تهران، 1367.
 - صائب تبریزی، کلیات، با مقدمه امیری فیروزکوهی، تهران، 1333.
 - صائب تبریزی، کلیات، چاپ لاهور، 1971 م.
 - محمد علی تربیت، دانشمندان آذربایجان، 1314، تهران.
 - آزاده رستموا، سیر غزل در ادبیات آذربایجان، ترجمه نادعلی پیام، انتشارات شیخ صفی الدین، تبریز.
 - محمد دیهیم، تذکره شعرای آذربایجان، جلد دوم، سال 1367 تبریز.
 - یادنامه استاد سید محمد حسین شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، نشر

مرکز، تهران، 1374.

- گفتگوی با شهریار، به اهتمام جمشید علیزاده، نشر نگاه، تهران، 1379.
- داکتر شهریار، سلام به حیدر بابا، برگردان بهمن فرسی به فارسی بامتن ترکی، ناشر دفتر خاک، لندن، 1993.
- صمد سرداری نیا، مشاهیر آذربایجان، نشر دانیال، تبریز، 1377.
- جعفر کوهی، ناشناخته های حیدر بابا، چاپ اندیشه، تبریز، 1379.
- و. بارتولد، تاریخ ترکهای آسیای میانه، ترجمه غفار حسینی، تهران، 1373.
- نصرالله فتحی (آتشباک) ، یادی از حیدر بابا...، نشر فخرآذر، 1343.
- دیوان شهریار در پنج جلد، تهران.
- برگزیده دیوان استاد شهریار، بکوشش: یحیی شیدا، تبریز- تلاش، 1361.
- "سلام بر حیدر بابا" استاد محمد حسین شهریار، ترجمه منظوم کریم مشروطه چی (سونمز)، چاپ سوم ، چاپخانه نیل، تهران، 1377.
- "به همین سادگی و زیبایی" (یادنامه استاد سید حسین شهریار) به اهتمام جمشید علیزاده، نشر مرکز، 1374.
- رحمانی فر ، محمد، نگاهی نوین به تاریخ تورکهای ایران، نشر اختر، تبریز. 1379.
- هیئت، دکتور جواد، سیری در تاریخ زبان و لهجه های تورکی، چاپ سوم، نشر پیکان، تهران، 1380.
- ابن عرب شاه، عجائب المقدور فی اخبار تیمور، ترجمه ام، ای ، نجاتی، شرکت نشریات علمی و فرهنگی، تهران، 1994.
- حبیبی، عبدالحی، ظهیرالدین محمد بابر شاه، کابل، 1351.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، جلد سوم (از سعدی تا جامی)، ترجمه و تعلیق علی اصغر حکمت، تهران.
- دوکتور عبدالغنی، احوال و آثار میرزا عبدالقادر بیدل، ترجمه میر محمد آصف انصاری، کابل، 1351.
- حبیبی، عبدالحی، هنر عهد تیموریان، نشر ایران.
- دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، شرکت انتشارات علمی، تهران.
- دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، CD - وریانت الکترونیک.

در زبان اوزبکی:

- مومنوف، ابراهیم «امیر تیمور نینگ اورته آسیاتاریخیده توتگن اورنی» (جایگاه امیر تیمور در تاریخ آسیای میانه)، تاشکند، «فن»، 1993.
- نسیمخان رحمان، «تورک خاقانلیگی» (امپراتوری تورک)، تاشکند، میراث، 1993.
- احمدیوف، بوری بای، «تاریخن سباقلر» (درسهایی از تاریخ)، تاشکند، اوقیتوچی، 1994.
- جوزجانی، شرعی، تصوف و انسان، تاشکند، عدالت 2001 .
- تیمور توزوکلی (توزوکهای امیر تیمور) ترجمه علیخان صاغونی و حبیب الله کرامتوف، تاشکند، نشرات غفور غلام
- «اوزبیکستان خلقلری تاریخی» (تاریخ خلقهای اوزبیکستان)، مجموعه مقالات، جلد اول، به اهتمام اسقروف، تاشکند، فن، 1992
- «امیر تیمور اوگینلری» (اندرزهای امیر تیمور)، مجموعه مقالات، تاشکند نوروژ، 1992.
- ملله یف، نتن، اوزبیک ادبیاتی تاریخی، تاشکند، 1976.
- بابر، ظهیرالدین محمد، بابرنامه، تاشکند، بدیعی ادبیات نشریاتی، 1965.
- روی فیش، جلال الدین رومی، ترجمه جمال کمال، تاشکند، 1986.

در زبان ترکی:

- شمس الدین سامی، قاموس الاعلام، استنبول، مطبعه مهران، 1898.
- اسلام انسیکلوپیدییه سی (دائرة المعارف اسلام)، دانشگاه استنبول، فاکولته ادبیات، جلد 1، 1950.
- برخی ویب سائتها و ویبلاکها.

